

ماهنامه فرهنگی اجتماع جوانان ایران  
شماره ۳۳ / پیاپی ۳۹۰ / فروردین ماه ۱۳۸۷ / قیمت ۳۵۰ تومان

# تیناها حجرات

بابچه‌های پزشکان صلح و امنیت  
**جستجوی صلح در هند**

نایی برای شهدا  
**پلاکی برای دو نفر**

کاسترو پس از پنج دهه کناره‌گیری کرد  
**پایان فیدل**



در هیاهوی قفمه‌های ناساز «آواز گنجشک‌ها» بر گوش‌ها شنیدنی آمد

## هنرمند بیدار...

اگر همه ی دریاها را بدرقه ی راهم  
کنید باز نخواهم گشت از راهی که  
نهایتش عشق است و زیبایی.



ماهنامه فرهنگی و اجتماعی  
شماره ۳۳، فروردین ماه ۸۷

قیمت: ۳۵۰ تومان

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران  
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان  
سردبیر: دکتر عباس خامه‌یار  
جانشین سردبیر: محمدعلی فقیه

دبیر تحریریه: آمنه آدینه  
مدیر داخلی: نسترن زلف‌خانی  
ویراستار: آرزو انواری  
مدیر هنری: علیرضا ذاکری  
صفحه‌آرا و گرافیک: مجید کاظمی  
ناظر فنی چاپ: محمد رضا قادری  
حروفچین: ویدا امیدی  
امور فنی: آتلیه شاهد  
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶  
تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۳۵۸۴  
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

ناشر: انتشارات شاهد  
تهران - خیابان طالقانی - خیابان ملک‌الشعرا  
بهار شمالی - شماره ۳  
تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷  
آدرس الکترونیکی: Email: javan@shahedmag.com  
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۴

چاپ: چاپخانه بلاغ  
خیابان شریعتی - بالاتر از حسینیه ارشاد -  
کوچه بهشت‌آسا  
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد  
تلفن: ۸۸۲۹۵۲۳

\* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال  
منتشر می‌شود.  
\* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده  
آزاد است

- حرف اول: / ۴ کوله‌پشتی
- یادداشت: / ۵ درد بی دردی علاجش آتش است
- خبرها و نظرها: / ۶ جهان بی‌معنویت، جهان پرگرگ
- فصل مشترک: / ۷ پیشرفت زنان، پیشرفت همگان
- گزارش: / ۸ رستگاری در میان کشتزارهای گندم
- از زندگی: / ۱۰ جست و جوی صلح در هند
- برداشت آزاد: / ۱۲ بهاریه
- بین الملل: / ۱۶ پلاکی برای دو نفر
- سیاست: / ۱۸ آشتی‌کنان با سبزه‌ها
- مهارت: / ۲۰ پایان فیدل
- اقتصاد: / ۲۲ مسافر دیار رافدین
- سلامت: / ۲۳ نبرد الاغ و فیل‌ها
- گزارش تصویری: / ۲۴ معجزه فصاحت
- خانه دوست کجاست: / ۲۶ تقسیم مال به پنج قسمت مساوی
- عبیرت: / ۲۸ تو مو می‌بینی و من شوره‌ی مو
- نور و نقره: / ۳۰ / ۳۱ شمال گم‌شده غرب
- نگارخانه: / ۳۲ / ۳۴ من، جواد و جوجه‌کلاغ‌هایم
- علمی: / ۳۶ نوروز امسال در تسخیر سریال‌های طنز
- یک، دو، سه: / ۳۸ گذر فرهنگ و هنر
- حرکت: / ۴۰ ابن سینا ایرانی است
- دریچه: / ۴۲ آزادی بدون سوت ایرانی
- داستان: / ۴۳ رفتارشناسی یک دایی
- شعر: / ۴۴ اسب حیوان نجیبی بود
- کتابخانه: / ۴۶ اگه نخونی سرت بی‌کلاه می‌مونه
- طنز: / ۴۸ باغ پرتقال
- جدول: / ۵۰ / ۵۲ / ۵۴ زندگی در سایت‌های مجموعه
- باشگاه مهربانی: / ۵۵ / ۵۶ / ۵۸ / ۵۹
- انگلیسی: / ۵۰ / ۵۲ / ۵۴
- کاریکاتور: / ۵۰ / ۵۲ / ۵۴



## کوله‌پشتی



دوازده ماه راه آمده‌ای، دوازده ماهی را که کوله‌پشتی‌ای بر دوشت انداخته‌ای و با خودت آورده‌ای. شاید این کوله‌پشتی، خیلی خسته‌ات کرده باشد؛ شاید توی آن، پر باشد از کارهای ناتمام و فرصت‌های از دست‌رفته و عمر تباه شده و چیزهای سنگین دیگر. شاید هم این کوله‌پشتی، اصلاً خسته‌ات نکرده باشد و کلی هم همراهی‌ات کرده باشد. شاید بین راه خسته شده باشی و کوله‌ات را زمین گذاشته باشی و از توی آن، موفقیتی بیرون آورده باشی، آرامشی بیرون آورده باشی، دعای خیر پدر و مادری یا یک بنده خدای دیگری را بیرون آورده باشی، تعریفی و تمجیدی و جایزه‌ای بیرون آورده باشی؛ و همین‌ها، لبخندی بر لب‌ت نشانده باشد و خستگی‌ات را در کرده باشد و تشویقات کرده باشد برای ادامه راه و رسیدن به امروز...

حالا، چند روزی وقت آزاد داری که کوله‌ات را زمین بگذاری و توی آن راه حسابی بگردی. حالا، می‌توانی ببینی که ته کوله‌ات، سوراخ بوده یا سالم. حالا می‌توانی ببینی که یک سال تمام، توی کوله‌ات چه چیزهایی ریخته‌ای و این چیزها، آیا در این دوازده ماه گذشته، باعث خستگی‌ات شده‌اند یا تشویق‌گرِ این‌که باز هم بروی و باز هم بروی...

راستی، برای دوازده ماهی که باید دوباره راه بروی، می‌خواهی چه کار کنی؟ باز هم می‌خواهی چیزهای سنگین توی کوله‌ات بگذاری؟ یا این‌که می‌خواهی سوراخ ته آن را درز بگیری؟ یا می‌خواهی سبک‌تر و خوش‌سفرترش کنی؟ یا ... من نمی‌دانم که می‌خواهی چه کار کنی، ولی یک نیم‌نگاهی هم به کوله‌ات داشته باش؛ مسافر جوان من!

### سردبیر

## در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته

روزهای رفته، روزهای مانده، روزهای عاقبت‌اندیشی، روزهای بلا‌تکلیفی، تصویرهای ناشکیبا و قصه‌های نخوانده، شعرهای نیامده... همیشه لحظه‌ی تحویل سال، لحظه‌ی غریبی‌ست؛ لحظه‌ی که اشک را گاه روی گونه جاری می‌کند و انتظار سر می‌آید تا لب به شکوفه‌های دعای تحویل باز شود و عطر یا محول/حول و الاحوال پیچیده توی خانه، از ورای سرشانه‌های شکوفا شده بلغزد توی شش ضلعی آبی حوض و قلقلکی به ماهی‌ها بدهد و بعد که از پنجره سرک کشید، بیاید و خودش را غرق کند توی سفره‌ی هفت سین و درست در همان لحظه است که سفره‌ی هفت‌سین سرشار دعا می‌شود. می‌دانید من همیشه فکر می‌کنم ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۴۸ ثانیه برای گذشتن یک سال کفایت می‌کند. اما یک کسر تقریباً یک چهارم یک روز وجود دارد که ما آن را به عنوان خرده‌ی زمان گذشته از یک سال تلقی می‌کنیم؛ آن ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۴۸ ثانیه را می‌گویم. پارسال که ساعت ۳ و ۳۷ دقیقه و ۲۶ ثانیه سال تحویل شده از این ساعت تا ساعت تحویل سال نو (۱۳۸۷) یک زمان تقریباً ۶ ساعته وجود دارد؛ زمانی که به اعتقاد من همه‌ی تحولات بهاری توی آن اتفاق می‌افتد. زمانی که (از لحاظ رسمی) نه مال سال ۸۶ است و نه متعلق است به سال ۸۷. به نظر شما اگر کسی توی این ۶

ساعت به دنیا بیاید در حقیقت، توی شناسنامه‌اش چه تاریخی را باید بنویسند؟ ۲۹ اسفند ۸۶ یا اول فروردین ۸۷؟ این مسأله از لحاظ اداری ثبت احوال البته مسأله‌ی ای نیست و یک اتفاق کوچک است که به سادگی آب خوردن حل می‌شود، اما از لحاظ فلسفی مسأله‌ی بزرگی است؛ دست کم برای من که به ایستادن زمان برای ۶ ساعت در آن لحظات معتمد. کسی که در زمان ایستاده به دنیا می‌آید شاید از شانس زیادی برای همیشه جوان ماندن بهره‌مند شود. شاید هم بدشانسی بیاورد و تا آخر عمرش سردرگم باشد. حالا عمیقاً به این موضوع فکر کنید و اگر متولد اول فروردین هستید، از پدر و مادرتان بپرسید قبل از سال تحویل به دنیا آمده‌اید یا بعد از آن. اگر قبل از تحویل سال به دنیا آمده‌اید چند ساعت قبل از آن این اتفاق افتاده و اگر این ساعات زیر ۵ ساعت و ۲۶ دقیقه و ۴۸ ثانیه است، بدانید که شما در لحظاتی عجیب و غریب پا به دنیا گذاشته‌اید، لحظاتی که لحظات دگرگونی جهان و طبیعت است. پس به دگرگونی دنیا فکر کنید. کار خارق‌العاده و دشواری نیست فقط باید بخواهید. راستی در لحظه‌ای سکون، لحظه‌های دگرگونی و در آن ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۴۸ ثانیه به یاد ما باشید و برایمان دعا کنید.

سردبیر مهمان  
عزت‌اله الوندی

# درد بی دردی علاجش آتش است

تهمینه مهربانی

گفته بودند: اگر شب‌ها خوابت نمی‌برد، باید بروی پیش روان‌پزشک. هر چه گفتم که به خدا، به پیر، به پیغمبر، من از شب بیدار بودن خوشم می‌آید و یک عمر است که دارم دعا می‌کنم که خدایا! لطف کن، کمکم کن و خوابم را برسانم به شبی دو سه ساعت؛ چون بعد از مردن، میلیون‌ها سال فرصت برای خوابیدن دارم ولی به خرچشان نمی‌رفت که نمی‌رفت. می‌گفتند آدم با کلاس، دست‌کم روزی هشت ساعت باید بخوابد و روی «دست‌کم» به شدت تکیه می‌کردند. بالاخره هم مرا به زور نشانندند توی تاکسی سرویس و فرستادند پیش روان‌پزشکی که توی مطبخ جای سوزن انداختن نبود. البته لازم به توضیح است که من چون آدم بی کلاسی هستم، ترجیح می‌دهم با اتوبوس این طرف و آن طرف بروم و با مردم اختلاط کنم اما این بار سر و کارم با «با کلاس‌ها» افتاده بود.

وارد مطب دکتر شدم، از تصور اینکه این همه آدم روانی توی این شهر زندگی می‌کنند، تم لرزید. مطمئن بودم که اگر هر شب سه ساعت می‌خوابیدم، آن شب از ترس، سه دقیقه هم خوابم نمی‌برد، اما وقتی با عده‌ای از بیماران صحبت کردم، متوجه شدم که حال اغلبشان از من بهتر است و به دردی مبتلا هستند که مولانا علیه‌الرحمه به آن می‌گوید: «درد بی‌دردی!»

به هیچ وجه خیال ندارم دردهایی را که انسان به طور اعم و همشهری‌های ما به طور خاص به آن گرفتارند، دست کم بگیرم. اتفاقاً دردهای روانی‌شان غالباً بی‌درمان است، اما اگر هم درمانی وجود داشته باشد، راه‌حلش قورت دادن انواع و اقسام قرص‌ها نیست. زندگی کردن در این دنیا، همیشه پوست کلفتی می‌خواسته و در عصر حاضر، قطعاً این پوست باید از ضخامت کافی برخوردار باشد؛ منتهی اشکال کار اینجاست که با افزون شدن دائمی عناصر و عوامل اضطراب‌آور و تنش‌زا به جای قدرتمند کردن انسان‌ها، سعی می‌کنیم آنها را از احساس مسئولیتی که تنها راه درمان امراض جسمی و روحی است، برهانیم و آنها را هر چه سریع‌تر به هر چیزی جز اراده و قدرت خودشان وابسته کنیم. به همین دلیل در مطب روان‌پزشکان ما، به جای اینکه نهایتاً دو سه نفر بیمار نشستند باشند که پزشک بتواند سر فرصت و با دقت به علت بیماری‌شان پی ببرد، درست مثل کارگاه سری‌دوزی، به فاصله‌ی هر دقیقه یا یک ربع، بیماران داخل مطب می‌روند و از آن طرف، نسخه‌ای پر از انواع قرص‌های آرام‌بخش و خواب‌آور بیرون می‌آیند. اغلب دردهایی هم که به ویژه نوجوانان و جوانان به آنها گرفتار می‌شوند، ناشی از این تصور غلط است که نباید در زندگی مشکلی داشته باشند و اگر هم داشتند، به هر ضرب و زوری که هست، باید از شرش خلاص شوند.

\*\*\*

موضوع برایم جالب شده بود و با اینکه در خانه یک کوه کار داشتیم، تصمیم گرفتیم به‌مانند و با آقای دکتر حرف بزنیم. وارد اتاقش که شدم، یک‌مرتبه دلم گرفت. من اصولاً از جاهایی که نورش کم باشد، دلم می‌گیرد. نمی‌دانم چرا اتاق آقای دکتر آن قدر کم نور بود. قبل از اینکه من شروع به صحبت کنم، او شروع کرد و گفت:

«دکتر مرتضوی می‌گفتند که شما شب‌ها نمی‌خوابید. چرا؟»

گفتم:

«می‌خوام بخوابم؛ سه ساعت خواب برام کافیه.»

پرسید:

«فرداش احساس خستگی، کلافگی و کسالت نمی‌کنین؟»

گفتم:

«خیر! با اذان صبح یا می‌شم و سه ساعت بعد از غروب آفتاب هم می‌خوابم و شب‌ها

هم بعد از سه ساعت استراحت، بیدارم.»

انگار با موجود عجیب و غریبی روبه‌رو شده باشد، نگاهم کرد و پرسید:

«چه می‌کنین؟»

گفتم:

«می‌خونم... می‌نویسم... راه می‌رم... فکر می‌کنم...»

قلمش را که آماده نگه داشته بود تا هفت هشت جور قرص آرام‌بخش و خواب‌آور و غیره برایم بنویسد روی میز گذاشت و پرسید:

«چرا اومدین پیش من؟»

گفتم:

«به لطف دوستان که معتقدند آدم‌بازاد اگر روزی هشت ساعت کامل نخوابه، آدم...»

شما چی بهش می‌گین؟»

بدون لحظه‌ای تردید گفتم:

«انورمال!»

گفتم:

«همونی که شما گفتین.»

به پشتی صندلی تکیه داد. سکوت سنگینی حاکم شد. بالاخره گفت: «خب؟» مانده بودم که بگویم یا نگویم: «خب به جمال شما!» بعد گفت:

«من کلاس مدیتیشن رو توصیه می‌کنم.»

گفتم:

«یک بار کلی پول دارم، برای هفت پشتم بسه.»

پرسید:

«نتیجه؟»

گفتم:

«نتیجه این که به جای اون «شمع‌بازی‌ها» و «اوراد عجیب و غریب» و «خالی کردن ذهن»، عوض روزی ده بار، حالا روزی صدبار می‌گویم/یاک نعبدو/یاک نستعین.

نمی‌دانم چرا فکر کرد مسخره‌اش می‌کنم. پوزخندی روی لب‌هایش نشست. از جا بلند شدم و گفتم: «ببخشید دکتر! گمانم خیلی از اونایی که این هزینه‌های سنگین رو می‌دن و این قرص‌های رنگارنگ رو مثل نقل و نبات می‌خورن، یک درد بیشتر ندارند و اون هم درد بی‌دردی.»

و راه افتادم که بروم. دستگیره‌ی در را که گرفتم، برگشتم و نگاهش کردم؛ در نور اندک اتاق، مثل پدر خوانده شده بود. گفتم:

«به قول حضرت مولانا، درد بی‌دردی علاجش آتش است.»

و در را آرام پشت سرم بستم و رفتم که همچنان شبی سه ساعت بخوابم.





## اعتراض مجیدی به توهین به پیامبر جهان بی معنویت، جهان پر گرگ

**بهانه خبری:** مجید مجیدی کارگردان برجسته ایرانی در مراسم تقدیر از بزرگترین انجمن روزنامه‌نگاران مسلمان در جشنواره فیلم فجر تأکید کرد: اگر روشنفکران سکوت نمی‌کردند، امروز جسارت به پیامبر و قرآن نمی‌رسید. مجید مجیدی، کارگردان برجسته و مستقل ایرانی که اکنون آوازه‌ی او در سراسر جهان پیچیده، با انتقاد شدید از هتاک‌های اخیر یک روشنفکر ایرانی به پیامبر اکرم (ص)، او را همنوا با کاریکاتوریست‌های دانمارکی دانست. به گزارش خبرنگار «تابناک»، در حالی که مدعیان دیانت و اصولگرایی بیش از هر چیز در پی مقاصد سیاسی خود و حذف رقیب هستند، مجیدی که به تازگی با «آواز گنجشک‌ها» برنده‌ی جشنواره‌ی بین‌المللی برلین شد، با بیان هنرمندانه‌ی خود پاسخ «برداشت‌های سال ۸۶» سروش را داد که با تشبیه دریافت پیامبر اکرم (ص) از وحی به «برداشت شاعران» گفته بود: پیامبر نقشی محوری در تولید قرآن داشته است. کارگردان فیلم «آواز گنجشک‌ها» در مراسم انجمن روزنامه‌نگاران مسلمان، گفت: خدای را شاکرم که در هیاهوی نغمه‌های ناساز، «آواز گنجشک‌ها» بر گوش‌های بسیاری شنیدنی آمد و بر چشم‌های فراوانی دیدنی. از انعکاس مثبت فیلم در این مدت کوتاه در میان گروه‌های مختلف و مخاطبان گوناگون سخن نمی‌گویم، اما در مقابل آن‌ان که از تکرار و پیام تکراری فیلم سخن گفته‌اند می‌گویم، که هیچ ابایی ندارم که اعلام کنم، این فیلم مانند آثار قبلی من، بچه‌های آسمان، رنگ خدا، باران و بید مجنون باز هم بر فطرت و نهاد

پاک انسانی تأکید می‌کند. مجیدی ادامه داد: بدون تکیه به معنویت، آنچنان که در جای‌جای جهان می‌بینیم انسان‌ها، گرگ‌های درنده‌ای خواهند شد که درندگان وحشی نیز شرمند ددمنشی‌های آنانند. در شرایطی که جای خالی «خدا» بیش از هر زمان و عصری احساس می‌شود و تاریخ گواه آن که بدون خدا، هر عملی مباح و آزاد است، باید آزادگان نگران باشند، و از آن میان، هنرمندان آزاده. در این صورت چه باک از برچسب «تکرار» که اگر تکرار «مذموم» بود و ناپسند باید اولین اعتراض و بزرگترین اعتراض را به پیامبران نمود که در طول اعصار و قرون، همه، سخن تکراری بر زبان رانده‌اند و پیام تکراری «بازگشت به معنویت» را سر داده‌اند.

وی گفت: وقتی «آواز گنجشک‌ها» در برلین به نمایش درمی‌آید و استقبال تماشاگران گوناگون و منتقدان ریز و درشت، این چنین به انگیز و حیرت‌آور می‌شود، من بر این باور استوارتر می‌گردم که، اخلاق و معنویت گمشده‌ی عصر ماست و این مهم، جغرافیا و مکان نمی‌شناسد.

مجیدی یادآور شد: اعتراف می‌کنم که نگاه این چنینی و موفقیت و اقبال آنچنانی را وامدار مکتبی هستم که در آستانه‌ی رحلت بزرگ پیامدارش رسول گرامی اسلام هستیم. وامدار پیامبری که از پس قرن‌ها، ندایش را می‌شنوم که فرمود: «من مبعوث شدم تا برتری‌ها و مکارم اخلاق را به اتمام رسانم». وامدار رسول رحمتی که بر نهاد و فطرت پاک انسانی تکیه می‌کرد و می‌فرمود: «هر انسانی بر فطرت پاک زاده می‌شود، حتی اگر پدران و مادرانی کافر و مشرک داشته باشند». وامدار پیامبری که نه تنها در عصر خود، که امروز نیز مظلوم و جفا دیده است.

این هنرمند سینما تصریح کرد: اگر روزگاری کودکان و دیوانگان سنگس می‌زدند و دندان و پیشانی مبارکش را می‌شکستند و در برابر اندیشمندان دور از خدا، شاعر و نادانش می‌خواندند، در جاهلیت نوین نیز مانند جاهلیت اولی داستان تکرار می‌شود. نابخردان و کودک‌صفتان، با هجو و کاریکاتور یا او به ستیز برمی‌خیزند و اندیشه‌ورزان دنیاطلب، شاعر و نادانش می‌خوانند و چون جاهلیت پیشین، قرآن را «اساطیر الاولین» می‌دانند. آن روز که جشنواره فیلم دانمارک را به خاطر بی‌حرمتی به پیامبر مهربانی کنار نهادم، بسیاری آن اقدام را سیاسی و حکومتی خواندند. در دنیای آلوده امروز، کار به جایی رسیده است که ارزش‌ها ضد ارزش شمرده می‌شود و ضد ارزش‌ها، ارزش. هر عملی چون به مزاج ما خوش نیاید در توهم خویش، به جایی منسوس می‌کنیم.

مجیدی افزود: اگر کسی از اعتقاد و باورش دفاع کند، وابسته خوانده می‌شود، و اگر آسوده بنشیند

تا به مقدساتش بدترین توهین‌ها و ناروایی‌ها صورت گیرد، آزاده است. اینجا می‌گویم که من نه از موضع دفاع از حاکمیت و دولت، که می‌دانید مرا با سیاست و سیاست‌پیشگی کاری نیست، که از موضع یک مسلمان، یک هنرمند پیرو مکتب اهل بیت، انزجار خود را از آنچه یک به اصطلاح روشنفکر گفته است اعلام می‌کنم، و از همه آنان که در مقابل این جفای بی‌نظیر، سکوت پیشه کرده‌اند، گله‌مندم.

وی ادامه داد: حالا باید پرسید اگر سیاست‌پیشه نیستیم، چرا وقتی چند کودک صفت و دیوانه‌رفتار با کاریکاتور، به پیامبر ما توهین می‌کنند، آن موج به راه می‌افتد، اما امروز که از زبان خودی، ناپسندترین نسبت‌ها به آن بزرگ و کتاب هدایتش قرآن داده می‌شود، سکوت همه‌جا را در برمی‌گیرد و جز یکی دو صدای کم‌جان هیچ‌کس فریاد نمی‌زند که چرا دوباره از پس قرن‌ها، به پیامبر نسبت شاعری می‌دهند و قرآنش را احساسات شاعرانه و خطاپذیر می‌خوانند؟

به گفته‌ی مجیدی اگر آن روز که روشنفکران مذهبی، عصمت و علم غیب‌انمه را زیر سؤال بردند و نفی کردند، یا مسلمات تاریخی چون غدیر و شهادت حضرت زهرا (س) را افسانه خواندند یا مانند همین قلم منحرف، زیارت جامعه‌ی کبیر را مرانامه شیعه‌غالی برشمردند، سکوت نمی‌کردیم، امروز جسارت را به مرحله پیامبر و قرآن نمی‌رساندند، تا علنا پیامبر را فردی عامی و ناآگاه و هم‌سنگ افراد جاهلی بخوانند و قرآن، کلام الهی را محصول بشری بخوانند.

این کارگردان در پایان اظهاراتش گفت: کسی که ادعای مولوی‌شناسی می‌کند، و برای او بیش از معصومان ارج و اعتبار قائل است، بداند که به حکم مژدش مولوی، کافر است.

گرچه قرآن از لب پیغمبر است  
هر که گوید حق نگفت، آن کافر است  
این همه آواها از شه‌نود  
گرچه از حلقوم عبدالله بود

## صد و هشتمین دولت الکترونیکی جهان

**بهانه خبری:** سازمان ملل با اشاره به پیشرفت‌های خوب ایران در زمینه توسعه دولت الکترونیک اعلام کرد این کشور از این نظر در رتبه‌ی ۱۰۸ جهانی و رتبه‌ی ۹ منطقه‌ای قرار گرفته است. به گزارش فارس، اداره‌ی امور اقتصادی و



## طرح مسافرت با کارتهای میراث بهبانهای برای درد دل

**بهبانهای خبری:** طرح ملی «سفر کارت» توسط سازمان میراث فرهنگی و گردشگری از اردیبهشت سال ۸۷ آغاز می‌شود. به دنبال این خبر، جمشید حمزه‌زاده مدیر کل گردشگری سازمان میراث فرهنگی و گردشگری گفت: در مرحله اول فقط کارمندان دولت می‌توانند از سفر کارت استفاده کنند.

از قدیم وقتی دختری از فامیل قصد ازدواج داشت، پدر بزرگ خدا بیامرز می‌گفت: به فلانی بگویید با یک کارمند ازدواج کند. به هر حال هر ماه یک آب باریکه‌ای دارد. ما هم می‌خندیدیم. بعدها دیدیم کارمند جماعت هر جا می‌نشینند ناله می‌کنند که وای بدبختیم. بیچاره‌ایم. و اغلب همان دسته‌ای بودند که تمام وقت سر کار، یا جدول حل می‌کردند یا در آبدارخانه چای می‌خوردند.

حالا من هم به همان نتیجه‌ای رسیده‌ام که پدر بزرگم، خدایبامرز، سی چهل سال پیش رسیده بود. حالا من هم به تمام دختران دم بخت توصیه می‌کنم که خواستگاران کارمند جماعت را از دست ندهید. درست است که حقوق این بنده‌های خدا شاید کم باشد. اما بیمه دارند - می‌توانند وام‌های مختلف بگیرند. از همه مهم‌تر با سفر کارت هر جا دلشان خواست می‌توانند بروند. از «دو قوزآباد» بگیر تا جزایر قناری. حالا هی شما بگویید کارمندی بد است. ببین سهام عدالت دارند. سفر کارت دارند. بیمه دارند.

آقای حمزه زاده‌ی عزیز، کارمند جماعت که مجبور است از صبح تا شب سر کار باشند. با آن همه اضافه کار کی وقت می‌کند سفر برود. شما یک فکری به حال ما جماعت خبزنکار کنید که ده روز کار داریم و یک ماه بیکاریم. چرا کسی به فکر ما نیست.

آقای رئیس‌جمهور، آقای وزیر، آقای وکیل در این جامعه خیلی‌ها هستند که کارمند دولت نیستند اما بهتر و بیشتر از آنها زحمت و تلاش می‌کنند. فکری به حالشان کنید. به حال جوانانی که کار می‌کنند بی‌هیچ کمک و تسهیلاتی. فقط باید نان بازاری خود را بخورند. آقایان رئیس ما هم در این جامعه زندگی می‌کنیم. ما هم نیازهایی داریم. چه کسی این نیازها را شناسایی و مرتفع می‌کند. سفر کارت بهانه بود برای درد دل.

هیچ تفاوتی نیست. چه بسا امروز زنانی می‌بینیم که پایه‌پای مردان و بلکه جلوتر از آنها در تلاش و تکاپو هستند. هر کجا مسئولیت‌هایی به این گروه واگذار شده است به نحو احسن انجام داده‌اند.

در جهان اعلام می‌شود که سرمایه‌گذاری بر زنان، اثرات چند جانبه بر تولید و رشد پایدار اقتصادی دارد. هیچ تصمیمی مهم‌تر از پیشبرد آموزش و بهداشت دختران نیست.

آنوقت ما به این فکر می‌افتیم که چطور زنان را محدود کنیم. یادمان می‌رود که زنان ایران اسلامی، سهم به‌سزایی در پیشرفت و آبادانی کشور دارند. اگر زنان نبودند و پرورش مردان مرد، چگونه می‌توانستیم در برابر دشمنی تا بن دندان مسلح ایستادگی کنیم.



اگر حمایت‌های پشت جبهه‌ی زنان نبود، چگونه می‌توانستیم به جوانانمان روحیه بدهیم. زنان در دوران باشکوه انقلاب، جنگ و سازندگی حرکت‌های عظیمی داشته‌اند که نمی‌شود از آن چشم‌پوشی کرد. زنان ما همان زنانی هستند که حضرت امام (ره) فرمودند: «از دامن زن مرد به معراج می‌رود.» و حالا...

ما نیز به این امر واقفیم که از لحاظ فیزیکی بعضی مشاغل برای زنان سخت و زیان‌آور است اما در مورد آموزش نمی‌توان به این دلایل آنها را محروم کرد.

در سال‌های اخیر نتایج ورودی دانشگاه‌ها نشان می‌دهد که زنان و دختران ما چه تلاشی برای پیشرفت داشته‌اند. ثمره‌ی این تلاش‌ها، فردا به بار خواهد نشست؛ مادران باسواد و تحصیلکرده می‌توانند فرزندان خلاق پرورش دهند.

اجتماعی سازمان ملل در گزارشی موسوم به «بررسی دولت الکترونیک»

اعلام کرد: ایران در طی سه سال گذشته پیشرفتی خوب در زمینه فراهم آوردن امکان ظهور دولت الکترونیک داشته است.

در حالی که شاخص آمادگی دولت الکترونیکی ایران در سال ۲۰۰۵، ۳۸۱۳ اعلام شده بود این رقم با افزایش خوب در سال ۲۰۰۸ به ۴۰۶۷ رسیده است.

شما حالا خیلی ذوق زده نشوید. بقیه‌ی کشورها که بی‌کار نمی‌نشینند که مثلا ما بالا برویم. بر اساس این گزارش (گزارش سازمان ملل) به زعم پیشرفت ایران در زمینه‌ی توسعه زیر ساخت‌های دولت الکترونیک طی سه سال گذشته سرعت و حرکت ایران در این زمینه کندتر از متوسط جهانی بوده است.

اینجاست که قضیه کمی غم‌انگیز می‌شود یعنی رتبه‌ی جهانی ایران از این نظر کاهش یافته است. در حالی که در سال ۲۰۰۵ ایران رتبه‌ی ۹۸ جهان از نظر شاخص آمادگی دولت الکترونیکی را داشت. در سال ۲۰۰۸ تا رتبه‌ی ۱۰۸ پایین آمده حالا بپرسید در بین چند کشور فقط ۱۸۲ کشور.

بدتر از این که در میان ۱۲ کشور خاورمیانه، رتبه‌ی نهم را کسب کرده‌ایم. حالا بپرسید از ما بهتران چه کسانی هستند؟ آنها که در صدر جدول هستند. بله درست فهمیده‌اید، اول سوئد بعد هم دانمارک و نروژ. برای اینکه کمی به خودمان امید بدهیم اعلام می‌کنیم کشور چاد در انتهای این جدول است. حالا هی بروید توی اینترنت و جک بخوانید و چت کنید.

## پیشرفت زنان، پیشرفت همگان

**بهبانهای خبری:** دبیر کل سازمان ملل متحد در پیامی به مناسبت ۸ مارس گفت: فقط با سرمایه‌گذاری بر زنان و دختران می‌توان انتظار داشت کشورهای جهان تا سال ۲۰۱۵ به اهداف توسعه‌ی هزاره دست پیدا کند.

درست وقتی این خبر منتشر می‌شود که خیلی‌ها در ایران به جنسیتی کردن دانشگاه‌ها فکر می‌کنند. به اینکه در بعضی از رشته‌ها، دختران را محدود کنیم... به هر حال این طرحی است که هم مخالف دارد هم موافق. اما به نظر من (نگارنده) در شرایط کنونی جهانی بین توانایی زنان و مردان



خیلی دور و خیلی نزدیک، با مبلغی جوان، در جغرافیایی دور و نزدیک

# رستگاری در میان کشتزارهای گندم!

هست. قبل تر، به عنوان کارشناس فرهنگی، این طرف و آن طرف می‌رفته؛ به عنوان مبلغ اما، دفعه اولش است که این‌جا می‌آید.

## راننده آژانس خانم هم هستیم!

«همسرم، شاغل یکی از مراکز درمانی تهران است؛ تکنیسین اتاق عمل است. تحصیلات حوزوی را هم تا سطح دو گذرانده. اصلاً خودش هم مبلغه است و کارهای خوبی هم کرده. روز اول که خواستیم بیاییم، هم انگیزه بالایی داشت، هم به من انگیزه ی زیادی داد. مشکل مان، فقط مسیر بود. الان هم هر روز، اگر قرار باشد سر کار بروم، قبل از شش صبح، از روستا می‌زنیم بیرون و بچه‌ها را هم با خودمان می‌بریم که بگذاریم‌شان مهد. ما بومی این‌جا نیستیم و غریبه‌ایم و کوچولوها مجبورند که فضای مهد را تحمل کنند. با این‌که این‌جا به شهر ری نزدیک است، اتوبوس‌رانی ندارد و تاکسی‌های منظمی هم ندارد. «رنوی» تهیه کرده‌ایم و جدا از مشاغل عادی، راننده آژانس خانم هم هستیم!»

و ماجرا این‌چنین آغاز شد. خاطرات روزهای



می‌رسیم به اول جاده عباس‌آباد علاقه‌بندان. یک نفر، راحت لم داده به صندلی ماشینش، «تا پر نشه، این‌جا هستیم.» این خط، مثل این‌که همین یک ماشین را دارد. نمی‌توانم منتظر بمانم. راه می‌افتم و پیاده می‌روم. هم فال است و هم تماشا. منظره‌های اطراف جاده، تماشایی نیستند، اما بدک هم نیستند. پر از شهرک‌های صنعتی است. نیم ساعت بعد، می‌رسم اول روستا. پسران پسران می‌رسم به دفتر دهیاری و بعدش، ملاقات پیش‌سراییان و باقی ماجراها.

## تجربه اول

روحانی جوان و مبلغ ما، فعلاً توی این روستا مستقر است. خانواده‌اش، می‌شوند چهار نفر: خودش، همسرش و دو تا کوچولوی‌شان: یک دختر و یک پسر. تا آخر هفته، روستا هستند. جمعه، می‌روند تهران که سری به قوم و خویش‌شان زده باشند. بچه شهرستان نور مازندران است. تحصیلات پیش از حوزه‌اش را هم، توی همین شهرستان گذرانده. الان هم طلبه ی غیر حضوری حوزه علمیه قم است؛ امکانی که حوزه علمیه قم، برای مبلغانی که اطراف

و اکناف کشور می‌روند، فراهم کرده.

روحانی گزارش ما، دو سالی را هم دانشگاه بوده که به خاطر فوت پدرش، آن را ترک می‌کند و بعد، درگیر حوزه و درس‌های آن می‌شود. تجربه ی اولش هم

## پهلوان ثابت شده

«پیشون پهلوان هستن. وجه تسمیه بامسمایی هم دارن؛ چند باری که با هم کشتی گرفتیم، پهلوانی‌شان برای ما ثابت شده.»

حجت‌الاسلام جعفر پیش‌سراییان، روحانی جوانی است؛ که پیش از انقلاب متولد شده است. مؤدبانه و تا حدودی لفظ قلم حرف می‌زند و توی حرف زدندش هم، شیرینی خاصی به چشم می‌خورد. طنز خاصی هم توی حرف‌هایش وجود دارد؛ درست مثل همین جمله ی اول گزارش که خطاب به دو جوان روستایی‌ای که ما را سوار ماشین‌شان می‌کنند تا به امامزاده بیرون روستا برسانند، می‌گوید. اصلاً توی صحبت‌هایش، احترام و نگاه خاصی وجود دارد که حتی وقتی از بچه‌هایش هم حرف می‌زند، رعایتش می‌کند؛ چنان‌که آن‌ها را «کوچولوها» خطاب می‌کند و رانندگی برای همسرش برای رساندنش به تهران را هم، «توفیق رساندن عیال به تهران» می‌خواند.

## خطی با یک عدد ماشین

سه‌راه افسریه، سوار ماشین‌های پاکدشت، قیامدشت می‌شوم. جاده خاوران را می‌روند به سمت آرخش. اطراف تاکسی‌مان، پر از ماشین‌های سنگینی است که خارج شهر می‌روند. اطراف جاده در آغاز پر از واحدهای صنعتی است. سه ربع دیگر،



حاج آقا در حال نظاره ی بازی بچه ها. اهالی روستا بدون محدودیت سن و سال ارتباط خوبی با او برقرار کردند.

می شویم و مانده به روستا، پیاده می شویم. بقیه اش را پیاده می رویم. از راه خیابان اصلی روستا روحانی جوان می گوید که بیشتر خانه های این جا، موقوفه ی مرحوم ملاعلی کنی از بزرگان نهضت مشروطه هستند. اطراف روستا راه کشاورزی می کنند. افغانه، زارغان خوبی هستند. الان هم کشت دوم سال است: «انصافا این جا راحتیم. محیط ساکت و آرامی دارد. فقط امکانات نداریم. بچه می خواهد تاب بخورد، ولی نمی شود چون پارک ندارد.»

این جا، در دهه سی و چهل، قلعه ای بودن برای اربابی و عده ای، رعیتش بوده اند. حالا آن قلعه باقی نمانده، روستایی در نزدیکی پایتخت شده است، با ششصد، هفتصد خانوار؛ از فرهنگ ها و جغرافیاهای مختلف. همه ناراحتی حاجی جوان ما، از نبود امکانات است: «دل آدم می سوزد که واقعا چه فرقی بین این بچه های شش هفت ساله با فلان بچه ساکن منطقه چهار تهران هست که هم توی حیاط مجتمع شان وسیله بازی دارد هم می تواند از پله های مجتمع پایین بیاید و به پارکی نزدیک برود ولی این طفلکی ها محرومانند.» این را می گوید و از بین بچه هایی که تسوی یکی از پس کوچک های روستا مشغول بازی اند، رد می شویم: «مشکل اعتیاد هم این جا جدی است. متأسفانه، بیشتر بزرگترها درگیر اعتیادند تا جوان ها.» فقط مالی هم، از دیگر مشکلات اهالی است که روحانی جوان ما را آشفته می کند؛ مخصوصاً دانش آموزانی که تابستانی را که باید به تفریح و فراغت برگزار کنند، به کار برای جور کردن هزینه تحصیل سال بعدشان می گذرانند. این جا، شهرک های صنعتی زیادی دارد و می توانند توی آنها کار کنند.

#### خدا حافظ ای غروب زیبا

همه کارهامان تمام شده است. غروب است. روستا را، به غروب زیبایش می سپاریم و می رویم. روحانی جوان، بدرقه مان می کند. خیابان مسجد را، به داخل خیابانی دیگر می پیچیم. چند تا جوان، تکیه داده به دیوار، ایستاده اند. یکی شان راننده است. مسافر به اندازه ی کافی دارد. همان راننده ای بود که موقع آمدن، به صندلی اش لم داده بود و منتظر مسافر بود. حالا ما را می شناسد و می داند که برای گزارش آمده ایم. روحانی جوان، به مسجد بر می گردد، ماشین، به طرف خیابان خاوران حرکت می کند و از میان شهرک های صنعتی، عبور می کند. روستا، پشت غبار غروب، ناپدید می شود. حالا روحانی جوان می ماند و اهالی روستای عباس آباد علاقه بند و زمین هایی پهنوار که به زیر کشت دوم رفته اند.



جوان ما از برخورد مردم.

#### گوشه ای و بیت نفتی و ...

صبح برای نماز صبح بیدار می شود (البته درباره ی نماز شب حرف نمی زنیم چون ریا می شود. خودتان که می دانید). اگر قرار باشد همسر و کوچولوهایش را ببرد به شهر، قبل از شش صبح می زند بیرون. اگر هم قرار نباشد، نهایت تا ساعت هفت صبح می زند بیرون تا به درس های مدرسه ی علمیه حضرت عبدالعظیم برسد. بعد پیگیری بعضی از مسائل روستا می شود؛ البته تا حدی که توان دارد. مردم این جا، با آن که بضاعت مالی خوبی ندارند، اما مسجد خوب و زیبایی ساخته اند. یکی، دو تا اتاق هم داده اند به حاجی جوان و دوستانش، تا پیگیری کارهاشان باشند؛ به قول خودش: «ما هم گوشه ای بیت نفتی ای به مان داده اند و نشستیم و پیگیری هستیم.» ظهر که می شود، نماز ظهر را برگزار می کند. بعدش هم که ناهار و خانه است تا ساعت چهار بعدازظهر. بعد از ساعت چهار، به طرح غنی سازی اوقات فراغت بچه ها می رسد. برنامه که تمام می شود، استراحتی می کند تا شب. شب هم نماز مغرب و عشاء است و مراسمی اگر باشد و جمعی اگر تشکیل بشود و این ها. «من خودم هم اهل سفر هستم. وقت باشد، با خانواده و کوچولوها، شهر شادی ای و پوستانی می رویم. سری هم به امامزاده بیرون روستا هم می زنیم که منظره خوبی هم دارد.»

این است زندگی یک روزه مبلغی جوان، در روستایی نزدیک تهران.

#### سفرنامه ای کوتاه، از سفری کوتاه تر

می زنیم بیرون از دهیاری. به قصد تفریحی در روستا. اول راه امامزاده را پیش می گیریم، سوار ماشین دو تا از جوان ترهای روستا. پنج دقیقه ای بیشتر راه نیست. جاده ای که از قسمت شرقی روستا به امامزاده می خورد، ما را همراهی می کند. می رسیم و جوان ترها توی ماشین منتظر می ماندند و ما چرخ می زنیم. پیش سربایان، درباره ی قبرستان و امامزاده توضیح می دهد. شهدا دفن شده اند و اموات افغانه ( نزدیک بیست درصد جمعیت روستا افغانه هستند) هستند؛ تنها گورستان مختص افغانه در تهران. معماری عجیبی دارد با گنبدی هرمی شکل و ساختمانی آجری. معماری داخل امامزاده، به بیرونش نمی خورد و خیلی بهتر است. قبرستان در حال بازسازی است. حاجی جوان ما، هنوز شجره نامه ی مسجد امامزاده یعقوب را ندیده، هر چقدر که پیگیری شده، نتوانسته پیدایش کند. جای باصفایی است. شب هایش، چراغ و نور هم دارد. جای باصفایی است. چراغ و نور هم برای شب دارد. بر می گردیم و سوار ماشین

اول راه، مرور می کنند گاهی. خاطرات خوبی بوده است مثل این که. روزهای اول، با نگرانی دوری راه و نداشتن تلفن و ابهام بابت روبه رو شدن با مخاطبان جدیدی که معلوم نیست چه سطحی دارند، گذشت.

#### یک روحانی و یک عالم سلیقه

از جوانان روستا حرف می زنیم. از آنها راضی است. جوانان دین ستیز ندارند و همین، حتی برای او هم عجیب بود؛ اما تا دلتان بخواهد جوانان غیر دینی و خنثی دارند که حتی بعضی وقتها، نگرانش می کنند؛ نگران آینده. بعضی هاشان، حتی تحصیلات خوبی هم دارند، اما انگار که نظام آموزشی ده، دوازده ساله ما، نتوانسته آنها را، جوانانی با گرایش های دینی قابل قبول بار بیاورد و همین، کمی کار را سخت و مسئولیت را دشوار کرده است. ضمن این که مخاطبان این روحانی جوان، از یک طیف نیستند و از همه گروه های سنی هستند. نگاه مردم هم به مبلغ جوان ما، جالب است؛ بعضی هاشان دوست دارند او، برایشان یک روحانی سنتی باشد و فقط توی مسجد بنشینند و نماز بخواند و از این کارها. اما بعضی هاشان به شدت با این وجهه اجتماعی اش موافق اند و با سلیقه شان، حساسی جور در می آید. البته پیش سربایان، مشکلی با تفاوت سلیقه ها ندارد؛ چرا که سه سالی کار و بارش توی خوابگاه ها بوده و با انواع عجیب و غریب سلیقه ها، از نزدیک برخورد کرده. همین باعث شده که آستانه تحملش بالا برود و بتواند با آنها کنار بیاید.

#### هوا ی باتری الکانس را داشته باشید

«حیف است، باتری الکانس تان ضعیف می شود. اجازه بدهید هل بدهیم!»

این، یکی از شوخی های اهالی و نمازگزاران با حاجی جوان ماست. به قول خودش، توی محیط هایی کوچک با بافتی سنتی - درست مثل همین روستا - دست آدم خیلی زود رو می شود. حاجی جوان ما، روزهای اول که با رنوی مدل شصت می آمد و می رفت، خیلی ها را متعجب کرده بود. این «تیکه» اول پاراگراف را هم، به خاطر همین ساخته بودند تا بعد از نماز، با آن بدرقه اش کنند.

«یک شب داشتم حرف می زدم بین دو نماز، که برق رفت. برق این جا خیلی می رود. مسجد چون بزرگ است، صدایم به گوش شان نمی رسد. جمعیت هم تند و تند صلوات می فرستادند. من فکر می کردم بابت حرف های من دارند صلوات می فرستند، نگو این ها رسم شان این است که وقتی در چنین وضعی برق می رود برای حفظ نظم مدام صلوات می فرستند. من هم که از این رسم شان خیر نداشتم، مدام پیش خودم می گفتم خدایا، آخر حرف های من چیزی ندارد که دارند صلوات می فرستند که!»

و این هم، دو خاطره ی مطایبه آمیز روحانی



با بچه‌های انجمن پزشکان صلح و امنیت

# جستجوی صلح در هند

دو نفر از ایران در هفدهمین کنفرانس دو سالانه انجمن که سال ۲۰۰۶ در فنلاند برگزار شد شرکت کنند. من و دکتر خاطری مدیر روابط عمومی و بین‌المللی انجمن حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی که از طرف این انجمن هم معرفی شده بودیم در تابستان ۸۵ در این برنامه شرکت کردیم.

## در فنلاند چه اتفاقی افتاد؟

ما با خودمان کتاب‌ها و برشورهای مختلفی برده بودیم. قرار بود آنجا فقط نگاه کنیم. اما همانجا صحبت‌هایی کردیم که بین عوارض سلاح‌های شیمیایی و هسته‌ای تشابه و نزدیکی فراوانی وجود دارد. جالب اینکه آنها اصلاً نمی‌دانستند در جنگ ایران و عراق از سلاح‌های شیمیایی استفاده شده، نه تنها علیه سربازان نظامی، بلکه علیه شهروندان عادی هم استفاده شده و برای آنها از عوارض پایدار بیماری گفتیم و توضیح دادیم که اختلالاتی که در DNA اتفاق می‌افتد، نسل به نسل منتقل می‌شود. از بیماری‌هایی گفتیم که در زمان قطع نداشتن عوارضی که به مرور زمان بیشتر می‌شود و سطح کیفی زندگی خانواده این افراد را تحت شعاع قرار می‌دهد. همانجا رئیس کنگره به دکتر خاطری گفت امیدواریم وقتی به ایران برگشتید، نمایندگی ایران ایجاد شود...

## و لابد به محض برگشت، شروع کردید؟

لیلامعین: از آسایشگاه جانبازان و بیمارستان ساسان بازدید کردیم و سعی کردیم مشاهداتمان را پیاده کنیم. اواخر بهمن یک گروه از سوی انجمن به ایران آمدند ما هم برای اینکه متوجه قضیه شویم و صداقت خود را به اثبات برسانیم آنها را به جاهای مختلف بردیم. آسایشگاه جانبازان اعصاب و روان بیمارستان ساسان و... آنها از نزدیک در جریان ماجرا قرار گرفتند. ما هم اطلاع‌رسانی کردیم و با توزیع فرم‌های ثبت‌نام فعالیت رسمی خود را شروع کردیم. آنها که فضای خوب و امنیت حاکم بر کشور را دیدند، مکاتبه کردند که برای ارتباط بیشتر یک گروه دانشجویی به ایران بیایند. که در فروردین سال ۸۶ چهار دانشجو ۲ آلمانی و ۲ سوئدی به ایران

## فقط کار این گروه اطلاع‌رسانی بود؟

فاطمه بهمنی: نه، اطلاع‌رسانی بخشی از مسئولیت‌های آنهاست. این گروه علاوه بر اینکه نگران سلامت مردم هستند، در مورد محیط زیست و تأثیر مخرب سلاح‌های هسته‌ای بر آنها نیز فعالیت‌هایی می‌کنند.

## مثلاً چه فعالیت‌هایی؟

مرضیه حسینی: در مقطعی پزشکان با تحقیقاتی که داشتند توانستند عوارض هسته‌ای بیماران اتمی هیروشیما را در قالب مقاله‌ای علمی ارائه دهند که حتی پیشنهادهایی در جهت درمان هم دارد.

فاطمه عبدالله‌نژاد هنوز از راه نرسیده می‌گوید: این فعالیت‌های صلح طلبانه آنقدر گسترش پیدا کرد که انجمن جایزه‌ی صلح نوبل را هم دریافت کرده است.

لیلامعین: در حال حاضر ۴۰ کشور دنیا عضو انجمن هستند و نماینده هر کشور، حق رأی دارد و می‌تواند در انتخاب دبیر کل انجمن و ساختار کلی ۵ ساله، دخالت کند. یکی دیگر از فعالیت‌های این انجمن کنفرانس دوسالانه با موضوعات مختلف است.

## مثلاً چه موضوعاتی؟

موضوعاتی که مخالفت ما را با جنگ نشان دهد. انجمن یک زیر شاخه دارد به نام (IPPNW) پزشکان مخالف سلاح‌های هسته‌ای، هدف آنها این است که از تولید سلاح‌های کشتار جمعی هسته‌ای جلوگیری کنند و بحث امسال دو سالانه همین است.

## خب حالا شما چطور عضو این انجمن بین‌المللی شدید؟

لیلامعین: این NGO بزرگ‌ترین NGO پزشکان دنیاست که بیشترین عضو دارد که دو بخش پزشکان (Physician) و دانشجویان (Student) دارد. اعضای یکی از زیر شاخه‌های این انجمن (SLMK) با سفارت ایران در سوئد جلسه‌ای برگزار می‌کنند. و در آن جلسه عنوان می‌شود که ایران قرار نیست سلاح هسته‌ای بسازد. بلکه تمام فعالیت‌ها در جهت صلح است و آبادانی. به هر حال به پیشنهاد انجمن قرار شد. با حمایت مالی آنها،

## اشاره:

خیلی اتفاقی متوجه شدیم قرار است هفده اسفند چند دانشجوی ایرانی برای شرکت در یک کنفرانس بین‌المللی عازم کشور هندوستان شوند. فکر کردیم کنفرانسی باشد درباره ادیان یا عرفان. اما شنیدیم که بحث صلح و پزشکان حامی صلح است و... با کلی پرس و جو فهمیدیم کار، کار دانشجویان علوم پزشکی است و در رأس آنها لیلامعین که یک پای ثابت بسیاری از کنفرانس‌های علمی و پزشکی جهان است. پشت تلفن فهمیدیم چهار نفر از آنها دختران ایرانی هستند که عضو انجمن بین‌المللی «پزشکان برای مسئولیت‌های اجتماعی» هستند و حالا می‌روند تا در کنفرانس دو سالانه این انجمن شرکت کنند. این بچه‌ها که عضو شاخه‌ی دانشجویی این انجمن در ایران هستند، همه دانشجویان رشته‌های علوم پزشکی هستند که هدف بزرگی دارند و آن هم برقراری صلح و امنیت در جهان و مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی است.

## ایده‌ی اولیه‌ی تشکیل «انجمن پزشکان برای مسئولیت‌های اجتماعی» از کجا آمده؟

لیلامعین: ایده‌ی تشکیل این انجمن به زمانی بر می‌گردد که دو کشور آمریکا و شوروی درگیر جنگ سرد بودند. همان زمان گروهی از پزشکان آمریکایی و شوروی سابق وقتی دیدند این جنگ‌ها سلامتی جامعه را به خطر می‌اندازند، این انجمن را تأسیس کردند. آنها موظف بودند در زمینه‌ی کارهایی که سلامتی مردم را به خطر می‌اندازد، اطلاع‌رسانی کنند.

تاج محل نمادی جهانی برای هندوستان است. مقبره تاج محل خاتون شاهزاده ایرانی و همسر مهراجه هند.





بگویم و شکوفه‌ها، دلم نمی‌آید از دردی بگویم که درمان ندارد. دردی که ثانی‌های عمل می‌کند. دردی که همه‌ی بدن را تحلیل می‌برد. دلم می‌خواهد از کوه‌های سر به فلک کشیده‌ی البرز و زاگرس بگویم. از حرم و بارگاه باشکوه امام رضاع) بگویم اصلا دلم می‌خواهد از آدم‌های کشورم بگویم. که همیشه صبور و همیشه نجیب‌اند.

اصلا می‌خواهم بروم آن بالا و بگویم شب تولدم بود. وقتی از کار انجمن فارغ شدیم گفتیم یک از خودگذشتگی انجام بدهم و این مرضیه حسنی عزیز را به مقصد برسانم. سر کوجهی خانه‌ی مرضیه، ماشین جوش آورد. هوا سرد بود. زنگ زدم بابا بیاید دنبالم. بابا آمد. ماشین خودش را داد و گفت: «تو برو زودتر به تولدت برسی میهمان‌ها منتظرند». وسط راه که رسیدم. بابا زنگ زد که «دختر گلم بیا دنبالم. ماشین شما خیلی وضعش خراب است.» دوباره برگشتم. خلاصه آخر از همه به میهمانی تولدم رسیدم.

### لیلامعین دبیر بخش دانشجویی انجمن و دانشجوی پزشکی دانشگاه شاهد

یادم می‌آید بچه‌های شاخه‌ی دانشجویی آمریکای وقتی خودشان را معرفی می‌کردند، می‌گفتند: مثلا جرج هستم از واشنگتن، مری از نیویورک و...

چرا نمی‌گویید از آمریکا؟  
و آنها می‌گفتند به خاطر یک بوش دیوانه، که دیوانه‌وار مردم جهان را به نام آمریکا می‌کشد، خجالت می‌کشیم بگوییم از کشوری آمده‌ایم که رئیس‌جمهورش بوش است.

پرسیدیم چه کرده‌اید؟  
گفتند: «نامه نوشتیم به بوش و از سیاست‌هایش انتقاد کردیم. به بوش گفتیم راه‌حل منطقی برای مشکل ایران، راه حل نظامی نیست. سلاح‌های اتمی باعث قدرت آمریکا نمی‌شود.»

گفتند که بوش موافقت افکار عمومی را ندارد. حق حمله‌ی نظامی را به هیچ کجای جهان ندارد. به سناتورها هم نامه نوشتیم که از بوش حمایت نکنند.

به خودم افتخار می‌کنم که لازم نیست برای برقراری صلح و امنیت در جهان به رئیس‌جمهور کشورم التماس کنم. فکر می‌کنم می‌شود با هم‌اندیشی در این کنفرانس‌های بین‌المللی حتی قوانینی تصویب کنیم، برای منع گسترش این نوع سلاح‌ها.

می‌دانم آنجا بچه‌ها زحمت خود را می‌کشند چون در قبال این بچه‌ها و زحمات‌های شبانه‌روزی‌شان مسئول هستند. بچه‌ها آنجا جای سید حسن ابوالحسنی، محمد خاک، فاطمه باطنی، الناز قاسمی، فرنوش صداقتی و... دیگر اعضای انجمن را خالی خواهند کرد. ما باید بهترین باشیم.

### مرضیه حسنی دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران

مادر من می‌پرسد: «خیلی سختی کشیدی؟» می‌گویم: «مهم نیست. مهم این است که دارم می‌روم.» دوستم می‌پرسد: «استرس نداری؟» می‌گویم: «استرس طبیعی است اما، چون به عنوان یک ایرانی باید بروم و از حقانیت کشورم بگویم ترسی ندارم.» اولین باری است که ایرانی‌ها در این کنفرانس جهانی شرکت می‌کنند و مقاله ارائه می‌دهند. باید بروم و از کودکانی بگویم که در کرمانشاه، ایلام، کردستان و... قربانی مین‌هایی شده‌اند که فکر می‌کرده‌اند اسباب‌بازی است. از سلاح‌های شیمیایی بگویم که وقتی عمل کرد، اثرش در لحظه است و دیگر درمان ندارد. کار اول همیشه سختی دارد اما، آغاز راهی است برای دیگران. همه به دنبال یک هدف جهانی هستیم؛ صلح و امنیت برای همه.

### فاطمه بهمنی دانشجوی پزشکی دانشگاه تهران

بار اولی است که به یک سفر علمی، فرهنگی می‌روم. باید تمام جوانب را در نظر بگیریم. ما نماینده هستیم؛ نماینده‌ی نسل جوان ایران. ایرانی که متهم است به طرفداری از ترور و خشونت و محور شرارت بودن. حالا من می‌روم تا بگویم چطور می‌توانیم محور شرارت باشیم، وقتی هر روز جوانان دیروز مملکت‌مان، روی دست‌های مردم راهی بهشت می‌شوند. چطور می‌توانیم محور شرارت باشیم وقتی تخت‌های بیمارستان‌هایمان هنوز جانبازان شیمیایی را بغل می‌کنند؟! وقتی نفس‌ها به شماره می‌افتد، وقتی بچه‌ها پدران را می‌بینند که به کپسول اکسیژن وصل هستند. وقتی...

به پشت سر نگاه می‌کنم چقدر در این مدت بچه‌ها تحقیق و پژوهش کرده‌اند، چقدر تلاش، چقدر امید، چقدر انگیزه، راستی جز توکل به خدا، مدد از روح شهدا و دعای خیر خانواده، این راه چگونه طی می‌شود؟

### فاطمه عبدالله‌نژاد دانشجوی داروسازی شهید بهشتی

ما از بهترین NGOها بودیم؛ مردمی‌ترین، مردمی‌ها. با کمترین هزینه و بالاترین نتیجه. خوشحالم که عضو انجمن شدم. نه به خاطر اینکه حالا مسافر هند شده‌ام و کلی دوستانم به حال غبطه می‌خورند. خوشحالم به خاطر ایران عزیزم. ایرانی که هر کجا باشم مال من است، هویت و اصالت من است. شناسنامه‌ی من است. شناسنامه‌ای که خلیج دارد و خزر. شناسنامه‌ای که چهار فصل است. دلم می‌خواهد به جای اینکه بروم و از مقاله‌ام که درباره‌ی درمان گازهای شیمیایی است صحبت کنم، از کشورم بگویم. از شمال که همیشه سبز است، از جنوب که گرم است و آفتابی، از بهار نارنج‌ها

آمدند که یکی از دانشجویان خوزستانی آقای سهیل ساکت آنها را به جنوب و مناطق جنگی هم برد تا بدانند چقدر ما در این جنگ آسیب دیده‌ایم.

**فعالیت‌های انجمن چطور شد؟**  
ما برای اینکه مهارت خود را بیشتر کنیم کارگاه‌های مختلفی داشتیم. دانشجویها را با قوانین بین‌المللی منع سلاح‌های کشتار جمعی، کشورهای صاحب سلاح‌های هسته‌ای، عوارض و آسیب‌های این سلاح‌ها آشنا کردیم. تمام کارهایی را هم که انجام دادیم، هر روز در سایت برای اعضا انجمن در سراسر دنیا مخابره می‌کردیم. با این فعالیت‌ها ظرف یکی، دو ماه قبول کردند یک کارگاه در مورد عوارض سلاح‌های شیمیایی و مین به ما بدهند.

### اما شما هنوز خود را به اسم انجمن حمایت از قربانیان سلاح‌های شیمیایی معرفی می‌کنید؟

بهمنی: ولی حالا شاخه دانشجویی انجمن پزشکان برای مسئولیت‌های اجتماعی در ایران به ثبت رسیده است. به عبارتی ما پزشکان صلح و امنیت هستیم. عبدالله‌نژاد: حتی زمانی که دوستان ما هنوز فرم ثبت‌نام اعضا را ارسال نکرده بودند، آنها به ما یک صفحه اختصاصی در وب سایت دانشجویی PSR دادند که فعالیت‌های خودمان را تشریح کنیم. حسنی: ما جز کشورهایایی شدیم که حق رأی داریم.

معین: حتی نماینده بخش دانشجویی خاورمیانه که مصری است، پیشنهاد کرد در بخش خاورمیانه کاندید شویم و حتما رأی خواهیم آورد.  
این همه تلاش برای چه؟

معین: ما نه تنها سودی نمی‌بریم بلکه هزینه‌هایی را هم متحمل می‌شویم...

حسنی: من در پرناتز یک چیزی بگویم که تمام هزینه‌های همایش‌ها و کنفرانس‌ها را هم خودمان داده‌ایم حتی هزینه‌ی این سفر را.

بهمنی: باور کنید چند تا از دوستان به خاطر این شرایط از سفر باز ماندند.

عبدالله‌نژاد: ببینید وقتی بحث سیاست پیش می‌آید و پای مردان سیاسی مردم کمتر باور می‌کنند. اما وقتی از زبان من دانشجو که هیچ دخالتی در امور سیاسی ندارم می‌شنوند برایشان باور پذیرتر است.

### پس آنجا همه فارغ از قید و بندهای سیاسی در ارتباط هستند؟

معین: بله. مسئول فعلی بخش دانشجویی خاورمیانه انجمن یک مصری است درست در زمانی که ما روابط سیاسی چندانی با مصر نداریم. ایشان تلاش‌های بسیاری کردند که دعوت‌نامه‌های ما زودتر برسد. اگر ایشان سیاسی بر خورد می‌کردند، قطعاً هیچ گامی برای حضور ما در این کنفرانس بر نمی‌داشت. این یک مجمع بین‌المللی صلح است. پزشکانی که به دنبال صلح هستند



تصویری از جشنواره گل و گیاه در هند. هندی‌ها به رنگ نارنجی و قرمز علاقه بسیار زیادی دارند.

## روزهای مانده‌ی تقویم رومیزی

آمنه آدینه (دبیر تحریریه)

سال پایان یافت.

نه به همین راحتی که نوشتیم؛ سال پایان یافت با کنده شدن ۳۶۵ برگه از تقویم رومیزی، تقویمی که ابتدای سال حجم انبوه «روزهای مانده» اش آزارمان می‌داد و به اسفند که رسیدیم حجم کم همان «روزهای مانده» باید یکبار دیگر این تقویم را ورق بزنی، شاید به همین دلیل است که برگ‌های رفته تقویم را هیچ‌وقت نباید به باد داد.

\*\*\*

بی‌انصافی است اگر بخواهیم تنها به نداشته‌هایمان فکر کنیم؛ به اینکه چقدر سختی را پشت سر گذاشتیم، آن نیمه‌ی کذایی لیوان را که یادتان هست، بگذارید به آب گوارای باقی مانده لیوان هم نگاهی بیندازیم تا بدانیم پس از عطش یکسال دوییدن، هنوز چیزهایی هست که با آن تشنگی ذهنمان را بر طرف کنیم، تشنگی چربی و چిستی؛ اینکه چرا یک سال می‌آید و می‌رود و بعد سال دیگر هم.

امسال برای تحریریه ما سال خوبی بود، از اینکه دیده شدیم و خوانده شدیم. شعار رادیو جوانی‌ها این است، «شنیده می‌شوید» چه ایرادی دارد ما هم شاعرمان را اینجور انتخاب کنیم که دیده می‌شوید و خوانده می‌شوید.

جشنواره سراسری مطبوعات امسال برای تحریریه شاهد جوان یک هدیه خوب داشت، وقتی تماس گرفتند و گفتند یکی از مطالبتان رتبه آورده، باورمان نمی‌شد این رتبه، رتبه‌ی اول باشد. وقتی هم که جواد حسینی نصر در بخش ویژه، لوح و تندیس جشنواره را به تحریریه آورد، تازه باورمان شد که این نهال سه ساله تازه به بار نشست، داوران جشنواره ما را دیده بودند و کارهایمان را.

این اتفاق در ما، آخر سال یکبار دیگر تکرار شد، وقتی مهدی بیات و حسین آدینه برای دریافت جوایزشان روی صحنه رفتند تا آنها و «شاهد جوان» در رتبه سوم گفت‌وگو و یادداشت نهمین جشنواره مطبوعات و خبرنگاران دفاع مقدس شریک بودند.

\*\*\*

اینجا بود که باورمان شد که درست آمده‌ایم، یعنی نشانی را درست آمده‌ایم. هر چند بعدتر باز هول برمان داشت که حالا چه، یعنی بعد از این چه؟ چه کار کنیم و چگونه ادامه بدهیم، این شد که تصمیم گرفتیم در آستانه سال نو یک تغییر اساسی در شکل و محتوای مجله بدهیم.

انسان ذاتاً موجودی کمال‌گراست و این یکی از وجوه تمایز او از سایر جانداران است، این تغییر را ترجیح دادیم، به شماره فروردین منتقل کنیم، تغییر و تحولاتی که نیازمند راهنمایی شماسست، اینکه چگونه برویم و به کدام سو.

برخی صفحات به شدت نیازمند همکاری شماسست، مثل صفحه «خانه دوست»، شما می‌توانید شهرتان را - ترجیحاً یک شهر کمتر شناخته شده - با شرح و عکس معرفی کنید، صفحه‌ی باشگاه مهربانی و باقی صفحات هم متعلق به شماسست، سال جدید با انبوه ورق‌های «روزهای مانده» تقویم رومیزی شروع شده است و این برگ‌ها ورق نخواهد خورد جز با همراهی شما.

## بهار؛ معلم خصوصی من است!

عیسی محمدی (خبرنگار)



خنده‌های دنباله‌دار، صمیمی و صاف و ساده یک کودک، عشق بی‌مزد و منت یک مادر، نگاه نگران و بی‌گفت گوی یک پدر، یک استختر آب سرد در گرمای کلافه‌کننده تابستان، یک فنجان چای یا شیر داغ در سرمای گدکاش زمستان و ... این‌ها، چیزهایی هستند که خیلی سخت می‌شود در برابرشان مقاومت کرد.

کلا بعضی چیزها هستند که بدون هیچ حرف و حدیث و جار و جنجال، و شعاری، می‌آیند و دیگران را وادار می‌کنند که در مقابل‌شان تسلیم بشوند و بعد، می‌روند بی‌کارشان. به همین سادگی. ساده‌تر از آنی که فکرش را بکنید. بهار هم، جزو همین‌هاست؛ همین‌هایی که مقاومت‌ناپذیرند! کم‌کم سر و کلاهش پیدا می‌شود بعد همه را تسلیم طراوت و تازگی خودش می‌کند، بعد جای خودش را به تابستان گرم می‌دهد. به همین سادگی.

\*\*\*

طبیعت، آموزگار خوبی می‌تواند برای آدم باشد. در کل، خیلی از چیزهایی که الان اختراع شده و ما، در کمال سادگی، داریم کمال استفاده را از آنها می‌کنیم، با الهام از طبیعت شکل گرفته است. بزرگی می‌گوید: «هنرمندی که طبیعت را دنبال می‌کند، شاهکار می‌آفریند!» اصلاً طبیعت، خودش یک شاهکار تمام و کمال است. شاهکاری که بی‌هیچ حرف و حدیثی، با همه انسان‌ها به یک زبان مشترک حرف می‌زند.

وقتی که طبیعت را دنبال می‌کنی و حسابی به آن فکر می‌کنی، می‌بینی که چقدر درس‌های نانوخته و ناگفته‌ای برای تو دارد. درس‌هایی که نزد هیچ کس و هیچ کجا، به این سادگی و بی‌غل و غشی نمی‌توانی پیدایش کنی و توی هیچ کتاب و رساله‌ای هم، به یادگار نمانده است.

\*\*\*

بعضی از آدم‌ها هستند که زمین و آسمان را به هم می‌دوزند و کلی حرف می‌زنند و داد و فریاد راه می‌اندازند، تا ثابت کنند آدم‌های جالب و خوبی هستند. اما بعضی از آدم‌های دیگر، بی‌هیچ سر و صدا و داد و فریادی، خوب بودن‌شان را به همه نشان می‌دهند، بی‌هیچ تلاش و کوشش اضافه‌ای. آدم‌هایی که به قول «ابن عربی»، علم‌شان در عمل‌شان است و به قول بزرگی دیگر، با کارهای بزرگ‌شان، با همه بشریت حرف می‌زنند. درست مثل طبیعت، درست مثل پهل.

... و این، درسی بود که از بهار، از طبیعت آموختم؛ درسی که در مکتب هیچ استاد و معلمی یاد نگرفتم. آدم، باید یاد بگیرد که بزرگ باشد و بی‌ادعا. باید یاد بگیرد که نه با حرف‌هایش، که با کارهایش دیگران را متوجه بزرگی و خوبی‌اش کند. باید یاد بگیرد که انسان بودن او، در کارهایی که می‌کند، نمایش داده می‌شود؛ نه در هیچ چیز دیگری. به قول امرسون: «آنچه هستی، چنان با صدای بلندی با من حرف می‌زند، که نمی‌گذارد صدای حرف‌های تو را بشنوم.»

من، از بهار این را آموختم. تو، دوست جوان و نادیده من! می‌توانی بیش از من خیره شوی و فکر کنی، تا روح این شاهکار بی‌عیب و نقص را به درون خودت بیاوری و خودت، شاهکاری شوی؛ تا آن‌گاه درک کنی که چه درس‌هایی دارد این بهار، چه شگفتی‌های پنهانی دارد این بهار. تجربه مشترکی خواهد بود، دوست خوب من! این که هر دو، به یک شاهکار چشم بدوزیم...



## تقصیر از ماست نه از نگهبان

جواد حسینی نصر (خبرنگار)



نگهبان می‌آید بالا، این را صدای قدم‌هایش در راهرو، آن هم در سکوت شب نشان می‌دهد، می‌دانیم که باید خودمان را برای یک دیالوگ همیشگی روزهای میانی ماه آماده کنیم:

- خسته نباشید.
- سلامت باشید.
- نمی‌خواهید بروید؟

چیزی نمانده، این دو صفحه را که ببندیم، پرینت هم که بگیریم کارمان تمام می‌شود.

- یعنی این چقدر طول می‌کشد؟ نیم ساعت.

- یک ساعت پیش هم که همین را گفتید.

آخر کار ما مشخص نیست، یعنی زمانش مشخص نیست، یک بار پرینتر خراب می‌شود، یک بار کامپیوتر، اگر هم تا فردا عصر پی دی اف نشریه را نفرستیم چاپ، زمان از دستمان رفته.

- آقای... من چکار کنم، الان ساعت ده شب است، شما که می‌دانید کارتان طول می‌کشد بگوید یک نامه بزنند که مسئولیتی متوجه ما نباشد.

چشم، نامه هم می‌زنیم، حالا اگر اجازه بدهید ما به کارمان برسیم.

غرغر می‌کند و می‌رود، بنده خدا او هم مقصر نیست، سرنگهبان آمده و می‌خواهد لیست ورود و خروج کارکنان را ببرد، تقصیر از کار ماست که شب و روز نمی‌شناسد، کاری که عذابمان می‌دهد و همزمان لذتی بی‌پایان نصیبمان می‌کند، صفحات خامی که جان می‌گیرند، وقتی می‌آید ۶۰ صفحه سفید پیش رویت است و وقتی تمام می‌کنی و سی دی مجله را برای چاپخانه می‌فرستی ۶۰ صفحه رنگارنگ و جاندار. و تو خوشحالی از خلق کردن چیزی، چیزی که در چند ده هزار نسخه تکثیر می‌شود و آن وقت است که فکر می‌کنی این خودت هستی که تکثیر شده‌ای، درست مثل یک قاصدک، وقتی باد می‌زند و تو را سبک روی هوا شناور می‌کند.

امسال اسفند هم همین طور گذشت، برای منی که بیزارم از شلوغی دم عید، مجله فرصت خوبی بود. صبح ساعت ۸ پیش از آن که شلوغی آزاردهنده شود به تحریریه و آتلیه پناه می‌بردیم، خودمان را سرگرم نوشتن و عکس گرفتن و صفحه بستن و حروف‌چینی کردن، می‌کردیم تا آن دیالوگ معروف شروع می‌شد، تا ساعتان را که نگاه می‌کردیم، عقربه ی ساعت ۱۰ را نشان می‌داد و ۱۲ را، بعد دیالوگ که تمام می‌شد به مجید خسته نباشید می‌گفتیم، مجید چشم‌های خسته شده از زل زدن به صفحه کامپیوتر را می‌مالید و انگار باید با اکراه او را از صفحه‌های هنوز سفید مانده جدا می‌کردیم، این صفحه‌ها باید متن می‌گرفتند و رنگ، ما خوشحال از این خلق کردن، از این تکثیر شدن.

صدای پای رفتن نگهبان توی تاریکی هی گم‌تر و گم‌تر می‌شود تا جایی که سکوت دوباره همه جا را فرا می‌گیرد.

فردا پرینت رنگی را تحویل می‌دهیم، پس فردا پی دی اف را بعد کارهایمان را جمع‌وجور می‌کنیم و می‌زنیم به خیابان‌های خنک نیمه اسفند ماه.

این می‌تواند یک یادداشت مشترک باشد برای من و مجید کاملی که صفحه‌های هر شماره‌مان را جان می‌بخشد و رنگ می‌دهد.



## ضربان نبض تحریریه

تق تق... تق تق تق... تق...

صدا یکریز و لاینقطع می‌آید، اول آزارت می‌دهد، بعد سعی می‌کنی بی‌خیال شوی، بیشتر که می‌گذرد به آن عادت می‌کنی، درست مثل هوایی که تو را احاطه کرده است، درست مثل ماهی غوطه‌ور در آبی که دنبال آبی دریا می‌گردد.

صدا، همچنان صداست که می‌آید از ۸ صبح تا ۵،۴ حتی تا ۸ عصر تا هر وقت که کلمه‌ای باقی نمانده باشد که روی کاغذ به روی مانیتور کامپیوتر منتقل نشده باشد. صدا همچنان می‌آید.

\*\*\*

خانم امیدی! ورزشی؟

- نهایی شد.

خانم امیدی! اقتصاد؟

- نهایی شد.

خانم امیدی! سیاست؟

- نمونه خوانی اولیه فرستادیم، تا یک ساعت دیگر نهایی می‌شود.

این دیالوگ‌ها ادامه دارد، از فهرست تا صفحه آخر، از بای بسم‌الله تا یای آخر.

صدا همچنان می‌آید، صدای برخورد مداوم انگشتان با کیبورد، صدا دیگر جزئی از زندگی ما شده، حتی وقتی کسی از اعضای آتلیه پیشنهاد داد که یک کیبورد مخصوص تایپ بخریم که دیگر صدا ندهد، دلمان گرفت، ما راضی نبودیم که این صدا از ما گرفته شود.

دکتر نبض را می‌گیرد، این صدای زندگی من است، دکتر در وهله ی اول مطمئن می‌شود که من زنده‌ام، ما صبح که پایمان را به تحریریه می‌گذاریم گوش می‌خواهیم که صدا را بشنویم، صدای نبض تحریریه و آتلیه می‌آید، دلگرم می‌شویم، همه چیز سر جای خودش است، کاغذها، خودکارها، کتاب‌ها و صدا.

\*\*\*

تق تق... تق تق تق...

این صدا روزمان را به شب، روزهایمان را به روزهای دیگر، ما همان را به ماه دیگر و سالمان را به سال دیگر پیوند می‌زند، فکر که می‌کنم می‌بینم چقدر شبیه صدای ساعتی است که چند ثانیه قبل از شلیک توپ تحویل سال از تلویزیون پخش می‌شود، چقدر شبیه صدای نبض است، این صدای نبض آتلیه است، نبضمان همچنان می‌زند، به لطف شما و خانم امیدی.

\*\*\*

تکمله: قرار بود خانم امیدی برایمان یک یادداشت بهاری بنویسد، اما نشد، یعنی می‌شد، ولی حیف بود اگر نبض تحریریه‌های کودک، نوجوان، جوان حتی برای دقیقه‌ای نزند، این شد که یک یادداشت درباره حروفچینمان نوشتیم.

## جای خالی پدر نیره رضایی مطلق (خبرنگار)



از همان بچگی ساعت «سیکو» که پدرم که با زنجیری بلند توی یکی از جیب‌های جلیقه‌اش جا می‌گرفت، یکی از دست نیافتنی‌ترین چیزهای زندگی‌ام بود. همیشه می‌گفت: «توی دست خودم باش، فقط نگاهش کن! این یادگار پدرم است. تا حالا دست هیچ کس نداده‌امش...» و من که هنوز قدم به نصف قد او هم نمی‌رسیدم، روی پنجه پا می‌ایستادم و زل می‌زدم به دستش که ساعت را با زست خاص جلو چشم من گرفته بود.

آن وقت با لبخند تأیید آمیزی می‌گفت: «می‌بینی؟ هنوز کار می‌کند. سالم سالم است!»

لحظه تحویل سال، وقتی همه دور تا دور اتاق می‌نشستند و مادرم با روسری سفیدی که هنوز بوی خانه خدا را می‌داد و چهره‌اش را از همیشه خدا دوست‌داشتنی‌تر می‌کرد، به همه نقل تعارف می‌کرد، فقط صدای صوت قرآن بود که توی خانه می‌پیچید و من به همراه بقیه خواهر و برادرهایم، منتظر اسکناس پنجاه تومانی تا نخورده معطر وسط قرآن کریم بودیم که به نوبت بین ما تقسیم می‌شد. اما برای ما، سال تحویل نمی‌شد؛ مگر از روی ساعت پدر.

امسال که دیگر نه تنها قدم از شانه‌های پدر هم بالاتر شده است حالا که سفره هفت‌سین ما مثل همیشه کامل است و حالا یک پسر بچه شیطان هم سن و سال همان موقع‌های خودمان دور سفره نشست است و دلش لک زده که به یکی از هفت‌سین‌ها ناخنک بزند، یک چیز جدید در سفره، چشم‌های مرا نمناک کرده است، ساعت «سیکو»ی پدر یکی از «سین‌های» هفت‌سین» ما بود. «سین»ی که تمام حس شیرین عید را از من می‌گرفت. لای قرآن را باز می‌کنم: یک پنجاه تومانی نو با امضای چندین بهار پیش! بوی نوی پول دماغم را آزار می‌دهد، و جای خالی پدر، کنار سفره، که بیشتر از همه چیز خودش را نشان می‌دهد.

## نرم نرمک می‌رسد اینک بهار خوش به حال روزگار منصوره قنادیان (خبرنگار)



فصل بهار به اعتقاد خیلی از جوان‌های پرشور و نشاط، بهترین فصل سال است. پر است از نو شدن و رنگ‌های شاد و دلنشین و در حقیقت در این فصل از تمام زیبایی‌های آفرینش رونمایی می‌شود. تنها فصلی است که بهشت با آن همه زیبایی و شکوه روی زمین اردو می‌زند و تمام جلوه‌هایش را به نمایش می‌گذارد.

\*\*\*

وقتی ظاهر طبیعت نو می‌شود، وقتی درخت‌ها و طبیعت با دهن‌دره از خواب سرد زمستانی بیدار می‌شوند و لباس نو تازه دوخته شده سبزشان را بر تن می‌کنند، بهتر است تو هم به خودت بیایی و نو شوی. خانه دلت را از پنجره قلبت بیرون کن و بتکان، البته خانه تکانی، دل کار آسانی نیست ولی با کنار گذاشتن تنبلی و کمی حوصله می‌توانی لایه‌لای ذهن هزار لایه‌ات را بیرون بریزی کهنه‌ها و غلط‌ها را دور بیندازی و گرد و غبارهای رویش را با دستمال سپید یادگاری گلدوزی شده مادر بزرگت تمیز کنی و با دقت و به ترتیب سرچایشان بگذاری.



## دوباره جان می‌گیریم یوسف قدیانی (خبرنگار)

چون لاله به نوروز قدح‌گیر به دست با لاله رخی اگر تو را فرصت هست می‌نوش به خرمی که این چرخ کهن ناگاه تو را چو خاک گرداند پست با بهار و آمدن سالی نو طبیعت به یکباره جان دوباره می‌گیرد. و گویی با این تازگی ما انسان‌ها ناخواسته یا

خواسته با طبیعت به تکاپوی دوباره می‌افتیم. راستی اگر طبیعت اینگونه نبود ما چگونه عمل می‌کردیم؟

دوران کودکیم نوروز سال جدید برایم نیکو و دوست‌داشتنی بود و حال که تا حدی پا به سن گذاشتم با آنکه هنوز هم با نوروز طراوات و شادابی می‌گیرم. اما در گوشه‌ای از درونم حس می‌کنم یکسال از عمر ما گذشت و حاصل آن چه گشت آیا توانسته‌ایم به خواسته‌های درونی خودجامه عمل ببوشانیم و با باید افسوس بخوریم با نوروز حس می‌کنم که خداوند به انسان‌هایی که باقی مانده‌اند فرصتی دوباره داده است تا یکبار دیگر در معرض امتحان قرار گرفته بلکه خود را بتوانند به درگاه الهی نزدیک‌تر کنند و چه بسا این آخرین فرصت باشد!

چه خوب می‌شد همانگونه که با فرا رسیدن نوروز و بهار انسانها به خانه تکانی اقدام می‌کنند، ما نیز فرصتی پیدا کنیم و درون خود را از آلاینده‌ها پاک نماییم و با قلبی صاف و روشن به استقبال بهار برویم. ان‌شاءالله.

## لیستی برای فردا علیرضا آکری (مدیر هنری)



یادش بخیر روزهایی که زیر پرچم، خدمت مقدس سربازی را ثانیه به ثانیه طی می‌کردم و به امر خطیر آتش خوری مشغولیت داشتم. دوست عزیزی که سن اکنون من را داشت نصیحت حکیمانانه‌ای را برایم گفت: قدر این روزها و لحظه‌های فراغت جوانی‌ات را بدان.

حسرت عجیبی در لحن کلامش موج می‌زد. وقتی تعجب من را دید ادامه داد: به سن من که بررسی معنی این حرف را در خواهی یافت.

حالا من برایتان می‌گویم: قدر این همه فرصت و اوقات فراغت خود را بدانید. فردا دیر نیست. فردایی سخت با لیستی از انبوه کارهای انجام نشده. دل آدم لک می‌زند برای یک روز خالی تا بشود نقاشی کشید، فیلم خوب دید یا کتاب مورد علاقه خود را خواند. هر سال نوروز که از راه می‌رسد ۱۳-۱۴ روز فرصت دست‌نیافتنی را به ما هدیه می‌دهد. وقتی مزه‌ی خوب فراغت و تعطیلی به مزاجمان خوش می‌آید، بلافاصله چند تصمیم مهم را می‌گیریم. اما حیف به محض شروع فعالیت‌ها در سال جدید، بدون کمترین مقاومتی تسلیم می‌شویم و دیری نمی‌پاید که دوباره در محاصره‌ی گرفتاری‌ها خود را می‌یابیم. گویا روح و احوالاتمان جادو زده رهایی را ندارد!!!!

## بیا بریم بازی نسرتن زلف‌خانی (مدیر داخلی)



می‌خواهم کودک باشم. امسال می‌خواهم کودک باشم. دیگر حوصله غر زدن ندارم. دیگر نمی‌خواهم وارد بازی بزرگترها شوم. می‌روم پی بازی کودکانه‌ام، زیر آسمان آبی. اگر همبازی‌ام جرزنی کرد گریه می‌کنم بی آنکه خجالت بکشم، اگر همبازی‌ام اشک‌هایم را پاک کرد لبخند می‌زنم، بی هیچ کینه‌ای و باز با هم دنبال پروانه‌های روییم.

امسال می‌خواهم کودک باشم و از ته دل بخندم، از ته دل گریه کنم. اگر از آسمان سنگ بارید کنجکاوانه بدوم بیرون تا بارش سنگ را ببینم. بگذار دردم بیاد مهم نیست. «بزرگ می‌شوم یادم می‌رود».

امسال می‌خواهم وقتی در ازدحام آدم بزرگ‌ها سوار اتوبوس می‌شوم، مانند کودکی که در آغوش مادر است بی تفاوت از تنگی جا و ترمزهای ناگهانی، دهانم را باز کنم و با چشمانی گرد شده بیرون را تماشا کنم و چقدر چیزهای تازه است که می‌توانم ببینم. امسال می‌خواهم پنجره را باز کنم و فریاد بزنم خدایا متشکرم.

از اینکه اشک‌هایم سرازیر می‌شوند وقتی دلم برای تنگ می‌شود، پس هنوز دلم را غبار نگرفته؛

از اینکه غبطه می‌خورم، پس هنوز میل پیشرفت دارم؛

از اینکه غم همسایه مرا هم غمگین می‌کند پس هنوز انسانم؛

از اینکه در کارم استرس دارم، پس هنوز احساس مسئولیت می‌کنم؛

از اینکه بدهکارم، پس هنوز پیش دوستان اعتبار دارم،

از اینکه باید هر ماه کرایه خانه بدهم، پس هنوز سرپناهی دارم؛

از اینکه.....

از اینکه.....

امسال می‌خواهم کودک باشم و بروم پی بازی‌های کودکانه‌ام؛

همبازی سلام، عیدت مبارک

## چه باید کرد

علی‌ابن‌کازم ظریف (خبرنگار)

بهار، جلوه‌ای دیگر از شکوه خداوند برای ما رسیده و به این بهانه باید خوش بود. چه‌طور؟ با این وضع اقتصاد؟ ولی چه باید کرد؟ باید عمل و کار باشد نه حرف. مشکلات را رها کنیم. ساده می‌گوییم...

خودمانی، حرف دل، به دنبال حقیقت باشیم تا واقعیت. از واقعیت استفاده کنیم تا به حقیقت برسیم و سلام بر بهار که حقیقتی بزرگ است.

و سلام بر حقیقت علم و سلام بر تمام جلوه‌های خداوندی، که همه حقیقت‌اند و ما فقط واقعیت آن را یافتیم. و سلام بر حقیقت جریان عالم.

حقیقت بهار را دریابیم تا بتوانیم سر مستی جاودان داشته باشیم.



## لطفاً تحویل بگیرد مریم ناکهی (خبرنگار)



همیشه با فرارسیدن سال نو، بی‌اختیار این جمله بر لبان‌مان جاری می‌شود که دوباره چقدر زود گذشت. در یک چشم بر هم زدن و گویا برای ما خبرنگاران کمتر از چشم بر هم زدن. دیگر جزئی از زندگی‌مان شده است. اینکه برای تهیه مطالب نشریه، یکسال، جلوتر شاید هم بیشتر به استقبال روزهای نیامده سال برویم و بر روی صفحات تقویم آنقدر جلوتر از

همه حرکت کنیم. حتی جلوتر از خود تقویم که سر آخر ببینیم برگ دیگری برای پیش رفتن باقی‌مانده است. نمونه‌اش همین سال ۸۷ که یک ماه جلوتر به استقبالش رفتیم و دربارهاش نوشتیم و فکر کردیم و البته یک خداحافظی زود هنگام نیز با سال کهنه، سالی که آنقدر با زندگی‌مان بافته شد که حالا انگار بخشی از وجودمان شده است، بخشی از خاطره‌هایمان، سال ۸۶ نیز با تمام داشته‌هایش تا مغز استخوان به درون‌مان رسوخ کرد و برای همیشه رفت.

فرقی نمی‌کند چه برای شما که به موقع با آن خداحافظی کردید و چه برای ما که یک ماه جلوتر غصه رفتنش را به دل گرفتیم. به هر حال چه دل‌مان خواست و چه نخواست. چه برخی از کارهای اساسی سال ۸۶ را به سرانجام رساندیم و چه نرساندیم، سال جدید از راه رسیده و این را آسمان و زمین گواهی می‌دهند. سر وقت، به موقع و بدون ثانیه‌ای تأخیر و شاید همین، زیباترین درسی باشد که می‌توان از طبیعت گرفت و آویزه گوش ساخت. چه بسا همین یک درس، نقطه ضعف خیلی‌مان باشد. برخی از ما انسان‌ها که گاهی اوقات آنقدر غرق حواشی زندگی می‌شویم که از جاده اصلی و هدف اصلی زندگی دور می‌مانیم و اصلاً فراموشش می‌کنیم و تا به خود می‌آییم می‌بینیم که ای دل غافل یک سال با تمام ۳۶۵ روزش آمد و رفت و ما در نیافتیمش و فرسنگ‌ها از هدف‌های اصلی‌مان هنوز فاصله داریم. همان چیزهایی که در ابتدای سال و موقع تحویل شدنش با خودمان شرط کردیم به تک‌تک‌شان برسیم. مثل همیشه یک سال را به تمامی تحویل گرفتیم و خودمان را نه.

خیلی هم ناامیدکننده حرف نزنیم و به جایش ضرب‌المثل کمی هم امیدوار کننده بنویسیم «ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است».

می‌توان همین حالا با نگاهی به ماهی سرخ جای بلوری سال جدید فکری برای هدف‌های اصلی زندگی کرد و برایش برنامه‌ای بلند مدت و کوتاه مدت ریخت تا وقتی سال ۸۷ نیز به انتها رسید و رفتنش در آمد آه دیگری از سر افسوس به صندوقچه حسرت‌مان اضافه نشود. راستی هدف و برنامه اصلی تو در زندگی چیست و دوست داری به کجا برسی...

طراح: امین علی نیا



نایبی برای شهدا

# پلاکی برای دونفر

در این شهر پر از دود و آهن، یک گوشه‌ی این شهر عده‌ای جوان جمع شده‌اند دور هم و می‌خواهند هوای تازه را تنفس کنند. بی‌هیچ ادعایی مشغول کاری هستند که به زعم خودشان تکلیف است. آنها را به اسم «بچه‌های کانون خیبری» می‌شناسند. کانون فعالی که رفته رفته گسترده می‌شود. تا همین چند وقت پیش یک کانون جوانان خیبری بود و کلی برنامه. حالا کانون یک بنیاد دارد به نام «بنیاد کاوش هویت و فرهنگ». که هدفش شخیص هویت‌های اسلامی و فرهنگی جوانان و معرفی و تبیین بومی سازی و به روز کردن آن در قالب محصولی فرهنگی به جوانان است. یکی از کارهای جالب این بچه‌ها طرح نیابت شهداست، طرحی که ۳ هزار جوان را درگیر کرده است. برای اطلاع بیشتر از این طرح به گفت‌وگو نشستیم با یوسف مقدمی مسئول بنیاد کاوش هویت و فرهنگ.

**\* اجرای طرح نیابت شهدا توسط جوانان از چه زمانی در منطقه شروع شد؟**

از سال ۱۳۸۳ نخستین دوره‌ی اعطای نیابت شهدا با نیابت ۳ شهید با برگزاری مراسمی با حضور یکی از فرماندهان دوران دفاع مقدس آغاز شد.

ابتدا تصور می‌کردیم این طرح به صورت کاملاً محدود اجرا خواهد شد اما، امروز بعد از گذشت سه سال احساس می‌کنیم، می‌توانیم طرح نیابت را در سطح بسیار وسیع‌تری اجرا کنیم. در نظر داریم دوره‌های بعد به صورت کشوری برگزار شود.

**\* تا به امروز چند نفر در این طرح شرکت کرده‌اند؟**

حدود سه هزار و ۱۰۰ نفر.

**\* اجرای هر طرحی هدفی دارد، شما با چه هدف و انگیزه‌ای این کار را آغاز کردید؟**

هدف ما بر طرف کردن فاصله نسل سوم انقلاب با نسل دفاع مقدس است. امروز وقتی نایبان شهدا را می‌بینم، احساس می‌کنم به این هدف رسیده‌ایم. با یک مقایسه‌ی ساده بین زندگی امروز و آنچه در ۲۵ سال قبل اتفاق افتاده است، درمی‌یابیم میان

ارزش‌های سال‌های دفاع مقدس و نسل سوم انقلاب فاصله‌ای به وجود آمده؛ در حالی که زمان زیادی از آن دوران نگذشته است. در واقع، هدف ما زنده نگه‌داشتن آرمان شهداست که یاد شهدا هم جدا از این هدف نیست.

**\* شروع کار به چه صورتی است. آیا صرف علاقه‌مندی برای شرکت در این طرح کفایت می‌کند؟**

ما یک روش جذب داریم که بعد از اعلام آمادگی متقاضی، ستاد ما به صورت نامحسوس فرد را بررسی می‌کند و در واقع، گزینش می‌شود. البته کسی در این گزینش حذف نمی‌شود. هدف ما بیشتر شناخت جوانان برای مراحل بعدی نیابت است. برای مثال جوانی که صبورتر است، برای نیابت شهیدی برگزیده می‌شود که مادر یا پدر بیماری دارد.

**\* نایب چه کارهایی را باید انجام بدهد؟**

سرکشی مداوم از یک سری فعالیت‌های نمادین مانند فرستادن صلوات و نایب‌الزبانه بودن در اماکن متبرکه و چاپ زندگی‌نامه‌ی شهید با حمایت کانون.

**\* گفتید سه هزار و ۱۰۰ نفر نایب شهید دارید؛ چه تعداد از اینها خودشان از خانواده‌های شهدا هستند؟**

حدود ۸۰ درصد از نایبان، وابستگی خانوادگی با شهیدان ندارند. البته تعدادی از آنها از نزدیکان شهدا هستند که به درخواست خود خانواده‌ی شهید، یکی از اعضای خانواده نیابت شهید را بر عهده می‌گیرد.

**\* به هر حال جوانانی که به عنوان نایب انتخاب می‌شوند، به هر حال وارد حریم خصوصی خانواده‌های شهدا می‌شوند! آیا این نگرانی وجود ندارد که از میان این همه جوان چند نفری با ویژگی‌های اخلاقی نامناسب وارد این خانواده‌ها شوند؟**

بله. به همین دلیل کنترل و گزینش نامحسوسمان را تقویت کرده‌ایم تا تبعات بعدی را کاهش بدهیم، ولی تا به حال با مشکلی مواجه نشده‌ایم.

**\* زمان نیابت چند سال است؟**

نامحدود است و تا آخر عمر می‌توانند نایب شهید باشند.

شهید کربلایی است، من انجام دادم و فکر می‌کنم اگر نایب شهید محسن نبودم، هیچ وقت چنین کاری را نمی‌کردم. همان طور که پیش از آن بارها از کوچکی کربلایی‌ها بی‌تفاوت گذشته بودم.» خانواده‌ی کربلایی علاوه بر محسن شهید دیگری نیز دارند که برادر سمیرا قربانی نیابت او را بر عهده دارد. وی خوشحال است و می‌گوید: «پدر و مادر شهید در قید حیات نیستند اما، برادران و خواهران آنها از طرح ما استقبال کردند و حتی گاهی به شوخی مرا داداش محسن صدا می‌زنند.»

#### از ریاضی محض تا نیابت

«حسنیه حسینی» دانشجوی سال اول ریاضی محض است. او نیز از طریق دوستانش با بنیاد



آشنا شده و در حال حاضر، نایب شهید «مجید سلیمی» است. حسنیه با بقیه‌ی نایب‌ها فرق می‌کند یا لاقلاً خودش این طور فکر می‌کند. او می‌گوید: «تا قبل

از آمدن به بنیاد هیچ شناختی از شهدا و فرهنگ ایثار و شهادت نداشتیم. بسیاری از چیزهایی که امروز برایم به ارزش تبدیل شده‌اند، در گذشته کم اهمیت بودند و توجه زیادی به آنها نمی‌کردم، اما امروز همه چیز فرق کرده و می‌خواهم تا آنجا که امکان دارد به لحاظ اخلاقی به شهیدی که نایبش هستم نزدیک شوم.»

#### رشته‌ای که محکم‌تر می‌شود

پلاک را که به دستش گرفت لحظه به آن نگاه کرد. روی یک طرف پلاک نام شهید «علی ندایی» و تاریخ تولد و شهادتش نوشته شده بود و روی دیگر پلاک نام خودش و تاریخ تولدش. اولش فکر نمی‌کرد از عهده‌ی این مسئولیت برآید اما، حالا معصومه قاسمی مدت‌هاست که نایب شهید «علی ندایی» است. معصومه دو سال قبل با بنیاد آشنا شد و البته قبل از آن هم با شهدا و فرهنگ ایثار و شهادت بیگانه نبود اما، حالا شناختش کامل‌تر شده است. از او درباره‌ی مهم‌ترین کاری که برای شهید «ندایی» انجام داده می‌پرسیم. می‌گوید: «زمانی که دبیرستان بودم تعدادی از دانش‌آموزان را انتخاب کرده بودند تا به دانش‌آموزان سال پایینی کمک کنند. من هم جزو آن دانش‌آموزان بودم. وقتی وارد کلاس می‌شدم روی تخته می‌نوشتیم برای شادی روح شهید ندایی صلوات. در آن زمان خیلی از دانش‌آموزان خواستند بدانند شهید ندایی کیست؟ حتی دختر بازیگوشی بود که مرتب از من سؤال می‌کرد و یک سال بعد به بنیاد آمد و گفت نایب شهید گمنام شده است. البته او مستقلاً این کار را انجام داده بود.» به عقیده‌ی معصومه شناساندن فرهنگ ایثار و شهادت برای نسل جوان مهم‌ترین کاری است که نایبان برای شهدا انجام می‌دهند.

#### نیابت دایی شهید



«کبری ترانه»، هم فرزند شهید است و هم خواهر شهید. او درباره‌ی اجرای طرح نیابت می‌گوید: «از طرف بنیاد کاوش

هویت فرهنگی با مادرم تماس گرفته بودند و راجع به طرح و اینکه قرار است یک نفر نایب برادر شهیدم (غلامعباس ترانه) شود توضیح داده بودند. چند ماهی نیز آن جوان نایب برادرم بود تا اینکه من خوابی دیدم. وقتی خوابم را برای مادرم تعریف کردم، او اصرار کرد که باید یکی از اعضای خانواده‌ی خودمان نیابت غلامعباس را به عهده بگیرد.» حالا چند ماه است که دختر کبری ترانه نیابت دایی شهیدش را بر عهده گرفته و ظاهراً در این مدت اتفاقات خوبی در زندگی آنها افتاده است که مهم‌ترین آنها احساس رضایتی است که کبری ترانه دارد. او می‌گوید: «از وقتی که دخترم نایب دایی‌اش شده است، کلی تغییر کرده. او قبلاً کارهای شخصی‌اش را در اولویت قرار می‌داد اما، حالا سعی می‌کند بیشتر وقتش را صرف شناخت برادرم بکند. همین مسئله باعث شده دیدگاهش درباره‌ی شهدا تغییر کند. به قول دخترم قبلاً فقط به یاد آنها بودیم، اما حالا احساس می‌کنیم رفتارمان به آنها نزدیک‌تر شده است.»

«سمیه حسینی» که حالا نایب دایی شهیدش غلامعباس ترانه است تمام سعی‌اش را می‌کند تا یکی از بهترین نایبان باشد. خودش در این باره می‌گوید: «قبلاً بیشتر وقتم را صرف درس خواندن می‌کردم و غیر از درس فعالیت جانبی نداشتیم تا اینکه مادرم خوابی را که دیده بود، برایم تعریف کرد. بعد از آن بود که تصمیم گرفتم خودم نیابت دایی عباس را به عهده بگیرم.»

#### من هم می‌توانم



«مهتاب اعتمادی» از دو ماه قبل نایب دایی شهیدش، محمود سعادت‌آگاه، شده است. او در این باره می‌گوید: «برای عضو شدن در این طرح شرط سنی نیابت را نداشتیم، به همین دلیل مدتی طول کشید تا بچه‌های بنیاد را متقاعد کنم که من هم می‌توانم نایب یک شهید باشم.»

#### داداش محسن



«سمیرا قربانی» دانشجوی سال اول فیزیک است. او یک سال و نیم قبل به وسیله یکی از دوستانش با بنیاد آشنا شده و در حال حاضر، نایب شهید «محسن کربلایی اسماعیل» است. از قربانی درباره‌ی مهم‌ترین کاری که انجام داده می‌پرسیم و او می‌گوید: «کار تحقیقی کتاب «کربلایی‌ها» را که درباره‌ی زندگی

\* بعضی جاها افرادی وارد شده‌اند که فقط قصد پیشبرد کارها و مقاصد شخصیشان را دارند شما چه تدبیری اندیشیده‌اید که طرح نیابت از این آفت در امان باشد؟  
برای بچه‌ها کارت یا گواهی عضویت صادر نمی‌کنیم.

#### \* تا آخر همین‌طور خواهد بود؟

اصلاً قرار نیست ما به نایبان خدمات بدهیم.  
\* با این همه متولسی فرهنگ چه ضرورتی داشت که این طرح اجرا شود؟

بسیاری از مسئولان و مدیران با خانواده شهدا دیدار می‌کنند اما، این دیدارها و توجه‌ها از جنس دولتی اداری است. اما در طرح نیابت این طور نیست. در این طرح یک ارتباط صمیمانه محله‌ای از جنس دوست و همسایه برقرار می‌شود.

\* و آخرین برنامه سال ۸۶ شما؟  
برنامه نوروز خوانی و تحویل سال و زیارت عاشورا در کنار شهدای گمنام است.



وقت آن است که مردم ره صحرا گیرند  
خاصه اکنون که بهار آمد و فروردین است  
(حافظ)

مردم ایران در عین خلوص و سادگی که دارند مردمی تشریفاتی هستند. آنها دوست دارند تمامی مراسم مذهبی و ملی خود را با تشریفات کامل به جا آورند. یکی از رسوم سرزمین ایران برگزاری جشن نوروز است. البته ما قصد نداریم تمام آیین‌های نوروزی را در این شماره بازگو کنیم و فقط به آخرین روز نوروز بسنده کردیم. درست است! «سبزه به در»؛ در این روز هر خانواده ایرانی غذای خود را از شب قبل آماده می‌کند و صبح فردا به دامان طبیعت و دشت و صحرا می‌رود و غذای روز سبزه را که معمولاً یک غذای سبزی‌دار مثل کوکو، کوفته، باقلالو و... است، دور هم نوش‌جان می‌کنند. البته قضیه به همین جا ختم نمی‌شود پس ادامه مطلب را بخوانید.

تلخچه

سبزه‌دهمین روز هر ماه شمسی را «تیر» یا «تیشتر» می‌گویند. در باور ایرانیان باستان تیشتر ایزدباران بوده است. ایرانیان از بامداد این روز سفره‌های هفت سین را بر می‌چیدند، سبزه‌هایشان را بر می‌داشتند و با خود به صحرا می‌بردند تا به آب روان بیندازند. در اساطیر ایرانی عمر جهان دوازده هزار سال است و پس از آن عمر جهان بسته می‌شود و انسان‌های راستین بر شیاطین پیروزی می‌یابند. از آن پس دیگر جهان مادی وجود ندارد و انسان‌ها به جایگاه ابدی باز می‌گردند. از این رو دوازده روز اول سال تمثیلی از دوازده هزار سال زندگی انسان و روز سبزه‌دهم آغاز رهایش از جهان مادی و روز بازگشت ارواح و روز آرامش کیهانی است. در اندیشه ی مردم این روز، روز طلب باران برای کشتزارهایی نودمیده بوده و برای اینکه ایزد باران همواره پیروز باشد، لازم بود مردمان به صحرا بروند، نماز به پای دارند و از ایزد طلب باران کنند و قربانی کنند یا اهریمن خشکسالی را شکست دهند. از این روست که در این روز مردم برای تفریح به دامان طبیعت می‌روند و نوروز را بدرقه می‌کنند.

یک روز با طبیعت

# آشتی‌کنان با سبزه‌ها

سعیده موسوی

سبزه و نحوست آن

باستانیان عدد سبزه را خوش یمن نمی‌دانستند. آنان معتقد بودند که آسمان دوازده برج دارد و سبزه که خارج از آن بروج است نابه‌جا و نحس است و نیز باور داشتند که هر چند صد سال یک بار در چنین روزی بلایای طبیعی از جمله سیل و زلزله اتفاق می‌افتد و کاخ‌ها ویران می‌شود. از این رو مردم خانه‌ها را ترک می‌کردند و به دشت و صحرا می‌رفتند تا در امان بمانند.

اما امروز این عقیده رنگ باخته و مردم به دلیل لذت بردن و آشتی با طبیعت و کنار خانواده بودن برای تفریح به خارج از خانه می‌روند و نحسی عدد سبزه خرافه‌ای بیش نمی‌انگارند. ابوریحان بیرونی که از منجمان و دانشمندان به نام عصر خود بوده در کتاب «آثار الباقیه» نه تنها اشاره‌ای به نحسی سبزه ندارد، بلکه آن را از روزهای سعد به شمار آورده است.

شما سبزه به در چه کار می‌کنید

مردم شهرها و روستاهای مختلف در این روز برای

خود مراسم ویژه‌ای برگزار می‌کنند. برای آشنایی با این رسوم به کمک یکی از دوستان سری به یک خوابگاه دانشجویی زدیم تا از دانشجویان شهرها و روستاهای مختلف بپرسیم: «شما سبزه به در چه کار می‌کنید؟»

مریم (بندرانزلی): شهر ما چون ساحلی است مردم کنار دریا می‌روند. رسم خاص ما در این روز جمع کردن سنگ به تعداد آرزوهایمان است، بعد پشت به آب می‌ایستیم و سنگ‌ها را به آب می‌اندازیم. زهرا (یزد): ما به صحرا می‌رویم و آتش روشن می‌کنیم. مادر بزرگ‌ها برای دختران جوان سبزه گره می‌زنند و می‌گویند: سبزه به در، چهارده به تو، قضا و بلا رفت پشت کوه.

الهه (همدان): شب قبل از سبزه هر یک از اعضای خانواده مهرای مشخص را در ظرف آبی می‌اندازند و بعد که همراه با سبزه عید به طبیعت می‌روند آن ظرف را هم با خود می‌برند. بعد از بازی و صرف غذا همه در کنار هم می‌نشینند. آن‌گاه دختر بچه‌های پارچه‌ای قرمز رنگ به سر می‌اندازد و یکی از افراد فامیل دیوان حافظ را در دست می‌گیرد و بعد از آن که دختر بچه یک مهره را از ظرف بیرون آورد و در مشتش نگه داشت،





ساله ما روز چهاردهم فروردین با مشکلات جدی مواجه هستیم.

مشکل بعدی تخریب مناطق طبیعی است. متأسفانه در این روز هر کس هر کجا که دلش خواهد یا هر کجا که فضای سبزی باشد، بساطش را پهن می‌کند. حوز‌های تفرجگاهی باید شناخته شوند و مردم از مناطقی که شهرداری اعلام می‌کند باید بهره ببرند که در این زمینه باید فرهنگ‌سازی صورت گیرد. خوشبختانه فعالیت‌مان را در این زمینه آغاز کرده‌ایم و از طریق «رادیو تهران»، استودیو صدای شهر، طراحی و پخش بروشور و استفاده از N.G.O های زیست محیطی، تلاش می‌کنیم ارتباط مستقیمی با مردم برقرار کنیم.

در زمان حاضر بحث فرزندسالاری در جامعه ما مطرح است. ما هم سعی کردیم از این موضوع به عنوان یک فرصت استفاده کنیم. چون اگر پیامی توسط فرزندان به خانواده برسد، سریع‌تر پذیرفته می‌شود. با همکاری آموزش و پرورش طرح «پلیس‌یار محیط زیست شهری» در مدارس اجرا می‌شود که البته هنوز در ابتدای راه هستیم. این طرح چهار یگان فضای سبز، هوای پاک، انرژی و بازیافت دارد. کودکان و نیز جوانان و دانشجویان در این زمینه‌ها آموزش می‌بینند و بعد آموخته‌ها را در سه حوزه ی خانه، محله و مدرسه اجرا می‌کنند و به دیگران آموزش می‌دهند؛ به عنوان مثال طرز برخورد کودکان با درختان دست کاشت، چون عمر این درختان کوتاه‌تر است و مقاومت کمتری دارند، لذا برای بازی و تاب بستن و... مناسب نیستند. همچنین کیسه‌های زباله در مدارس به دانش‌آموزان تحویل می‌شود تا روز سیزدهم نوروز مورد استفاده خانواده‌ها قرار گیرند؛ همچنین در برخی پارک‌ها مانند: چیتگر، سرخه‌حصار و ملت، باریکو یا همان منقل کباب‌پزی نصب شده تا آتش‌افروزی سبب آسیب به طبیعت نشود. مشکل بعدی مربوط به ترافیک است. در این روز ساعت ده صبح و شش عصر با ترافیک سنگین مواجه هستیم که غلظت آلودگی هوا و مصرف سوخت را بالا می‌برد و باعث مشکلات روحی و عصبی افراد می‌شود. البته من نمی‌گویم از اتومبیل شخصی استفاده نشود. معتقد هم نیستیم که در این روز افرادی برخورد کنیم یا به مردم فشار آوریم. همین که در این روز رابطه ی انسان و طبیعت برقرار می‌شود جای شکر دارد. اما در همین روز هم وسایل نقلیه ی عمومی بخصوص مترو در خدمت همشه‌ریان است.

## پای صحبت کارشناس

یک عصر زمستانی ساعت ۳. طبقه دهم ساختمان شهرداری منطقه ده میهمان محمدهادی حیدرزاده، مشاور و شهردار تهران در امور محیط زیست شدیم. با او که کارشناس ارشد مدیریت برنامه‌ریزی محیط زیست است و سال‌هاست با سازمان‌های غیر دولتی زیست‌محیطی همکاری می‌کند، از روز طبیعت گفتیم و شنیدیم.

### محیط زیست دقیقاً کجاست؟

همان گونه که از نامش پیداست محل زیستن؛ یعنی هر کجا موجود زنده و بی‌جان در کنار هم باشند. بین این دو ارتباط برقرار شود و این دو از هم متأثر شوند. این محیط فقط زمین نیست در واقع هر جا که حیات وجود داشته باشد، محیط زیست است.

### روز سیزدهم نوروز چه آسیب‌هایی به طبیعت می‌رسد و شهرداری برای جلوگیری از این آسیب‌ها چه کرده است؟

قبل از هر چیز من مایل هستم از حسن این روز بگویم. سیزدهم فروردین بزرگ‌ترین پیک‌نیک جهان است که در کشور ما اتفاق می‌افتد. این نشان می‌دهد که عقبه ی ملی و عقیدتی ما ارتباط با طبیعت را مد نظر دارد. امروز ثابت شده بیشتر مشکلات روحی و ناراحتی‌های اخلاقی و روانی ناشی از دوری انسان از طبیعت است. لذا این فرهنگ باید حفظ شود و رویش کار شود. آنچه مسلم است رشد شهرنشینی و توسعه صنعتی باعث کاهش مناطق طبیعی درون و اطراف شهر شده است و ظرفیت تحمل مناطق طبیعی نسبت به میزان مراجعه مردم هم‌خوانی مناسبی ندارد و طبیعت فشار زیادی را تحمل می‌کند. آمارها نشان می‌دهد در جایی مثل تهران بیش از دو میلیون و پانصد هزار پلاک وجود دارد و در این روز بالای هشتاد درصد مردم از خانه خارج می‌شوند.

یکی از مهم‌ترین آسیب‌ها در این روز تولید زباله است. میانگین حجم تولید زباله در شهر تهران روزانه هفت هزار و پانصد تن است که در این روز به نه هزار تن می‌رسد. امسال برای کنترل این قضیه مراکزی را طراحی کرده‌ایم که کیسه زباله به حجم زیاد بین مردم توزیع می‌کنند و مردم می‌توانند زباله‌هایشان را به این مراکز تحویل دهند چون هر



غزلی از دیوان خوانده می‌شود، سپس دختر مشتش را باز می‌کند تا مشخص شود آن مهره و صاحب فال چه کسی بوده. این فال حال او را تا آخر سال مشخص می‌کند.

نازنین (روستای آباده فارس): ما به گندم‌زارها می‌رویم و بیشتر بازی‌های محلی مثل چوق پل، بروبیا، هفت سنگ، قوطی‌بازی و... انجام می‌دهیم و روز شادی را می‌گذرانیم؛ ناهار هم آش رشته و کوکوسبزی می‌خوریم.

فاطمه (تهران): پدرم از شلوغی و سر و صدا خیلی بدش می‌آید و چون سیزده به درهای تهران خیلی وحشتناک است، پارک‌ها پر از آدم است، خیابان‌ها پر از ماشین و دود و نمی‌توان جای آرامی پیدا کرد مگر اینکه، باغی اطراف شهر داشته باشی؛ برای همین خانواده ما روز دوازدهم به طبیعت می‌رود. یعنی دوازده به در! خوب این هم یک جورش است دیگر. مهم رفتن به طبیعت و کنار خانواده بودن است.

### یک چهارده دوست نداشتنی!

مردم با انواع خوراکی‌ها و شکلات‌های باقی مانده از نوروز به دامان طبیعت می‌روند و روز بعد انبوهی از زباله روی هم انبار شده است. کاش تمام این زباله‌ها پس مانده‌های غذا و میوه بودند. آن وقت می‌شد امیدوار بود که این پس مانده‌ها بالاخره تجزیه شده و دوباره جذب طبیعت خواهند شد. اما آنچه دیده می‌شود انواع بطری نوشابه، پاکت چیپس و پفک و مشمع‌های زباله هستند. زباله‌هایی که به «بازگشت ناپذیر» معروفند؛ چرا که ترکیبات شیمیایی و پیچیده آنها توسط باکتری‌های خاک تجزیه نمی‌شود. راستی اگر هر ایرانی تنها یک زباله بازگشت ناپذیر در طبیعت رها سازد چه بر سر آن خواهد آمد؟



کشور کوبا در دریای کارائیب واقع شده است و به دلیل نزدیکی فراوان به ساحل فلوریدای آمریکا به گوشواره آمریکا هم معروف است.

کاسترو پس از پنج دهه کناره‌گیری کرد

# پایان فیدل



عکسی از کودکی فیدل کاسترو. کسی فکر نمی کرد این کودک روزی تیترو مهمترین اخبار و رسانه ها بشود.

گروه باقیمانده نیز به کوه‌های «سیرا ماسترا» پناه بردند و جنگ‌های نامنظم آغاز شد. جنبش دوباره اقدام به عضوگیری کرد و کم‌کم به تعداد چریک‌هایی که فانوسقه بسته و تفنگ به دست مقابل مزدوران باتیستا مبارزه می‌کردند، افزوده می‌شد. دهقانان و فقرا با توجه به وعده‌های فیدل در زمینه‌ی اصلاحات ارضی به او پیوستند و جنبش جدید، کم‌کم برای باتیستا زمینه‌های خطر را آشکار کرد. شاید به همین خاطر بود که باتیستا با حمایت آمریکا اقدام به بمباران مواضع انقلابیان کرد.

اواسط سال ۱۹۵۸ تعداد انقلابیان به طور چشمگیری افزایش یافت و آمریکا هم ناگزیر کمک‌های نظامی خود به ژنرال را لغو کرد. در دسامبر، اولین پیروزی عمده به رهبری چه‌گوارا به دست آمد و چریک‌های گل‌آلود و با روحیه بر سربازان باتیستا پیروز شدند و وارد شهر سانتاکلارا شدند.

اول ژانویه ۱۹۵۹ هم تیر خلاص به حکومت باتیستا زده شد و ارتش ۳۰ هزار نفره‌ی چه‌گوارا، دولت را در اختیار گرفت و در ۱۶ فوریه فیدل کاسترو به عنوان نخست‌وزیر دولت سوگند خورد؛ دولتی که آمریکا آن را به رسمیت نشناخت و در طول پنج دهه از هیچ تلاشی

به هم ریخت؛ چرا که ژنرال «فولجنیکو باتیستا» پس از کودتای خونین، زمام امور را در دست گرفت. حالا نوبت تلاش گروه‌های سیاسی برای برانداختن حکومت ژنرال بود. فیدل هم در این میان رهبری یک گروه ۱۶۰ نفره‌ی شورشی را به عهده گرفت، ولی برنامه‌ی آنها به سرانجام نرسید و افراد گروه دستگیر شدند. کاسترو نیز به اتهام اقدام به براندازی حکومت کوبا محکوم به ۱۵ سال زندان شد.

اینجا بود که کاسترو جمله‌ی معروفش را گفت: «محکومم کنید، هیچ اشکالی ندارد؛ تاریخ مرا خواهد بخشید.»

دیکتاتوری باتیستا با همکاری و کمک آمریکا ادامه داشت. دو سال بعد از سرکوب شورش‌ها، دولت وقت با تصور اینکه وضعیت امن است، دستور عفو عمومی داد و زندانیان سیاسی از جمله فیدل آزاد شدند. کاسترو همراه برادرش رائول به مکزیک رفتند و به همراهی «رنستو چه‌گوارا» چریک آزادی‌خواه آرژانتین جنبش «۲۶ جولای» را راه انداختند.

وقتی اعضای جنبش جذب و ساماندهی شدند، در دوم دسامبر ۱۹۵۶ فیدل و چه‌گوارا با همراهی ۸۱ مرد مسلح در ساحل کوبا پیاده شدند و در همان درگیری‌های اولیه به جز فیدل، رائول، چه‌گوارا و ۹ مرد دیگر، باقی چریک‌ها کشته شدند.

هیچ کس شاید در دهه‌ی ۳۰ میلادی فکرش را نمی‌کرد که فیدل به راهی برود که امروز همه او را به عنوان فیدل کاسترو بشناسند؛ همه گمان می‌کردند نهایتاً او وکیل یا مدیریت بازرگانی شود. ولی انگار چیزی دیگر سر راه این کودکی قرار داشت که در ۱۳ اوت ۱۹۲۶ در استان شرقی اورینته در شرق کوبا به دنیا آمده بود.

همه چیز فراهم بود؛ یک خانواده‌ی مهاجر اسپانیایی، پدر در خط آهن و تجارت شکر سرمایه‌گذاری کرده بود، مزارع نیشکر هم روز به روز بر ثروت خانواده‌ی کاستروها می‌افزود. فیدل تحصیل را در مدرسه‌ی کاتولیک‌ها و سپس در سانیاگوی کوبا ادامه داد و به پایان رساند، نهاد اما نا آرام او، از همان سال‌های میانی دهه‌ی ۴۰ یعنی سال ۱۹۴۷ رخ نشان داد، یعنی زمانی که فیدل فعالیت سیاسی خود را در همکاری با تعبدی‌های دومینیکن برای سرنگونی «رافائل تروخیلو»، دیکتاتور کشور همسایه‌ی کوبا آغاز کرد. یک‌سال بعد هم در شورش‌های حومه‌ی «بوگوتا»، پایتخت کلمبیا شرکت کرد.

به هر حال دوره، دوره آزادی‌خواهی و انقلابیگری در آمریکای لاتین بود. فیدل جوان در ۱۹۵۱ به عضویت حزب اصلاح‌طلب ارتدوکس درآمد و خود را برای شرکت در انتخابات مجلس آماده کرد؛ ولی درست پیش از انتخابات همه چیز

در این عکس کاسترو را در کنار چه‌گوارا، پزشک و مبارز انقلابی آرژانتینی می‌بینید. این دو ستون‌های اصلی انقلاب کوبا بودند.





فیدل رکوردار

## فرار از خلیج خوک‌ها

کاسترو در برخی زمینه‌ها رکوردار است. جدا از اینکه ۴۹ سال حکومت او یکی از طولانی‌ترین حکومت‌ها است، کاسترو شاهد به قدرت رسیدن و سپس پایان دوره‌ی ریاست جمهوری ۹ رئیس‌جمهور ایالات متحده بوده است و هر ۹ نفر آنها هم توطئه‌هایی برای قتل او طرح‌ریزی کرده‌اند. مجری و طراح این توطئه‌ها هم سازمان جاسوسی CIA بوده است؛ به صورتی که «فابیان اسکالانت»، رئیس سابق سرویس امنیتی کوبا تعداد این سوءقصد‌ها را ۶۳۸ مورد ذکر کرده است.

یکی از علایق فیدل سیگار برگ است که چند مورد از این سوءقصد‌ها هم از راه قرار دادن مواد منفجره در سیگار برگ بوده که هر بار این توطئه‌ی آمریکایی‌ها کشف و خنثی شده‌است.

جدی‌ترین تهدید برای کوبا نیز از جانب کوبایی‌هایی که مخالف او بودند و بیشتر در فلوریدای آمریکا ساکن بودند در سال ۱۹۶۱ طرح‌ریزی شد. در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ به دستور جان اف کندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ۱۷۰۰ ضد انقلابی کوبایی در خلیج خوک‌ها در جنوب کوبا از کشتی پیاده شدند تا دولت کاسترو را سرنگون کنند، ولی این عملیات در ۴۸ ساعت شکست خورد و صدها ضدانقلابی دستگیر شدند.

بعد از این واقعه بود که در سال ۱۹۶۲ شوروی موشک‌های هسته‌ای خود را در کوبا مستقر کرد؛ تهدیدی که جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب را تشدید می‌کرد. در نهایت، آمریکا پذیرفت که اقدامی در جهت سرنگونی دولت کوبا انجام ندهد و روس‌ها هم کلاهک‌های هسته‌ای خود را باز گرداندند.

رائول کاسترو برادر ۷۶ ساله فیدل به عنوان رهبر جدید کوبا برگزیده شد. او یکی از معدود بازماندگان گروه ۸۱ نفره انقلابی است.

تازه بر آمده بودند. ونزوئلا نفت داشت، شیلی سرشار از مس بود، کوبا کاسه‌ی شکر جهان لقب گرفته بود، پاناما به دلیل کانال پانامایش کمربند استراتژیک دو بخش شمالی و جنوبی قاره بود. همه و همه‌ی اینها نیازمند ساماندهی و نظارت دقیق بودند و تنها راه، تجهیز و تأسیس رژیم‌های سرسپرده در این کشورها بود.

از سوی دیگر جنبش آزادی‌خواهی‌ای که پس از سیمون بولیوار پایه‌ریزی شده بود از جنوب شیلی تا مرزهای مکزیک و آمریکا در حال گسترش و تسری در میان جوانان انقلابی بود. کشورهای ریز و درشت در سودای استقلال به معنای واقعی کلمه بودند. رنج‌ها و مصیبت‌ها تحمل شد. اگر حکومت آئنده توسط ژنرال پینوشه به آن وضعیت خونبار سرنگون شد و باتیستا توانست دوره‌ی سه‌ساله‌ی حکومتش را با خونریزی ادامه دهد، ولی نسل جدیدی از مبارزان پا گرفتند. مبارزانی



چون چه‌گوارا، کاسترو، اورتگا و غیره و غیره؛ مبارزانی که مرزهای قراردادی را به رسمیت نمی‌شناختند و گاه در کلمبیا، گاه در بولیوی و پرو، گاه در کوبا و مکزیک و حتی در آفریقا مبارزه را پیش می‌بردند. آمریکای لاتین چند دهه کودتا و ناامنی را سپری کرد، مبارزه سرنگون نشد تا در دهه‌های ۹۰ و سپس در قرن جدید شاهد تشکیل دولت‌های جدید و بومی بودیم. در برزیل و آرژانتین ساخت قدرت به سمت دموکراتیزه شدن پیش رفت. دولت ژنرال‌ها در شیلی، کوبا، پاناما و نیکاراگوئه سقوط کرد و در ونزوئلا چاوز با همه‌ی خوب و بدش سر کار آمد و بولیوی شاهد ریاست جمهوری مورالس به عنوان اولین رئیس‌جمهور سرخپوست این کشور بود.

همانطور که در اواخر قرن ۱۹ پرتغال، اسپانیا، بلژیک، ایتالیا و باقی اروپایی‌ها مستعمره‌هایشان را روز به روز از دست رفته می‌دیدند، آمریکا هم در حال از کف دادن حیاط خلوتش بود. بازی تمام شده بود و هویت مستقل، در حال شکل گرفتن بود.

برای سرنگونی آن کوتاهی نکرد. فیدل کاسترو با وجود فراز و نشیب‌های فراوان تا یک ماه پیش، یعنی به مدت ۴۹ سال کنترل دولت کوبا را در دست گرفته بود. او از سال ۲۰۰۶ با شدت یافتن بیماری‌اش عملاً اداره‌ی امور را به برادرش رائول سپرده بود؛ برادری که پنج سال از او کوچک‌تر است.

فیدل در ۱۹ ماه گذشته به معالجه پرداخته و کمتر در مجامع عمومی ظاهر شده است. هر چند هم‌رزم قدیمی‌اش و یکی از بازماندگان آن گروه اولیه، یعنی آلخاندرو فراس ۸۷ ساله که در حمله‌ی سال ۱۹۵۳ به پادگان نظامی نگادا او را همراهی می‌کرد، در زمینه‌ی کناره‌گیری کاسترو می‌گوید: «او قدرت را ترک نگفته است، فیدل هرگز رهبری انقلاب را کنار نمی‌گذارد. کاری که او می‌کند این است که مانند دوستش چه‌گوارا از مقام‌های دست و پا گیر استعفا می‌دهد اما رهبری جنگ عقاید را همچنان به عهده دارد.»

فیدل هر چند پس از ۴۹ سال رهبری کوبا، استعفايش را از پست ریاست جمهوری و فرماندهی نیروهای مسلح اعلام کرد، ولی جا دارد یک بار دیگر این جمله‌ی تاریخی او را مرور کنیم: «من انقلاب را با ۸۲ مرد شروع کردم که اگر قرار باشد دوباره این کار را بکنم، ده پانزده نفر انسان معتقد برایم کافی است. اگر ایمان و برنامه داشته باشید، مهم نیست که تعدادتان کم باشد.»

### از حیاط خلوت تا عذاب مدام

آمریکای لاتین از زمانی که در اواخر قرن پانزدهم که کریستف کلمب گام بر خاک قاره‌ی آمریکا گذاشت به مدت چهار قرن مستعمره‌ی اسپانیا بود. ذخایر این منطقه به غارت رفت و تمدن‌های بومی و سرخپوستان آن سرکوب شدند. اما این وضعیت در قرن بیستم به شکل جدیدی ادامه پیدا کرد؛ قرن جدید مصادف بود با تغییر ساخت قدرت. ابرقدرت‌های قدیمی جای خود را به امپراتوری‌های مدرن دادند و دیگر خبری از یکه‌تازی اسپانیا، پرتغال، بلژیک و ایتالیا نبود. اما در عوض جای آنها را کشورهای دیگر گرفتند. آمریکا یا ایالات متحده یکی از این قدرت‌های جدید بود که از خاکستر و نابود کردن اروپا و جهان طی دو جنگ جهانی سر بر آورد.

ابرقدرت جدید، نیاز به مستعمره داشت؛ آن هم به شکلی مدرن و غیررسمی. شاید از همین زمان بود که آمریکای لاتین به دلیل مجاورت جغرافیایی، اهمیت استراتژیک و منابع غنی مورد توجه سردمداران کاخ سفید قرار گرفت. میزان نفوذ سیاسی و نظامی آمریکا در این کشورها به حدی بود که آمریکای لاتین به واقع حیاط خلوت آمریکا خوانده می‌شد. برزیل، آرژانتین، بولیوی، کلمبیا و... سرشار از مواد اولیه‌ی مورد نیاز غول صنعتی

در کنار علاقه‌ی کاسترو به سیگار برگ می‌توان به رکورد سخنرانی‌های او هم اشاره کرد. او در یک مراسم ۱۷ ساعت مشغول سخنرانی بود.





نگاه لوموند به سفر احمدی نژاد به عراق

## مسافر دیار رافدین

یک روزنامه فرانسوی با اشاره به اولین سفر یک رئیس جمهوری ایران به عراق که به سرزمین رافدین مشهور است، آن را تلاشی برای تحکیم روابط بغداد - تهران قلمداد کرد.

به گزارش خبرگزاری مهر، روزنامه فرانسوی لوموند درباره اولین سفر رئیس جمهوری ایران به عراق نوشت: آمریکا که حدود ۱۶۰ هزار نظامی از پنج سال پیش تا کنون در سرزمین عراق مستقر کرده و رسماً امنیت ملی این کشور را دست کم تا ژوئیه سال ۲۰۰۸ میلادی در دست دارد، امیدوار است که دیدار تاریخی «محمود احمدی نژاد» به عراق به خوبی انجام شود.

### احمدی نژاد و المالکی

«فیلیپ ریگر» سخنگوی نیروهای آمریکایی مستقر در منطقه سبز در بغداد گفت: این دیدار بی سابقه که با خطرهای بسیاری همراه است؛ می تواند کاتالیزور سیاست منسجم ایران برای برقراری ثبات در درازمدت در این کشور باشد.

وی مدعی شد: بسیار خوب است که ایران تدابیری را اتخاذ کند تا فعالیت‌هایش در منطقه با سیاست‌های اعلام شده از سوی این کشور هماهنگ باشد.

در این گزارش با اشاره به اتهامات تکراری و نخ نما شده آمریکا علیه ایران آمده است: آمریکا هنوز ۱۴ ایرانی از جمله دو دیپلمات را در عراق در بازداشت خود دارد. آنان به طور مرتب ایران را متهم می کنند که با فرستادن سلاح، مواد منفجره و آموزش دهها هزار شبه نظامی شیعه برای برهم زدن ثبات در عراق تلاش می کند. دولت ایران نیز به طور پیوسته اعلام می کند که ارتباطی با این اقدامات ندارد و برعکس آن، جمهوری اسلامی هر کاری برای برقراری ثبات در کشور همسایه‌ی خود انجام می دهد؛ چرا که این مسئله به نفع ایران است.

به گزارش مهر، لوموند در ادامه نوشت: در حالی که آمریکا و ایران هر دو بر تلاش برای برقراری ثبات در عراق تأکید کرده اند، اما این دو کشور از سال ۱۹۸۰ میلادی تاکنون با یکدیگر روابط دیپلماتیک نداشته و تنها برای سه بار، مقام‌های آمریکایی و ایرانی با یکدیگر دیدار کرده اند.

بحث این مقام‌های نیز به وضعیت و مسائل امنیتی عراق ارتباط داشته است.

به گفته پیگر، تاریخ دیدار آتی طرفین ایرانی و آمریکایی، پیش از ۱۵ مارس تعیین خواهد شد.

باید دانست که در شرایط بهتر از وضعیت کنونی، دیدار رئیس جمهوری ایران از عراق کاملاً منطقی و عادی به نظر می رسد. دو کشور بیش از یک هزار کیلومتر مرز مشترک باهم دارند. شیعیان نیز حدود ۶۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می دهند. بسیاری از رهبران سیاسی مهم کنونی در بغداد نیز شیعه هستند و با ایران ارتباط نزدیکی دارند.

در همین حال، «مقتدی صدر» اخیراً برای شش ماه دیگر مدت آتش بس را تمدید کرد. جیش‌المهدی به رهبری صدر حدود ۶۰ هزار نیرو دارد. آمریکایی‌ها اعتراف کرده اند که این آتش بس به روشنی منجر به کاهش ۶۰ درصدی خشونت‌ها در عراق در هشت ماه گذشته شده است.

روزنامه لوموند در ادامه افزود: برخی احزاب در بغداد همچون مجلس اعلای اسلامی عراق نیز با ایرانی‌ها در برابر حمله ارتش صدام حسین در سال ۱۹۸۰ میلادی علیه ایران با این کشور هم‌رزم شدند. جنگ عراق علیه ایران که از سوی آمریکا و فرانسه حمایت می شد، هشت سال طول کشید و نزدیک به یک میلیون کشته و زخمی برجا گذاشت.

احمدی نژاد که به دعوت «جلال طالبانی» رئیس جمهوری عراق از این کشور دیدار می کند، قصد دارد این برگ مرگبار را ورق بزند، اما رئیس جمهوری

ایران که مرتباً خواستار عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از عراق است، برای تقویت روابط دوجانبه خود با بغداد نیز تلاش خواهد کرد.

ایرانی‌هایی که پیشتر در سراسر عراق پراکنده و ساکن بودند، در بسیاری از طرح‌های این کشور سرمایه‌گذاری کرده اند. آنان به ویژه در ساخت یک نیروگاه برق در شهرک صدر در بغداد، هتل‌ها و تأسیسات گردشگری در نجف و کربلا سرمایه گذاری کرده اند.

به نوشته این روزنامه، هزاران عراقی که از داشتن پزشکان متخصص در کشور خود محروم هستند، از این پس مرتباً برای انجام معاینات پزشکی به ایران می روند. مبادلات میان ایران و عراق از سال ۲۰۰۳ میلادی تا کنون حدود ۱۰ برابر شده است. ارزش این مبادلات اکنون به حدود ۱۰ میلیارد دلار در سال می رسد.

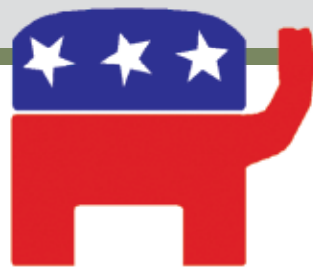
این روزنامه نوشت: یک بانک ایرانی در ژوئیه سال ۲۰۰۷ در بغداد شعبه زد. بخش اعظم برق و سوخت عراقی‌ها به ویژه آنانی که در شهرهای مرزی با ایران همچون بصره و برخی نقاط کردستان عراق زندگی می کنند؛ از طریق ایران تأمین می شود. مصالح ساختمانی، ماهی، میوه‌جات خشک، سیب‌زمینی، سبزیجات و دستگاه‌های تهویه به طور گسترده‌ای از تهران به سوی بغداد ارسال می شود.

لوموند در پایان نوشت: همچنین شاهد هستیم که پژوهش‌های ساخت کارخانجات خودروسازی ایران نیز از سال ۲۰۰۵ میلادی به طور گسترده‌ای در شهرهای عراق در حال رفت و آمد هستند. یک خط لوله نفتی نیز بین منطقه بصره و بندر آبادان به طول ۱۰ کیلومتر کشیده شده است. و در یک جمله می توان گفت که ادغام اقتصادی ایران و عراق سرعت می یابد.



این هم یک تصویر از جلسات پیچیده و مهم دو رییس جمهور که اگر خوب نگاه کنید آقای احمدی نژاد سمت چپ تشخیص می دهید.

سمت راست نماد حزب دموکرات است که به شکل یک الاغ تصویر شده و تصویر فیل سمت چپ هم نماد حزب جمهوری خواه آمریکاست.



## پوپولیسم populism

واژه‌ای که امروزه کاربرد زیادی پیدا کرده، واژه‌ای می‌تواند به شمار بیاید که گروه‌های رقیب برای متهم کردن یکدیگر به کار می‌برند و همدیگر را به عوام‌فریبی و مردم‌انگیزی متهم می‌کنند. پیشینه‌ی این مکتب سیاسی را به اواسط قرن نوزدهم و به جنبش‌های شوروی سابق نسبت می‌دهند. هر چند گاه برخی از جنبش‌های اجتماعی و سیاسی قرن‌های گذشته از جمله جنبش اسپارتاکوس را هم در زمره‌ی جنبش‌های پوپولیستی دسته‌بندی کرده‌اند.

گسترش دهنده این نظریه هم هربرت شیلر بود، نظریه شیلر بر این فرض اولیه مبتنی است که عامه مردم را افرادی نا آگاه، منفعل و ضعیف هستند.

در پوپولیسم سیاسی ممکن است نظام‌های پوپولیستی مرام‌های سیاسی متفاوتی با هم داشته باشند چرا که در قرن گذشته شاهد بوده‌ایم که هم در راست‌گراها و هم چپ‌گراها دولت‌های پوپولیستی بر سر کار آمده‌اند.

واژه لاتین populism در واژه‌نامه‌ها با عناوین مختلفی از جمله مردم‌انگیزی، مردم‌باوری و توده‌گرایی برگردانده شده اما به نظر می‌رسد واژه مردم‌انگیزی رساتر باشد چرا که در پوپولیسم عده‌ای می‌کوشند تا به هر شیوه‌ای مردم را در راستای خواسته‌های گروه خویش برانگیزند.

نظام مبتنی بر پوپولیسم معمولاً در مقابل نظام‌های فکری تکنوکرات و بوروکرات قرار می‌گیرد و به نوعی ارجحیت بخشی توده مردم بر نخبگان و روشنفکران است.

به عقیده تحلیلگران سیاسی معمولاً دولت‌های پوپولیست طول عمر چندانی ندارند و علت آن هم انباشت وعده‌های تحقق نیافته مطرح شده است، وعده‌هایی که بدون در نظر گرفتن جوانب بر جذب و جلب نظر مردم عنوان شده‌اند ولی پس از مدتی با تحقق نیافتن خود عاملی برای دفع همین توده مردم می‌شود.

هر چند در بعضی از مکتب‌ها و جریان‌ها برخی افراد سعی می‌کنند که به شدت به مرام و اعتقاد خود پایبند باشند و آن را اعلام کنند که مثلاً ما راست‌گرا هستیم، چپ‌گرا هستیم، تکنوکرات هستیم و... ولی واژه پوپولیسم و پوپولیست بودن را کمتر کسی برای خود به کار می‌برد و معمولاً به عنوان یک نقطه‌ی ضعف برای طرف مقابل به کار می‌رود.

## نبرد الاغ‌ها و فیل‌ها

قانون اساسی آمریکا به تصویب رسید و مدت زمان ریاست جمهوری به دو دوره متوالی محدود شد. در دهه‌ی ۶۰ باز یک نامزد جسور از جانب دموکرات‌ها به ریاست جمهوری رسید. جان کندی ۴۳ ساله جوان‌ترین رئیس‌جمهور آمریکا و اولین رئیس‌جمهور کاتولیک این کشور، ولی کندی ناکام ماند و ترور شد.

پایان دهه‌ی ۶۰ دوره‌ی افول دموکرات‌ها بود. ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۶ دوره جمهوری‌خواه‌ها بود و تنها قضیه «واترگیت» و رسوایی ناشی از آن بود که به سلطه آنها پایان داد.

کارت در سال ۱۹۷۶ به قدرت رسید اما بحران خاورمیانه و تسخیر لانه‌ی جاسوسی ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به کارت و دموکرات‌ها وارد کرد به خصوص که عملیات نجات گروگان‌ها در طیس، شکست خورد و همین باعث شد تا از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲ دموکرات‌ها را به کاخ سفید راه ندهند.

کلینتون منجی جدید دموکرات‌ها بود، او دو دوره ریاست جمهوری را در دست گرفت ولی رسوایی اخلاقی، دو سال آخر ریاستش را تحت‌الشعاع قرار داد و در سال ۱۹۹۹ تا یک قدمی استیضاح و عزل از قدرت پیش رفت. سال ۲۰۰۰ رقابت دو حزب اصلی آمریکا سنگین بود و تنها با دخالت در انتخابات فلوریدا زمینه‌ی پیروزی جمهوری‌خواهان و ۸ سال ریاست جمهوری پر آشوب بوش پسر فراهم شد.

حزب دموکرات از چند گروه عمده از جمله سوسیال دموکرات‌های چپ، لیبرال‌های سنتی، لیبرال‌های میانه و راست میانه و راست‌های محافظه کار تشکیل شده است.

در انتخابات جاری رقابت بین هیلاری کلینتون و باراک اوبامادو نامزد حزب دموکرات برای ورود به کاخ سفید همچنان ادامه دارد و تا پایان تابستان باید منتظر اعلام نامزد نهایی این حزب برای مبارزه با جمهوری‌خواهان منتظر ماند.

جالب است بدانید نماد دموکرات‌ها الاغ است و در طرف مقابل نماد جمهوری‌خواهان فیل است.

این حزب در سال ۱۷۹۲ توسط توماس جفرسون با نام اولیه حزب جمهوری خواهان دموکراتیک تشکیل شد، جفرسون در سال ۱۸۰۰ با حمایت ایالت‌های جنوبی رئیس‌جمهور شد و در یک دوره ۶۰ ساله عصر طلایی دموکرات‌ها آغاز شد، در این دوره ۹ رئیس‌جمهور از ۱۲ رئیس‌جمهور آمریکا دموکرات بودند.

جنگ داخلی آمریکا میان طرفین موافق و مخالف برده‌داری در سال ۱۸۶۰ برای دموکرات‌ها یک فاجعه بود، دموکرات‌ها که پایگاهشان در جنوب بود به تبع هوادارانشان موافق برده‌داری بودند ولی در نهایت از شمالی‌های یعنی جمهوری‌خواهان شکست سختی خوردند و برای چند دهه به انزوا فرو رفتند.

قرن بیستم دوره احیای مجدد دموکرات‌ها بود، آنها با جذب کارگران، اتحادیه‌های کارگری و مهاجران جدید توانستند در انتخابات ۱۹۱۲ به پیروزی مجدد برسند، اما جنگ جهانی مانع جدیدی برای آنها بود، رئیس‌جمهور دموکرات یعنی ویلسون ابتدا اعلام کرد که در جنگ شرکت نمی‌کند ولی با حمله آلمانی‌ها به کشتی‌های آمریکایی ورود آمریکا به جنگ جهانی اول ناگزیر شد و این عامل شکست آنها در انتخابات ۱۹۲۰ شد شکستی که تا سال ۱۹۳۲ ادامه داشت.

فرانکلین روزولت عامل پیروزی جدید دموکرات‌ها در سال ۱۹۳۲ بود، روزولت ۲ دوره مداوم رئیس‌جمهور بود. در سال ۱۹۴۰ او باید از قدرت کناره‌گیری می‌کرد ولی از سوی کنوانسیون ملی دموکرات‌ها و به دلیل شروع جنگ جهانی دوم برای بار سوم به ریاست جمهوری رسید تا اولین رئیس‌جمهوری باشد که برای ۳ دوره در کاخ سفید ماندگار شده است. او این رکورد را باز هم شکست در سال ۱۹۴۴ با وجود بیماری و نشستن روی صندلی چرخ دار برای بار چهارم رئیس‌جمهور شد ولی بیماری به او مجال نداد و در سال ۱۹۴۵ در گذشت.

۶ سال پس از مرگ روزولت اصلاحیه‌ای بر

هربرت شیلر



۳۳

شاهد جوان / شماره ۳۳

دوست ندارید خوب حرف بزنیید و حرف‌های خوب بزنیید؟

## معجزه‌ی فصاحت

**اشاره:** شما دارید با یکی از دوستان، همکاران یا یک آدم جدید که شاید قرار است در زندگی شما تغییر مهمی به وجود بیاورد، حرف می‌زنید. در این صورت، ممکن است سه اتفاق برایتان بیفتد:

**اتفاق اول:** شما فقط حرف می‌زنید؛ یعنی فقط کلمه‌ها هستند که از دهان شما بیرون می‌آیند، بدون هیچ حس و حالی. یعنی طرفتان درک نمی‌کند که شما خوشحال‌اید، ناراحتید یا ... یک جورهایی شبیه آدم آهنی! در این صورت، شما کمتر از ۱۰ درصد اطلاعات لازم را به طرفتان منتقل می‌کنید. چه بد!

**اتفاق دوم:** حرف‌ها و کلمه‌های شما، لحن و احساس و رنگ‌آمیزی هم دارند. یعنی می‌شود تشخیص داد که الان ذوق زده هستید، یا ناراحت یا بی‌خیال! در این صورت، شما به میزان انتقال اطلاعات مورد قبلی، ۳۵ درصد هم اضافه می‌کنید که روی هم‌رفته می‌شود ۴۵ درصد. ای، بدک نیست!

**اتفاق سوم:** در این مرحله، شما از زبان بدن خودتان هم استفاده می‌کنید. یعنی چی؟ یعنی اینکه یک جورهایی کار بازیگرها را انجام می‌دهید اما، نه به شدت آنها. یعنی اینکه از حالت‌های بدن و صورت و ... هم در بیان مقصودتان استفاده می‌کنید. یعنی اینکه یک جور نمایش حساب شده و خالی از تصنع را، به حرف‌ها و احساسات جاری در حرف‌هایتان اضافه می‌کنید. آفرین! ترشی نخورید، یک چیزی می‌شوید! تبریک عرض می‌کنیم. شما با این کارتان، ۵۵ درصد هم به اطلاعات منتقل شده اضافه کرده‌اید و حالا، طرفتان ۱۰۰ درصد اطلاعات لازم را از شما دریافت می‌کند.

### همه‌ی ما سخنرانیم

حرف زدن و خوب حرف زدن، فقط مخصوص سخنرانان و سیاستمداران و مجریان نیست؛ همه‌ی ما باید بتوانیم خوب حرف بزنییم. خوب حرف زدن، یعنی خوب منتقل کردن اطلاعاتی که باید منتقل کنیم! خب، حالا اگر قرار باشد این اطلاعات، بد یا نیمه‌خوب منتقل شود، چقدر بد می‌شود!

شما می‌خواهید در یک مذاکره‌ی تجاری دست بالا را داشته باشید، شما می‌خواهید بروید خواستگاری، شما در یک جلسه‌ی کاری می‌خواهید ابراز وجود کنید و از طرح خودتان دفاع کنید، شما می‌خواهید ... همه‌ی اینها، نیاز به این دارد که بتوانید خوب حرف بزنیید و چیزهایی را که می‌خواهید، خوب منتقل کنید. حرف زدن و خوب حرف زدن، فقط مخصوص سخنرانان‌ها و برنامه‌های تلویزیونی و ... نیست، مال همه و همه کس است. ما همیشه در همه‌ی موقعیت‌ها بابت همه‌ی موضوع‌ها (حتی گفت‌گوهای ساده‌ی روزمره) باید خوب، زیبا، ساده، مطمئن و جذاب حرف بزنییم. این جوری، هم اعتماد به نفس مان زیاد

می‌شود، هم کلی اعتبار و احترام برای خودمان دست و پا می‌کنیم. همچنین در ارتباطات انسانی، می‌توانیم به صورت کامل و بی‌عیب عمل کنیم که البته این آخری خودش بزرگ‌ترین تمرین برای موفقیت، رهبری، حرکت به جلو و ... است. فعلاً این چند تا نکته‌ی ساده را برای خوب حرف زدن داشته باشید تا بعداً ببینیم چه کار می‌توانیم برایتان بکنیم.

### موضوعاتی که باید پخته شوند

«بعضی از اشخاص مرا نابغه می‌دانند، حال آنکه آنچه از نبوغ دارم فقط این است: چنانچه موضوعی برای بررسی در دست داشته باشم، عمیقاً مورد مطالعه‌اش قرار می‌دهم، به حدی که شب و روز درباره‌اش می‌اندیشم و درباره‌ی کلیه‌ی جوانب آن تحقیق و تفحص می‌کنم تا حدی که مغزم آکنده از آن اندیشه شود. مردم این کوشش و تلاش را میوه‌ی نبوغ می‌دانند، در حالی که چیزی جز ثمره‌ی کار و تفکر نیست.»  
الکساندر هامیلتون

## روش‌های تدوین سخنرانی

**اقناع کردن:** اینکه مخاطبان خودتان را راضی کنید تا درست مثل شما فکر کنند یا کاری را که شما می‌خواهید، انجام دهند.

**مطلع کردن:** یا آموزش می‌دهید، یا کسی را از اشتباه در می‌آورید، یا روشن‌گری می‌کنید و اینها.

سرگرم کردن: شامل جلب توجه کردن، خوشحال کردن و علاقه‌مند کردن.

خب، بسیار عالی! شما می‌خواهید یک سری مطلب یا اطلاعات را پشت سر هم ردیف کنید و بابت رسیدن به یکی از این هدف‌ها، از آنها استفاده کنید. ما چند روش منظم کردن این اطلاعات و حرف‌ها را یادتان می‌دهیم تا حالش را ببرید. یادتان نرود که از این دستورالعمل‌ها، همه جا - حتی در موقعیت‌های پیش پاافتاده روزانه - استفاده کنید. آن قدر از آنها استفاده کنید تا برایتان مثل یک عادت بشود.

### ۱- ترتیب زمانی

خیلی ساده است: حرف‌هایتان را بر حسب گذشته، حال و آینده تنظیم کنید. اینکه کجا بودید، کجا هستید، کجایم روید.

مثال: من در گذشته نمی‌توانستم خوب حرف بزنم اما، خیلی دوست داشتم خوب حرف بزنم و بتوانم در جمع خودی نشان بدهم. ولی حالا، به این نتیجه رسیده‌ام که باید منظر هیچ کس نباشم و خودم، برای رسیدن به این آرزو، آستین بالا بزنم. در آینده، می‌خواهم که به این سطح برسم و در فلان جاها بتوانم سخنرانی‌هایی داشته باشم و بهمان کلاس‌ها را بروم.

### ۲- روش مشکل/علت/راه‌حل

مثال: «شما نمی‌توانید خوب حرف بزنید. مشکل‌تان، این است که جلوی جمع، دست و پایتان را گم می‌کنید. موضوع یادتان نمی‌آید، دهانتان خشک می‌شود، کلمه کم می‌آورید و از این جور اتفاق‌ها، البته اینها، همه‌اش نتیجه‌ی تمرین نکردن، اراده نکردن، نخواستن و به اندازه‌ی کافی اعتماد به نفس نداشتن است. باید بخواهید، باید بدانید که شما از هیچ کس چیزی کم ندارید. همین امروز، می‌توانید شروع کنید به تمرین کردن و هر روز، چند نطق تهیه کنید. از همین امروز، دفترچه‌ای داشته باشید و پیشرفت‌تان را در آن یادداشت کنید.»

### ۳- روش سه نکته‌ای

همه‌ی حرف‌هایتان را در سه نکته یا سه موضوع جمع بکنید و بعد شروع کنید درباره‌اش حرف بزنید.

مثال: «برای خوب حرف زدن، باید حواستان به سه نکته باشد: چه می‌خواهید بگویید، چگونه می‌خواهید بگویید و چرا می‌خواهید بگویید. چه گفتن، موضوع سخنرانی شماست. چگونه گفتن، نحوه و روش حرف زدن شماست و چرا گفتن، اهمیت و دلایل قدرتمند سخنان شما را اثبات می‌کند. شاید واقعا حرف‌های قشنگی داشته باشید و خوب هم بیان‌شان کنید اما، واقعا این حرف‌ها، به درد مخاطبان‌تان نخورد.»

دست به کسی اشاره کنیم که از اتاق بیرون برود، اثرش بیشتر از آن است که بگوییم: «برو بیرون». گذاشتن انگشت روی لب، مؤثرتر از این است که یک جوری بگوییم: «ساکت باش». اشاره کردن با دست، بهتر است از گفتن این است که «بیا اینجا». هیچ عبارتی نمی‌تواند بیش از بالا بردن آبرو و باز کردن چشم، تعجب شما را نشان بدهد. اگر مفهوم بالا بردن شانه‌ها ترجمه شود، معنی آن در ترجمه، قدرت خود را از دست خواهد داد.»

### اسپنسر

حرف‌هایتان را با نمایش و بازیگری همراه کنید. البته انصاف هم داشته باشید و زیاد شورش را در نیارید. از چهره‌تان استفاده کنید، از دست و بدنتان استفاده کنید. از ترکیب‌های مختلف اینها با هم استفاده کنید. از هر چیزی که حرف‌هایتان را نمایشی‌تر می‌کند، استفاده کنید. البته، لازم نیست خودتان را به در و دیوار بکوبید. همه‌ی اینها باید در ریتمی طبیعی استفاده شوند.

### زودتر به هدف بخورید

«قانون طلایی به وضوح این است: هر چه زودتر خود را به قلب موضوع برسانید. از این قاعده تا سرحد سختگیری پیروی کنید. از تمایل به اظهار مطالب زیبا و آرایش یافته خودداری کنید. هرگز، هرگز و هرگز اظهار هیچ مطلبی عذرخواهی نکنید. با کلمات ساده و واضح، اصل موضوع را بیان کنید. در تهیه‌ی یک نطق، مانند نوشتن یک مقاله، ما می‌توانیم برگردیم و بند اول را حذف کنیم. از جایی شروع کنید که فکر می‌کنید مقدمه‌ی شما تمام می‌شود.»

### سیدرف ویکس

شما، یک سخنرانید، حالا در یک جمع خصوصی یا عمومی یا آکادمیک یا دوستانه یا ... شما، درست مثل تیری می‌مانید که رها می‌شوید و بدون هیچ تمایلی به چپ و راست، باید به هدف بخورید. شتونگان، این را از شما می‌خواهند؛ پس زیاد طولش ندهید، لطفاً.

### ساده، ساده و باز هم ساده‌تر

«پدر من هوش فوق‌العاده‌ای داشت. بهترین آموزشی که تا حالا داشته‌ام، از او بوده است. پدرم، سخت و مبهم‌نویسی را تحمل نمی‌کرد. من تا زمانی که زنده بود، هر چیزی را که می‌نوشتیم، پیش او می‌بردم و برایش با صدای بلند می‌خواندم.

چه یک سخنرانی جدی داشته باشید، چه یک حرف زدن ساده و روزمره، بالاخره می‌خواهید درباره‌ی یک چیزی حرف بزنید یا نه؟ پس خواهش می‌کنیم آن موضوع را خوب بررسی کنید و خوب درباره‌اش مطالعه کنید و خوب ببینیدش. کلمات و موضوعات شما، درست مثل مواد غذایی لازم برای پختن یک غذا! باید آنها را خوب با هم قاطی کنید و خوب ببینید؛ وگرنه یا خواهد سوخت، یا خام خواهد ماند. فکر می‌کنید یک نطق سوخته یا خام، به درد کی بخورد؟

### چگونه حرف زدن!

«مردم، یک اشتباه رایج درباره‌ی نطق کردن دارند و آن هم اینکه فکر می‌کنند فقط و فقط باید مطلبی برای بیان کردن داشته باشند. این طرز فکر، کاملاً غلط است! زیرا چنانچه این مطلب اگر بر طبق اصول قوانین مغز انسانی که بر معتقدات مردم حکومت می‌کند، بیان نشود بهتر است در یک خلاء گفته شود!

ناطق عصر مدرن باید این را بداند: ناطق، علاوه بر اینکه باید مطلبی برای بیان داشته باشد، باید بهترین راه اظهار آن را هم بداند. او باید به یاد داشته باشد که ناطقان برجسته چون «کاتام»، «وبستر» و «بیچر» نه تنها مطلبی برای بیان کردن داشتند، بلکه برای نظم دادن و راه بیان آن‌ها هم مطالعات دقیقی داشتند.»

### فیلیپس

شما به خواستگاری که تشریف می‌برید یا به سلامتی تشریف خواهید برد، یک آدابی دارد، یک رسومی دارد، یک مقدماتی دارد. از یک جایی شروع می‌کنید و به جایی ختم می‌کنید. حرف‌های ما هم باید همین‌جوری باشند. از یک نقطه شروع شوند، در جایی بخندانند، در یک جایی بگریانند، در جای دیگر به فکر فرو ببرند و در نقطه‌ای دیگر، تمام شوند.

یک حرف ساده را می‌شود هزار جور زد. حالا شما لازم نیست که هزار جورش را یاد بگیرید، همان هفت هشت جورش را هم که یاد بگیرید، بس است. خسته نشده‌اید از یک جور حرف زدن؟ مدام به این فکر کنید که یک حرف ساده، یک لطفیه ساده، یک درخواست ساده و ... را چطور می‌توانید بگویید که بهترین راه گفتنش باشد.

### بازیگری به اندازه‌ی کافی

«قدرت نسبی رساندن ایده‌های ساده به وسیله‌ی علامت و نمایش را از یاد نبرید. اگر با



۲۵



اجرا: مجید کاظمی

## روش‌هایی برای جلوگیری از ولخرجی

۱- متوجه باشید که چه مقدار پول خرج می‌کنید.

یعنی حساب دخل و خرجت را داشته باش. وقتی می‌روی خرید اول به کیسه نگاه کن و به آن اسکناس‌های زبان بسته‌ای که به فروشنده‌ها می‌دهی، رحم کن. می‌دانی عاشق خرید هستی این هم یک نوع اعتیاد است. به هر حال باید فکری به حال ترکش کنی. از آن نوع ترک‌هایی هم است که هیچ کلینیکی برای درمان ندارد. فقط باید خودت درمان کنی.

۲- در لحظه تصمیم نگیرید.

وقتی به خرید رفته‌ای. فقط و فقط به لیستی نگاه کن که در خانه نوشته‌ای و حتما در آن لیست هم به اولویت‌ها توجه کرده‌ای. یک وقت مثلا کیفی دیدی که یک حس نوستالژی برایت زنده کرد و هوس کردی بخری. چی. نخری. در لحظه برای خرج کردن تصمیم نگیر. برنامه داشته باش.

۳- به مکان‌هایی که به راحتی می‌توان پول خرج کرد نروید.

می‌خواهی بروی قدم بزنی. برو پارک. از فلان خیابان نرو که پر از پاساژهایی رنگارنگ است. مثلا اصلا دور و بر مجتمع‌های تجاری آفتابی نشو. خودت بهتر می‌دانی زرق و برق زیاده، چشم می‌بیند، دل می‌خواد. شیطان وسوسه خرید هم که همه جا تشریف دارد.

تو هم که زورت به شیطان نمی‌رسد. پس صورت مسأله را پاک کن و اصلا این جور جاها نرو. هم باید پول لباس و کفش و کیف و... بدهی. هم پول چای و بستنی و ساندویچ و بعد هم با آن همه بار با اتوبوس که نمی‌شود برگشت. مجبوری اژانس بگیری. پس بی خیال شو.

۴- در زمان خرید هدف تعیین کن.

همان برنامه‌ی خودمان است. می‌نویسی چه می‌خواهی و از کجا.

۵- مایحتاج خود را اولویت‌بندی کن.

باز هم به همان برنامه‌ای بر می‌گردد که پیش‌تر گفتیم.

۶- از روی عادت خرج نکنید.

عادت داری سر کار ناهارت را از بیرون بخری. آقا نخر. صبح زود بیدار شو یک چیزی برای ناهار درست کن. هم بهداشتی‌تر است هم به صرفه. اصلا از غذای شب یک مقداری کنار بگذار به جایی بر نمی‌خورد.

۷- محدودیت جدی مالی تعیین کن.

یعنی به خودت بگو بویید این ماه ۵ کیلو برنج باید بخوریم، ۱ کیلو گوشت و... قناعت و صرفه‌جویی در این بند معنای بیشتری دارند.



## تقسیم مال به پنج قسمت مساوی

رسیدگی کرده و بر اساس قانون خمس به وظیفه‌ی خود عمل کنید.

چیزهایی که هنگام فرارسیدن سال خمس موجود است و خمس به آنها تعلق نمی‌گیرد عبارتند از:

۱- اثاثیه؛ لوازم زندگی و چیزهای دیگری که با درآمد سال گذشته و در همان مدت تهیه شده‌اند و جزء هزینه‌ی سالیانه هستند، خمس به آنها تعلق نمی‌گیرد؛ مگر آنکه انسان بدون حسابرسی خمس با درآمدی که با خمس مخلوط بوده آنها را خریداری کرده باشد.

۲- چیزهایی که به عنوان هدیه، بخشش و چشم‌روشنی به انسان داده‌اند، خمس ندارد.

۳- مهریه، ارث در صورتی که میت، خمس بدهکار نباشد، خمس ندارد.

غیر از موارد بالا، هر چه از هزینه‌ی سال زیاد بیاید، باید آن را به عنوان خمس پرداخت شود که در سه مورد خلاصه می‌شود:

۱- موارد مصرفی: مانند خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و مواد سوختی هر چند از تهیه‌ی آنها زمان اندکی گذشته باشد و از ضروریات زندگی به حساب آید؛ چون در سال گذشته‌ی خمس مصرف نشده‌اند، باید خمس آنها پرداخت شود.

۲- پول: در بانک باشد یا در منزل و از زمان به دست آوردن آن مدتی گذشته باشد چه مدت زیاد یا اندک.

۳- سرمایه: اعم از سرمایه‌های ثابت، مانند زمین کشاورزی، کارخانه، مغازه و سرمایه‌های غیر ثابت مانند اجناس مغازه برای فروش و علوفه و دانه برای دام و مرغ.

### آغاز سال، خمسی

کسانی که با کسب و کار، درآمدی به دست می‌آورند، دو گروه‌اند:

۱- آنان که درآمدشان در تاریخ معینی به دستشان می‌رسد؛ مانند کارمندان دولت و کارگران شرکت‌ها که در وقت معینی حقوق و مزد خود را دریافت می‌کنند.

۲- کسانی که درآمدشان تدریجی و روزانه است؛ مانند تاجران و صنعتگران.

آغاز سال خمسی گروه اول، وقتی است که اولین درآمد را به دست می‌آورند و آغاز سال خمسی گروه دوم، اولین روزی است که شروع به فعالیت می‌کنند و سودی به دست می‌آورند.

### هزینه‌های سالیانه

از زمانی که سال خمسی آغاز می‌شود به مدت یک سال (شمسی یا قمری) کلیه‌ی هزینه‌های زندگی از قانون پرداخت خمس معاف و بخشوده هستند، به شرط آنکه:

۱- از شأن اجتماعی مصرف کننده بالاتر نباشد.  
۲- در مصرف، اسراف و زیاده‌روی نشده باشد.  
۳- هزینه‌های سالیانه، مانند: خوراک، پوشاک، اثاثیه منزل، وسیله‌ی نقلیه‌ای که مخصوص کسب و کار نباشد، هزینه‌های مهمانی، ازدواج، کتاب‌های مورد نیاز و...

### قانون محاسبه‌ی خمس

وقتی از تاریخ آغاز سال خمسی یک سال کامل گذشت، واجب است به اموال و دارایی خود



## تورم در ایران باستان!

محمدآزاد: «تورم» واژه‌ای است که مردم در مکالمات روزانه خود هم از آن استفاده زیادی می‌کنند و هم آن را زیاد می‌شنوند اما شاید به طور دقیق معنی آن را متوجه نشوند. از دید مردم، تورم یعنی افزایش قیمت‌ها اما معنی کامل تورم، افزایش قیمت‌ها نیست. تورم یا «Inflation» قدمتی به اندازه تاریخچه پول دارد.

اگر این روزها می‌شنوید که تورم در ایران در حال افزایش است، باید به شما یادآوری کنیم که این پدیده در ایران کاملاً تاریخی است.

در کتاب‌های تاریخ اقتصادی

تورم بعد از تهاجم اسکندر

مقدونی به ایران را یکی از

تورم‌های مستند تاریخی

می‌شناسند (فرهنگ بزرگ

اقتصادی - ص ۱۰۴) بعضی

از اقتصاددانان از تورم به عنوان

افزایش پیوسته و همه‌جانبه

قیمت‌های پولی کالاها و خدمات

یاد می‌کنند و در عین حال می‌گویند: تورم یعنی کاهش پیوسته و همه‌جانبه ارزش پول.

زمانی که از تورم یاد می‌کنیم، باید یادمان باشد که معنی آن شامل کالاهای مادی و غیرمادی است و شامل سهام و اوراق بهادار نمی‌شود.

به این دلیل که روش‌های مختلفی برای اندازه‌گیری قیمت‌ها وجود دارد، اندازه‌گیری تورم نیز معیارهای مختلفی دارد. در خیلی از کشورهای دنیا، از جمله ایران، سبدهای از انواع کالاهای مصرفی تشکیل می‌شود و کارشناسان در دوره‌های منظم زمان‌بندی شده به ارزیابی افزایش قیمت کالاهای مصرفی می‌پردازند تا متوسط افزایش قیمت‌ها در قالب عدد شاخص تورم (نرخ تورم) اعلام شود.

اقتصاددانان میان پول و تورم، رابطه‌ای قوی پیدا کرده‌اند. از میان اقتصاددانان قدیم «دیوید هیوم» به این موضوع اعتقاد داشت که میان قیمت‌ها با مقدار پول، تناسب و رابطه وجود دارد. «میلتون فریدمن» نیز نظریه مقداری پول را مطرح کرد و معتقد بود، اندازه تورم به میزان افزایش ذخیره پولی بستگی دارد.

اقتصاددانان نمی‌دانند در یک دوره هزارساله وضعیت تورم در دنیا چگونه بوده، اما اطلاعاتی از قرون وسطی به بعد وجود دارد که تورم‌های قرون وسطی ضعیف و ناچیز بوده است، اما براساس تحقیق اقتصاددانان، از سال‌های آخر دهه ۱۹۲۰، «بحران بزرگ» در کشورهای اروپایی آغاز شده است و طی آن تورم هر سال روند فزاینده‌ای در پیش گرفته است. دولت‌های اروپایی، البته بعد از جنگ دوم جهانی، سیاست‌های خوبی برای مهار تورم در پیش گرفتند و موفق شدند با اجرای برنامه‌هایی حساب شده نرخ تورم را کاهش دهند.

اقتصاددانان پیش‌بینی می‌کنند که در شرایط کنونی میزان نقدینگی هم افزایش پیدا کند بنابراین افزایش مقدار نقدینگی باعث بالا رفتن میزان تورم خواهد شد.

۲. در عصر رسالت، فقر عمومی بر جامعه حاکم بود و مسلمانان به جهت تنگدستی، قدرت پرداخت خمس را نداشتند. از این رو پیامبر گرامی (ص) از بیان و جمع‌آوری خمس درآمد صرف نظر کردند.

۳. رویکرد سیاسی مهم‌ترین عاملی بود که نگذاشت، ائمه معصومین تا زمان امام باقر(ع) و از ایشان به بعد، این فریضه الهی را به اجرا درآورند؛ زیرا جلب و جمع اموال، از وظایف سلطان بوده و هر کس با آنان رقابت می‌کرد، به عنوان فرد متمرّد از قانون و مخالف حاکمیت و به اتهام جمع‌آوری سلاح و توطئه علیه رژیم، تحت تعقیب قرار می‌گرفت. اما پس از برقراری آزادی نسبی در عصر عباسیان و شرایط موجود بر ائمه (ع)، این امکان را داد تا به طور غیرعلنی خمس را از مسلمانان دریافت کنند.

۴. پیامبر اسلام (ص) از یک سو به جهت ارتباط با غیب می‌دانستند که در آینده نه چندان دور، امر خلافت و حکومت از مسیر اصلی خود - که شایسته آنان است - منحرف شده و به دست ناهلان و غاصبان زورگو می‌افتد و از دیگر سوی، خمس «وجه‌الاماره» است و باید به دست حاکم و سلطان سپرده شود و اگر حضرت رسول (ص) وجوب خمس درآمد کسب را بیان و آشکار می‌کردند؛ این امر فرصتی را برای حاکمان جور پیش می‌آورد تا با دستاویز شرعی، اموال مسلمانان را به غارت برند و بر ظلم و ستم خود بیفزایند. این پیش‌بینی و تیزبینی حضرت (ص) باعث شد که این حکم الهی در پرده خفا پنهان بماند.

## دلیل قرآنی خمس چیست؟

نخست باید دانست که زکات گاهی به معنای عام است که شامل تمام انفاق‌ها و از آن جمله پرداخت خمس می‌شود و گاهی زکات به معنای خاص می‌باشد و شامل پرداخت درصدی از اقلام نه گانه می‌باشد که در این صورت با خمس تفاوت دارد.

تردیدی نیست که آیه خمس در عصر رسالت نازل شده و پیامبر اکرم(ص) این فریضه را به اجرا درآورده‌اند و آنچه مسلم است اینکه حضرت رسول (ص) خمس غنایم جنگی را اخذ می‌کرد. اما خمس سود تجارت بنا به ضرورت و مصالحی تا عصر امامان علیهم السلام به تأخیر افتاد. شاید این ضرورت را بتوان در چند امر خلاصه کرد:

۱. خمس با زکات این تفاوت را دارد که منفعت زکات به عموم مسلمانان بر می‌گردد؛ ولی موضوع خمس به شخص پیامبر اکرم و خویشان او اختصاص دارد؛ لذا مصلحتی بر اجرای آن نمی‌دیدند.

## روزهای بی‌پولی

نیمه‌ی دوم فروردین، بدترین روزهایی است که همه پشت سر می‌گذاریم همه‌ی کفگیرها به ته دیگ خورده‌اند و مانده‌ایم این پانزده روز را چطور سر کنیم.

هر چقدر از عیدی بچه‌ها هم مساعده بگیریم راه به جایی نمی‌برد. پس باید از قبل به این روزها فکر کنیم. یک مقداری از پول عیدی و ماهانه کنار بگذاریم. به جای اینکه کلاس بگذاریم و بخواهیم بیشترین عیدی را به بچه‌های خواهر و برادر و فامیل بدهیم که دل نازکشان شاد شود. یک بسته اسکناس صدتومانی، نو در جیب مبارک بگذاریم و بعد هم وقتی عیدی بچه‌های نازنین را می‌دهیم بگوییم: این عیدی با بقیه عیدی‌ها فرق دارد؛ بگذار توی کیفیت خرج هم نکن؛ چون به عیدی‌هایت برکت می‌دهد و با یک ماچ ابدار قضیه را جمع کن.

هر روز عیدمان، سیزده به در باشد با این تفاوت که یا در دامن کوه طبیعت یک ساندویچ تخم‌مرغ گاز بزینیم، یا هر روز برویم منزل یکی از بستگان. یک فکر دیگر، مسافرت هم راه‌حل خوبی است اگر فکر هتل و هواپیما را از کله بیرون کنیم. اگر عید دیدنی می‌رویم با بچه‌ها برویم و جایی برویم که مجبور نشویم عیدی بدهیم. خلاصه اینکه برای نیمه‌ی دوم فروردین باید حساسی فکر و برنامه‌ریزی اقتصادی کرد. از ما گفتن بود.



مو چیست؟

مو یکی از ضمايم و ملحقات پوست است که در انسان فعاليت حياتي ندارد اما، به لحاظ کارکرد روانی و اجتماعی بسیار مهم تلقی می‌شود. پیدایش مو به گذشته‌های دور بر می‌گردد و از مشخصات پستانداران محسوب می‌شود. برای مثال یال شیر یا ریش و سبیل در مردان می‌تواند نشانه‌ی آراستگی و نیز جنبه‌های جنسی باشد. فواید مو عبارتند از عایق حرارتی بدن، تأثیر در ارتباطات اجتماعی و جنسی، کمک به پراکندن بوی عرق و غدد چربی. سر انسان به طور متوسط دارای ۱۰۰ هزار تا ۱۰۰ تار مو است که از این تعداد روزانه بین ۵۰ تا ۱۰۰ تار مو ریزش می‌کند و البته جایگزین می‌شود.

بهداشت و سلامت مو را حفظ کنیم

## تومو می‌بینی و من شوره‌ی مو

سعیده موسوی

مو مانند برس کردن محکم، ششوار کشیدن و شامپو کردن مکرر خودداری کرد و موها را کوتاه نگه داشت و از نرم‌کننده‌های مناسب استفاده کرد. ۲- شوره‌ی سر: در پزشکی به آن دندروف (Dandruff) می‌گویند. این عارضه در واقع فرم خفیف و غیرالتهابی بیماری درماتیک سبورئیک است که از نظر نمای بیرونی به صورت پوسته‌های ریز سفید و خاکستری در سطح سر به صورت موضعی یا منتشر به چشم می‌آید. حداکثر میزان شوره‌ی سر در سن ۲۰ سالگی است و پس از ۵۰ سالگی کم می‌شود. این مسئله در مردان بیش از زنان وجود دارد.

مشکل شوره‌ی سر، علت صدرصد شناخته‌شده‌ای ندارد اما، با وجود یک سری از قارچ‌ها در سطح پوست سر ارتباط دارد. این قارچ‌های در حالت طبیعی نیز روی سر افراد وجود دارند اما، پاسخ هر فرد نسبت به این قارچ‌ها متفاوت است. لازم به ذکر است که شوره‌ی سر یک بیماری قارچی به حساب نمی‌آید و لزوماً به این معنا نیست که فرد بهداشتش را به طور کامل رعایت نکرده است!

عوامل مختلفی مانند کم‌خوابی، استرس و کمبود ویتامین B می‌تواند تأثیر بسزایی در شوره‌ی سر داشته باشد.

رشد هستند. به این مرحله «ناژن» می‌گویند. پس از آن توقف رشد مو به وجود می‌آید که در واقع مرحله‌ی استراحت مو است و به این مرحله کاتاژن می‌گویند و مرحله‌ی سوم ریزش مو صورت می‌گیرد که به آن کلوزن اطلاق می‌کنند.

رشد مو در افراد مختلف متفاوت است، ولیکن به طور معمول هر تار مو در شبانه‌روز نیم میلی‌متر رشد می‌کند و در ماه حدود یک و نیم سانتیمتر که البته با افزایش سن، رشد موها کندتر می‌شود.

مشکلات شایع مو

۱- موخوره: اصطلاح پزشکی آن تری کلوپتیلوزیس (Trichoptilosis) است. در این وضعیت شکاف طولی مو از قسمت انتهایی آن به دو یا چند قسمت تقسیم می‌شود. موخوره در واقع شایع‌ترین واکنش قابل مشاهده‌ی ساقه‌ی مو به آسیب‌های فیزیکی و شیمیایی است. این عارضه بیشتر در موهای خشک و همین‌طور موهای بلند دیده می‌شود. عواملی چون استفاده از «ششوار» به طور مکرر باعث از بین رفتن کوتیکول مو می‌شود و موخوره به وجود می‌آورد. برای جلوگیری از موخوره باید از آسیب رساندن به

انواع مو:

در زمینه‌ی انواع مو تقسیم‌بندی‌های مختلفی وجود دارد:

(الف) تقسیم‌بندی مو به سه دسته‌ی موهای خشک، چرب و طبیعی.

(ب) تقسیم‌بندی بر اساس رنگ‌دانه؛ که هر چه رنگ‌دانه‌ها بیشتر باشند مو تیره‌تر و هر چه رنگ‌دانه‌ها کمتر باشند، رنگ مو روشن‌تر است.

(ج) تقسیم‌بندی بر اساس سطح مقطع؛ موهایی که سطح مقطع گرد دارند موهای صاف و موهایی که سطح مقطع بیضی شکل دارند موهای مجعد یا فر هستند.

(د) موهای ترمینال که موهای ضخیم بدن انسان هستند مانند موی سر، ابرو، ریش و سبیل.

(ر) موهای ولوس یا کرکی که نازک و کوتاه هستند و تمامی قسمت‌های بدن را می‌پوشانند.

(ز) موهای لانوگو که به آنها موهای جنینی می‌گویند و در روزهای آغازین تولد می‌ریزند.

رشد مو

در حالت طبیعی ۸۰ تا ۹۰ درصد موها در حال



دکتر نرگس قندی، فرزند شهید محمود قندی متولد ۱۳۵۴ تهران است. ایشان در سال ۷۲ در رشته‌ی پزشکی مشغول تحصیل شد، تخصص پوست و مو را از دانشگاه تهران گرفت و سپس در بیمارستان رازی مشغول به کار شد. به نظر او تخصص پوست و مو تخصصی در ارتباط با زندگی است و بیشتر افراد جامعه با آن سر و کار دارند.

چهره‌ی خانم دکتر و نام خانوادگی دکتر برایم خیلی آشنا بود. نمی‌دانستم کجا او را دیده‌ام؟ چرا این نام خانوادگی این قدر برایم آشناست خیلی فکر کردم یاد کتاب ( ) افتادم. کتابی در مورد زندگی یکی از شهدای دولت، شهید قندی. پرسیدم شما با شهید قندی نسبتی دارید؟ با خنده گفت: «بله، ایشان پدرم هستند با خودم گفتم مشخص است که از پدرانی چنان، فرزندان چینی شایسته و متخصص بر جا بمانند.» گفتیم: «از شهید خاطرهای داری.» گفت: «راستش نه. من خیلی کوچک بودم.» گفتیم: «از پدرت بگو.» گفت: «شهید دکتر محمود قندی وزیر پست و تلگراف و تلفن در سال ۱۳۲۳ در تهران متولد شد. پس از طی دوران دبیرستان و دریافت فوق لیسانس الکترونیک از دانشگاه تهران، دکترای خود را با رتبه‌ی عالی در رشته‌ی مهندسی برق و الکترونیک از آمریکا گرفت. او یکی از مؤسسان انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا بود. با وجود فراهم بودن امکان تدریس و کار مناسب در دانشگاه‌های آمریکا، او حتی یک روز هم بیشتر از زمان تحصیل در آنجا نماند. پس از بازگشت به ایران، در دانشگاه تهران و دانشکده‌ی خواجه نصیر فعلی که در گذشته مؤسسه عالی ارتباطات نامیده می‌شد مشغول به تدریس شد. در ضمن، ایشان دروس دینی و فقهی را نیز از سنن جوانی در حوزه‌ی مرحوم مجتهدی آغاز کرده بود و سپس از محضر استادانی نظیر: استاد مطهری و علامه طباطبایی در فلسفه نیز بهره گرفت و دروس فقهی خود را تا مرحله‌ی خارج فقه ادامه داد و تا آخرین روز حیات خود مشغول تحصیل علوم دینی نیز بود.

قبل از پیروزی انقلاب به علت همکاری در پخش اعلامیه‌های امام خمینی دستگیر و زندانی شد، ولی به خواست خدا در اثر فشار دانشگاهیان و نیروهای مردمی خیلی زود آزاد شد. پس از پیروزی انقلاب به ریاست مؤسسه‌ی عالی ارتباطات (خواجه نصیر فعلی) منصوب شد و سپس از سوی شورای انقلاب به وزارت پست و تلگراف و تلفن انتخاب گردید. او در هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰ با قافله‌ی شهدای ایران به زیارت حق رفت و لیاقت شهادت یافت.



تصویری از یک رشته موی آسیب دیده زیر میکروسکوپ

### نوصیه‌های ایمنی

- \* هر کس باید جنس موی خود را بشناسد و از شامپوی متناسب با آن استفاده کند.
- \* باید از شامپو کردن مکرر مواجتاب شود.
- \* فرد باید تغذیه‌ی مناسب داشته باشد و در برنامه‌ی غذایی باید از موادی مانند: حبوبات، تخم‌مرغ، سبزیجات و مغز دانه‌ها (گردو، پسته و بادام) بیشتر استفاده شود.
- \* خواب کافی داشته باشد.
- \* باید در هر شرایط آرامش خود را حفظ کند و از اضطراب بپرهیزد.
- \* از نرم کننده‌های مناسب استفاده کند. نرم کننده‌ها باعث افزایش قدرت موی می‌شوند. الکتروسیسته ساکن مو را کاهش می‌دهند و از مو در برابر اشعه‌ی ماوراء بنفش (UV) محافظت می‌کنند.
- \* از شانه زدن مکرر و برس کشیدن محکم به مو بپرهیزد.
- \* از رنگ کردن مکرر موها بپرهیزد.
- \* فقط از وسایل شخصی خود (حوله، شانه و...) استفاده کند.
- \* خانم‌ها برای مقنعه و روسری از پارچه‌های نخی و سبک استفاده کنند و در فواصل زمانی کوتاه آنها را بشویند.

### نقش تبلیغات

معمولاً رسانه‌ها از جمله روزنامه‌ها و مجلات و در حیطه‌ی گسترده‌تر رادیو و تلویزیون اقدام به تبلیغ مواد شوینده به ویژه شامپوها در انواع و رنگ‌های مختلف می‌کنند و با رنگ و لعاب زیبا و شعر و موسیقی این مواد را توصیه می‌کنند و آنها را باعث رشد مو و پرپشتی آن به مردم معرفی می‌کنند، اما نکته‌ی مهم اینجا است که آنچه بیشترین تأثیر را روی رشد یا ریزش مو دارد، وراثت و ژنتیک و پس از آن برخی بیماری‌ها هستند. شامپوهای عادی (غیر دارویی) صرفاً جنبه شویندگی دارند و باعث پرپشتی یا تقویت مو نمی‌شوند. مواد باید آگاه بود که در شامپو پس از آب کشی شسته می‌شوند و از بین می‌روند. برخی افراد معتقد هستند که عصاره‌ی گیاهانی مانند: گزنه، بابونه، فزل گون، نعنا فلفلی، مریم گلی، رزماری و... سبب رشد یا تقویت مو می‌شوند. افراد زیادی هم از حنا و تخم‌مرغ یا تونیک مو (Hair Tonic) که به صورت قطره است و پس از استحمام به کف سر مالیده می‌شود، استفاده می‌کنند. نکته‌ی قابل ذکر این است که این امر در واقع جنبه‌ی تجربی دارد، اما به لحاظ علمی هنوز چیزی در این زمینه ثابت نشده است. خوشبختانه مواد طبیعی و گیاهی اگر اثر مفید نداشته باشند، زیان بخش نیستند.

برای درمان این مسئله شامپوهای حاوی مواد ضدقارچ مانند: کتوکونازول و زینک پیریتون در بیشتر موارد مؤثر هستند و در صورت ندادن پاسخ مثبت شامپو، فرد باید به پزشک مراجعه کند.

۳- ریزش مو: این عارضه در مردان بیشتر از زنان بروز می‌کند. در مردان خط رویش مو به سمت عقب می‌رود و به اصطلاح طلسمی سر ایجاد می‌شود اما در زنان خط رویش به عقب نمی‌رود و در ناحیه‌ی سر عارضه‌ی وسط سر کم‌مویی و نازک شدن مو به وجود می‌آید. ریزش مو علل مختلفی دارد که عبارتند از: جنبه‌های وراثت و ژنتیک، رژیم‌های غذایی سخت، استرس، برخی اختلالات هورمونی، قاعدگی، بارداری، بیماری‌های التهاب‌آور، اعمال جراحی، مصرف داروهای ضدافسردگی، ضد سرطان و قرص‌های ضد بارداری، تغذیه نامناسب به ویژه فقر آهن و کمبود پروتئین و روی.

۴- شپش سر: شپش سر یک موجود زنده با طول حدود یک میلی‌متر است. این موجود روی سر انسان زندگی می‌کند و از خون تغذیه می‌شود. هر شپش چهل روز عمر می‌کند و طی این مدت چهار صد تخم از خود به جا می‌گذارد. این بیماری از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد.

این بیماری بیشتر در بچه‌های مدرسه‌رو شایع است. این شپش می‌تواند رو سر، لباس یا وسایل دیگران بنشیند. علت اصلی بروز این بیماری استفاده از وسایل شخصی دیگران است. این بیماری معمولاً با خارش شدید همراه است.

برای درمان آن از شامپوهای ضدشپش بر طبق دستور پزشک استفاده می‌شود و تمامی وسایل فرد و نیز ملحفه‌ها باید جوشانده شوند. قابل ذکر است این بیماری در تمام سطوح اقتصادی - اجتماعی جامعه حتی طبقات مرفه نیز دیده می‌شود.

۵- قارچ سر: این قارچ بیشتر در افرادی که با خاک یا حیوانات (مانند دام) سر و کار دارند دیده می‌شود و سبب ریزش مو و پوسته‌ریزی در قسمت‌هایی از پوست سر می‌شود. باید از داروهای خوراکی که پزشک تجویز می‌کند، استفاده شود.



▶ جکی چان، هنرپیشه معروف سینما در مراسم تشییع جنازه پدرش، تنها جایی که دیگر خبری از آن لبخند های معروف نیست.



▼ بچه های چینی در حال واکسینه شدن، عکاس تصویر درد را در چهره ی این کودک به خوبی شکار کرده است.



▲ اتومبیل پشمالو، در نمایشگاه اتومبیل پاریس

▼ به نظر شما این بچه فیل چه دیده است که اینگونه نقش زمین شده است؟



▲ کارمند شرکت گوگل در حال استراحت در محفظه ای بدون نور و صدا



◀ تصویر آشنای خیابان های خودمان، موتوری ها گاهی بارهایی را حمل می کنند که یک وانت هم از حمل آنها ناتوان است.

بهارتان را در آبدانان بگذرانید

# شمال گم شده ی غرب

گنبد کم نظیر و منظره ای که از محوطه ی مرقد امامزاده سید صلاح الدین محمد از رودخانه و شهر آبدانان خواهید دید تصویری ماندگار در ذهن شما باقی خواهد گذاشت.



▲ در دو فصل از سال یعنی پاییز و بهار می توانید شاهد کوچ عشایر باشید که از این منطقه عبور می کنند.

◀ نقشه هوایی شهر آبدانان. در قسمت شمال سراب این شهر بین آن دو کوه مشخص است.

## مسیر پیشنهادی:

مسیر ۱: پس از رسیدن به خرم آباد راه پلدختر را در پیش بگیرید، سپس دره شهر، این شهر هم که در مجاورت است آبدانان است، شهری باستانی به شمار می رود. پس از ۴۵ دقیقه و عبور از گردنه کبیرکوه به آبدانان می رسید.

مسیر ۲: می توانید از جنوب هم به این شهر برسید، از اندیمشک به سمت دهلران حرکت کنید، در بخشی به نام دشت عباس جاده ای به سمت آبدانان می رود.



آبدانان



▲ دریاچه دوقلوی سیاه گاو

▼ رودخانه های پر آب در مسیر کوهستانی خود آبشارهای زیبایی را ایجاد می کنند که از آن جمله می توان به آبشارهای تختان اشاره کرد.



\* آسمان آبی، دشت های سبز، کوه های حیرت انگیز، جنگل بلوط، هوای پاک، رودخانه های خروشان و مردم خونگرم.

اگر به این چند چیز احتیاج دارید توصیه سفر این شماره ما شهر آبدانان است، آبدانان شهرستانی از توابع استان ایلام است که فاصله آن با تهران ۸۷۶ کیلومتر است.

\* دریاچه دو گانه سیاه گاو، قلعه هزارانی، قلعه پشت قلعه، زیارتگاه سید صلاح الدین محمد، گور گبران، قلعه کرودیت، سراب آبدانان و دو کوه زیبای کبیر کوه و دینار کوه در شمال و جنوب این شهر از جاذبه های طبیعی و باستانی این شهر هستند.

\* قلعه های باقی مانده این شهر عمدتاً در دوره ساسانی و از سنگ های تراشیده، قلوه سنگ، گچ ساخته و ساروج بنا شده اند.

\* دریاچه دو قلوی سیاه گاو از پدیده های نادر کشور است که در جنوب شرقی شهر واقع شده است، دریاچه ها هر کدام شعاع ۳۰ متری دارد و در ساعات مختلف روز رنگ آب آن به دلیل وجود املاح و گوگرد متغیر است، آب آن به حدی زلال است که ماهی های آن در هر عمقی قابل دیدن است و این دریاچه را به یک آکواریوم بزرگ شبیه کرده است.

\* وجود نیزارها و غار مژاره در کنار دریاچه سیاه گاو می تواند منظره های چشم نوازی را به شما هدیه دهد.



مناطقى که با خط مشکی مشخص شده اند  
یعنی نخجوان و ایروان در نتیجه معاهده ننگین  
ترکمانچای از ایران جدا شده اند.

## پنهان کاری برای نوروز

روس‌ها بنا به توصیه تزارشان یعنی پتر کبیر موظف بودند که برای توسعه بیشتر به آب‌های گرم دسترسی پیدا کنند. آب‌های گرمی هم در دسترس نبود جز خلیج فارس و اقیانوس هند؛ هند هم که در تیول انگلیس بود، پس باقی می‌ماند ایران. بخش‌هایی از ایران از پیش جدا شده بود و روس‌ها آن را به خاک امپراتوری خویش ضمیمه کرده بودند. جنگ دوم ایران و روس هم آغاز شد، هر چند عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه قاجار به شدت مخالف آغاز جنگ بود ولی جنگ در گرفت



بدانید که در ۱۵ فروردین امسال این وسیله کار راه‌انداز تازه ۳۵ ساله می‌شود. در سوم آوریل - ۱۵ فروردین - دکتر مارتین کوپر این ابداع خود را در شهر نیویورک مورد استفاده قرارداد، هر چند کارهایی در زمینه موبایل از سال ۱۹۴۷ انجام شده بود ولی این کارها در حد کارهای آزمایشگاهی بود.



موبایل امروز کارکردی فراتر از کارکرد اولیه‌اش یعنی امکان ارتباط تلفن پیدا کرده، سال گذشته در ۱۵ فروردین یعنی در ۳۴ سالگی اختراع موبایل هم قابلیت دیدن تصاویر تلویزیونی از این وسیله امکان‌پذیر شد. در حال حاضر در ایران طبق آمار سال پیش بیست میلیون مشترک تلفن همراه داریم، این آمار موجب شده تا سومین کشور خاورمیانه در زمینه تعداد مشترکین تلفن همراه باشیم. ترکیه با ۴۵ میلیون و عربستان با ۲۴ میلیون نفر مشترک تلفن همراه رتبه‌های اول و دوم این لیست را به خود اختصاص داده اند. ضریب نفوذ تلفن همراه یکی از شاخصه‌های توسعه یافتگی در جهان امروز بشمار می‌آید. ضریب نفوذ تلفن همراه در ترکیه ۷۷ در عربستان ۸۷ و در ایران حدود ۳۰ درصد است.

فرا گرفت، اما آب رفته که به جوی بر نمی‌گردد.

## نقطه سر خط

تصویر آن نظامی ارتشی که به پای محمدرضا پهلوی هنگام خروج از ایران می‌افتد، در سال‌های اخیر از سیما بارها و بارها پخش شده، اما شاه متواری از ۲۶ دی ماه به مدت ۱۵ ماه در سراسر دنیا آواره بود.

ابتدا مصر، سپس مراکش، مکزیک، آمریکا و پاناما، آن هم در حالی که در سایه ترس از ترور، دستگیری و بازگرداندن به ایران زندگی می‌کرد، به همه اینها بیماری سرطان را هم اضافه کنید تا امان مردی که سال‌ها نقاب اقتدار را به چهره زده بود به طور کامل ببرد.

در شرایطی که تمام دوستان قدیم و جدید از شاه حسین گرفته تا کارتر از او متواری بودند، تنها راه چاره بازگشتن به دامن انورسادات و مصر بود. دو حاکمی که دژهای مبارزه مسلمانان با اسرائیل را فرو ریخته بودند.

در سوم فروردین، ۲۸ سال پیش شاه سابق



وارد مصر شد تا با وجود همه تلاش‌ها برای نجات جان او، همه این تلاش‌ها بی‌فایده باشد و او در همان مصر مرد و همانجا هم دفن شد.

## و موبایل زاده شد

«امروز موبایلم را در خانه جا گذاشتم، از صبح احساس می‌کنم چیزی را جا گذاشته‌ام.» این جمله تکراری را چند بار ادا کرده‌اید یا شنیده‌اید، حالا دیگر این وسیله جزء جدا نشدنی زندگی بسیاری از ما شده است، اما جالب است

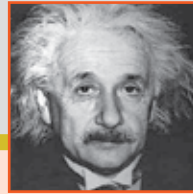


دکتر مارتین کوپر، مخترع موبایل

و دو سال طول کشید. با وجود دلآوری‌های سپاه ایران، این نبردی نابرابر بود.

از سوی دیگر احتمال اینکه ایران به طور کامل شکست بخورد سبب شد تا انگلیس برای نزدیک شدن به هند روسیه را برای یک معاهده صلح تحت فشار قرار دهد، لشکر ایران آخرین شکست را در منطقه ترکمنچای متحمل شد و همانجا بود که ژنرال فاتح روس با نمایندگان ایران قراردادی را منعقد کردند که ننگ آن تا ابد بر دامن قاجاریه ماند و هنوز که هنوز است پس از ۱۲۰ سال با عنوان قرارداد ننگین ترکمنچای خوانده می‌شود. بر اساس آن قرارداد ایروان و نخجوان از ایران جدا شد و دولت ایران متعهد به پرداخت ۱۰ کرور تومان - ۵ میلیون تومان آن هم در ۱۲۰ سال پیش - به روسیه شد.

قرارداد در ۲۲ فوریه - یک ماه پیش از عید - منعقد شد و دولت ایران برای اینکه در ایام دید و بازدید نوروز این خبر باعث خشم و تحریک ایرانیان نشود از اعلام خبر خودداری کرد، ولی ما پشت ابر نمی‌ماند؛ چرا که در چهارم فروردین مردم از خبر مطلع شدند و خشم و نفرت ایران را



## درس هایی از تاریخ

مارگارت آستور

ترجمه: شیرین مخلوجیان

○ معلم بتهوون معتقد بود که او «هیچی» نمی‌شود.

○ به لوئیز امی آلکوت، نویسنده‌ی رمان مشهور «زنان کوچک» پیشنهاد کردند که به جای نویسندگی، بهتر است برود و در خانه‌ها کلفتی کند!

○ پدر و مادر خواننده‌ی مشهور اپرا، «ازیکو کاروزو» دوست داشتند پسرشان مهندس شود و معلم موسیقی او معتقد بود که نفسش در نمی‌آید، چه رسد به اینکه بخواند خواننده شود!

○ سردبیر نشریه، والت دیسنی را به خاطر «فقدان خلاقیت!!» اخراج کرد. او قبل از اینکه «دیسنی‌لند» را بسازد، بارها ورشکسته شد.

○ معلم‌های ادیسون معتقد بودند که او بچه‌ی «کودنی» است!

○ اینشتین تا ۴ سالگی نمی‌توانست حرف بزند و تا ۷ سالگی نمی‌توانست حتی یک کلمه را بخواند. معلم‌هایش معتقد بودند که او «خنک» است و دائماً در حال خیال‌پردازی است. او را از مدرسه بیرون کردند و به دانشکده‌ی پلی تکنیک زوریخ هم، راهش ندادند!

○ پاستور شاگرد بسیار متوسطی بود و همیشه در درس شیمی، نمره‌ی ۱۳ می‌گرفت!

○ نیوتن همیشه جزو شاگردان تنبل مدرسه بود!

○ پدر «رودن»، مجسمه‌ساز معروف می‌گفت: «بچه‌ی من یک احمق به تمام معنی‌یه. فقط بلده خاک بازی کنه.» او سه بار در امتحان ورودی دانشکده‌ی هنر روزه شد!

○ تولستوی، نویسنده‌ی نامدار روسیه و خالق اثر بی‌نظیر «جنگ و صلح» به خاطر بی‌استعدادی در ادبیات!! از دانشگاه اخراج شد و پایین ورقه‌ی اخراجش نوشتند که او نخواهد توانست چیزی بخواند یا بنویسد!

○ هنری فورد قبل از اختراع و ساخت ماشین معروفش، پنج بار ورشکسته شد!

○ وینستون چرچیل در کلاس ششم دبستان روزه شد. او در سن ۶۲ سالگی و پس از بارها شکست و عقب‌نشینی، نخست‌وزیر شد!

○ ناشرها معتقد بودند که «جاناتان: مرغ دریایی» شاهکار ریچارد باخ به هیچ دردی نمی‌خورد. بالاخره انتشارات مک‌میلان، این کتاب را چاپ کرد و در عرض چند سال، هفت میلیون نسخه از آن کتاب به فروش رفت!

○ باز هم از اینکه دیگران بگویند «نمی‌توانید»، از توانایی‌های خودتان ناامید می‌شوید؟!!

## نگاهی به آرای ایش فروم درباره‌ی فرهنگ غرب

زهرا مدرس یزدی



اصیل و تقلبی را از دست داده‌اند. عوامل بی‌شماری در ایجاد این نقیصه نقش دارند اما، مهم‌ترین عامل این است که اغلب مردم

به شکلی سطحی با مسائل برخورد می‌کنند. آنها عادت کرده‌اند چیزهایی را ببینند و بشنوند بی‌آنکه کوچک‌ترین نقشی در فهم و تحلیل آنها داشته باشند و گاهی از خود بیرسند از کجا معلوم که منبع این خبر و مطلب، دروغ نگفته باشد. کافی است رسانه‌ها مطلبی را چندین بار و بی‌وقفه تکرار کنند تا غریب‌ها که دیگر حوصله‌ی فکر کردن ندارند، آن را به عنوان یک حقیقت مسلم بپذیرند. کافی است نام یک فرد با تبلیغات گسترده، به عنوان یک سیاستمدار برجسته، یک هنرمند بی‌نظیر و امثال اینها، بر سر زبان بیفتد تا مردم بدون ذره‌ای کنجکاوی، محصول فرهنگی وی را مصرف کنند.

در این جوامع تجارت‌زده، قابلیت فروش کالاها و حداکثر سود، محور ارزش‌هاست و در نتیجه، هر کسی به اندازه‌ی سرمایه‌ای که به میدان می‌آورد یا به میزانی که محصولش سودآوری دارد، ارزش پیدا می‌کند و ارزش‌های درونی افراد، به اندازه‌ی یک خمیر دندان یا داروی پیش‌پا افتاده نیز ارزش مطرح شدن ندارند. شجاعت و همه‌ی صفات انسانی، اگر نتوانند فرد را به پول برسانند، ویژگی‌های بی‌ارزشی تلقی می‌شوند. در این جوامع هر نویسنده، هنرمند یا انسان کاملاً متوسطی که بهره‌ی اندکی از استعداد دارند، حتی اگر آدم خودشیفته، پرخاشگر و دائم الخمری باشد که می‌تواند برای نشریات زرد، خبرهای مستهجنی را فراهم کند، به راحتی تبدیل به نویسنده و هنرمند پیشرو می‌شود. البته او را دلان هنری، ناشران و گروه‌های مالی و اقتصادی «ساخته» و حتی گاهی او را تبدیل به نماد ملی (!! کرده‌اند تا از این راه به سودهای کلان دست پیدا کنند.

البته دروغ و کلاهبرداری، موضوعات تازه‌ای نیستند، اما در هیچ دوره‌ای از تاریخ بشر، چنین نقش تعیین‌کننده و مخربی نداشته است. غرب با وجود تمامی پیشرفت‌های تکنولوژیک و ارتقای سطح رفاه و تولید اقتصادی، متأسفانه از نظر فرهنگی دچار نوعی خودشیفتگی و توهم برتر بودن است و بی‌تردید، این دروغ همه‌گیر و نهادینه‌شده، پایه‌های تمدن آن را خواهد لرزاند؛ مگر آنکه هر چه زودتر فکری به حال این سرطان فرهنگی شود.

شاید بتوان ادعا کرد بزرگ‌ترین مانعی که بر سر راه جامعه‌ی غرب و به ویژه آمریکا قرار دارد و به آنها امکان زیستن ظاهراً مرفه اما، باطن انسان‌گونه را نمی‌دهد، این است که در همه‌ی عرصه‌ها به شدت دروغ رد و بدل می‌شود. یکی از جلوه‌های این دروغ، نوعی روشنفکرنمایی است که بر تمام عرصه‌های اجتماعی غرب تسلط دارد. آنان محصولات کهنه، از کارافتاده، بیش از حدگران یا در عمل بی‌فایده و بیشتر مضر را به ضرب و زور آگهی‌های بازرگانی که کمترین نشانی از حقیقت در آنها نیست، به خورد مردم می‌دهند و این کار را درباره‌ی اغلب پدیده‌های اجتماعی نیز اعمال می‌کنند. اگر فقط بخواهیم کالاهای مادی را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که ارزش کالاها را شهرت تولیدکنندگان آنها تعیین می‌کند و اینکه تولیدکنندگان توانسته باشند آگهی‌های جذاب‌تری را به شکل مکرر نشان بدهند. بدیهی است در نظامی که حداکثر سود، تنها هدف آن است و مفید بودن کالاها برای انسان‌ها در نظر گرفته نمی‌شود، وضعیت بسیار ظالمانه‌ای حکمفرما می‌شود.

این دروغ‌ها را در عرصه‌ی سیاست به شکل بازرتری می‌توان مشاهده کرد. در سال‌های گذشته اقتضاحاتی چون ماجرای «واترگیت» و هدایت جنگ ویتنام با شعار کاذب «پیروزی قریب الوقوع» یا حقه‌بازی‌های صریح در گزارش‌های دروغ درباره‌ی حملات هوایی در این جنگ، ماجرای ۱۱ سپتامبر و دروغ بزرگ مبارزه با تروریسم و اشغال کشورهای گوناگون با این بهانه، گوشه‌ی بسیار کوچکی از این کوه یخی بزرگ ریاکاری سیاسی است که بخش اعظم آن زیر آب است و دیده نمی‌شود.

در عرصه‌ی هنر و ادبیات هم این دروغ‌گویی، به شدت حاکم است. عموم مردم غرب، حتی طبقه‌ی تحصیل کرده نیز قوه‌ی تشخیص بین هنر و ادبیات



با جواد رضویان  
از بازیگری و کارگردانی تا نقاشی کلاغ

# من، جواد و جوجه کلاغ هایم

سینا تقوی



طراح: امین علی نیا



۳۴

## قرار است بازی کنید.

وسط‌های نگارش متن بودم که احساس کردم با یکی از آنها خیلی حس خوبی دارم. مرتضی یکی از سربازان است که در میان ۲۵ بازیگر دیگر می‌تواند به هر حال پایه‌ی همکاری با بقیه باشد.

### \* نقش شما خیلی طنز آمیز است؟

اتفاقاً نه! بر عکس انتظار دیگران مرتضی در مقایسه با بقیه‌ی شخصیت‌ها کمی جدی‌تر است و همین جدیت او بوده که انگیزه‌ی انتخابش را داشتم.

\* در واقع چون همه‌ی کارگردانان به شما نقش‌های طنز آمیز پیشنهاد می‌دهند، این بار خودتان این عادت را کنار زدید؟

تا حدی بله؛ به هر حال، اکثر بازیگران دوست ندارند در یک نقش کلیشه‌شوند و به یک ژانر خاص وابسته شوند. من هم تا حدی از اینکه فقط به عنوان بازیگر طنز شناخته می‌شوم نگرانم برای همین نقش مرتضی برایم یک جور شکستن کلیشه‌هاست.

### \* شما در پاورچین و

نقطه‌چین ثابت کردید

که می‌توانید در کنار

مهران مدیری زوج

موفق باشید؛ چرا

این همکاری در

«باغ مظفر» ادامه

پیدا نکرد؟

چون آن سال نوروز با محرم مصادف شده بود قرار شد ساخت و پخش آن به بعد از این ایام موکول شود. برای همین من و محمد مسعودی نویسنده‌ی سریال کار را شروع کردیم و بعد شب‌به‌شب یک قبول کرد که سریال در نوروز ۸۶ پخش شود که البته حالا قرار است امسال (۸۷) پخش شود.

### \* از همان ابتدا بنا را گذاشته بودید که کار طنز باشد؟

بله، بیشتر یک طنز عامه‌پسند که مردم خوششان بیاید. دنبال زبان طنز خاصی نبودیم، بلکه بیشتر شکل سرگرمی و فرح‌بخش بودن مدنظرمان بود. به خصوص اینکه بیشتر روی طنز موقعیت تکیه داشتیم و اینکه در سیزده قسمت مردم را سرگرم کنیم.

### \* به هر حال فضای سربازخانه این قابلیت را دارد!

بله، داستان سریال درباره‌ی سربازانی است که در یک پادگان مرزی در جنوب غربی کشور خدمت می‌کنند. آنها برای رسیدن به مراسم نوروز و گرفتن مرخصی، لحظه‌شماری می‌کنند. روزهای پایانی سال می‌رسد، ولی انگار خبری از رفتن به مرخصی نیست. در نهایت آنها تصمیم می‌گیرند با انتخاب راه‌های مختلف فرار، ایام نوروز را در کنار خانواده‌هایشان سپری کنند. هر چند این اتفاق به میل و خواسته‌ی خودشان پیش نمی‌رود.

### \* از همان ابتدا خودتان هم می‌دانستید که

از سال ۱۳۷۳ با «لیخند سوم» به کارگردانی امیر سماواتی وارد تلویزیون شد و بعد از آن با حضور در «سیب خنده»، «مجید دل‌بندم» و «باغچه‌ی مینو» راه خودش را برای ورود به سریال‌های ۹۰ شنبی مهران مدیری، یعنی «پاورچین» و «نقطه‌چین» باز کرد. او که در «باغ مظفر» حضور نداشت، از سال ۸۳ هم با فیلم «شارلاتان» و «شاخه‌گلی برای عروس» سینما را تجربه کرد. رضویان در چند شاخه هنری فعال است و علاوه بر بازیگری در نویسندگی، تصویرگری، نقاشی و موسیقی هم سابقه‌ی خوبی دارد و علاوه بر این‌ها تجربه‌ی کارگردانی سه سریال «ژئیه‌ی بابام»، «مدار صفر درجه» و «موج» را در هم در کارنامه‌اش دارد. او این روزها منتظر پخش چهارمین سریالی که کارگردانی کرده است و به نام «قرارگاه مسکونی» ثبت شده، نشسته است.

### \* به نظر می‌آید باید از اینکه سربازتان می‌خواهد پس از یک سال توقف، در ایام نوروز پخش شود خوشحال باشید؟

به هر حال هر کارگردانی دوست داد نتیجه‌ی زحماتش را هر چه زودتر ببیند. سریال «قرارگاه مسکونی» را سال گذشته ساختم و حالا می‌خواهد پخش شود. امیدوارم امسال عید حتماً این سریال روی آنتن برود.

### \* فکر اولیه‌ی این سریال از کجا شروع شد؟

اوایل سال ۸۳ طرح این سریال تصویب شد، اما





جواد رضویان و مهران غفوریان در سریال قرارگاه مسکونی

قرار بود من در باغ مظفر باشم. حتی تست هم دادم و قرار داد هم بستیم. اما کار آقای مدیری آن قدر دیر شروع شد که من چون با یک کار سینمایی قرارداد بسته بودم نتوانستم به این سریال برسم.

**\* اصلاً آن زمان که کار طنز را شروع کردید، حس می کردید که شاخص های این نوع بازیگری در وجودتان باشد؟**

آن زمان این حس خودم نبودم و بیشتر اطرافیان به خصوص دوستانم می گفتند که قابلیت خنداندن را دارم و می توانم به قول شما شاخص های بازیگری طنز را در خودم برجسته کنم. من هم به توصیه ی آنها کارم را شروع کردم.

**\* این دوستان خودشان بازیگر بودند یا اینکه فامیل و آشنایان بودند؟**

بله، یکی از دوستانم مهران غفوریان بود که همیشه مرا به پیگیری کار بازی توصیه می کرد و خودش هم علاوه بر تشویق، از جمله فراهم آوردن زمین های بازی برای من بود. من و غفوریان هر دو هم دانشکده ای بودیم و هر دو نقاشی خوانده ایم.

**\* چقدر از این طنز در زندگی شخصی تان هم داشت؟**

من فکر می کنم طنز و خوش رویی یکی از نقاط قوت و مثبت هر کس است که حتی از طرف پیغمبر گرامی و ائمه معصومین مکرر به آن اشاره شده است، ولی نکته ی مهم این است که متأسفانه مردم ما توقع دیگری دارند.

**\* یعنی چی؟!**

مردم فکر می کنند اگر در خیابان هم مرا دیدند باید من مثل طنز پاورچین یا نقطه چین باشم، فکر می کنند باید مثل «داود بره» باشم؛ در حالی که در زندگی شخصی و مراودات اجتماعی ما می خواهیم فضایی آرام و بی دغدغه داشته باشیم. در واقع لهجه یا تیپ من در سریال، ابزار کارم است تا هنرم را نشان دهم. و بدیهی است که بعد از پایان کار، دیگر باید متعلق به خودم و خانواده ام باشم.

**\* با توجه به نقش های متفاوتی مثل «داود بره» در «پاورچین» و «شنبه در چهارخونه فکر می کنید چقدر از تیپ فاصله گرفتید و یک شخصیت خاص درست کردید؟**

شاید در سریال طنز «مجید دلبندم» من یک تیپ بودم، ولی از سریال «پاورچین» و بعد «نقطه چین» وقتی قرار شد داود بره خلق شود، دیگر تیبی در کار نبود.

ما واقعاً یک شخصیت واقعی را خلق کردیم کسی که شناسنامه ی مشخص دارد؛ یک روستایی است که به شهر آمده و حالا قرار است در فضای اجتماعی تهران تفاوت هایی را تجربه کند. این اتفاق درباره ی «شنبه» هم افتاده است. او کاملاً به شکل مشخصی یک شخصیت است و خصوصیات مشخصی دارد.

مطمئن باشید در آوردن این شخصیت ها نمی تواند کاری سطحی و در حد تیپ باشد. چرا که اینها آن قدر به طرز مشخصی بین مردم جا می افتند که نمی شود گفت من از کسی نقش هایم را تقلید کرده ام و آدمها

را در یک چارچوب مشخص دیده ام.

**\* از زمانی که نقشی به شما پیشنهاد می شود، خودتان چه روندی برای آن در نظر می گیرید تا به یک نتیجه و نقش مناسب برسید؟**

نکته ای که هست این است که در پروژه های سینمایی زمانی که نقشی پیشنهاد می شود شاید تا زمان کلید خوردن کار هشت نه ماهی فاصله بیفتد؛ برای همین بازیگر می توان برای رسیدن به آن نقش فکر کند، تلاش کند و وقت بگذارد، ولی در خصوص کارهای ۹۰ شبی که هم زمان کمی در اختیار ماست و هم سه ماه یا شش در آن نقش هستیم این فرصت اندک برای پیدا کردن نقش خیلی به من فشار می آورد، ولی وقتی خودم را رها می کنم و دیگر خودم را جواد نمی دانم، بلکه شبیه می دانم، آن وقت در قالب آن آدم زندگی می کنم.

مثل «زینال» در باغچه ی مینو یا «داود» پاورچین؛ اینها خیلی سریع اتفاق افتاد و شاید من فقط ۱۵ روز فرصت داشتیم که فیلمنامه را بخوانم و کار انتخاب کنم، ولی در تمام این فرصت ها لحظه ای را از دست نمی دادم و خودم را با نقش یکی می کردم.

**\* فکر می کنی در بازیگری الگویی خاص داشتی و داری؟**

الگو به آن معنای مرسوم که می دانید خیر! تمام تلاش من در این چند سال بازیگری ام این بوده که ارتباطی خوب و صمیمی با مردم خوبمان داشته باشم. چون فکر می کنم همین ارتباط است که کلیدهای اصلی کار را به من نشان می دهد. کلیدها و الگوی اصلی ام در کار، خود مردم هستند. رفتار آنها در زندگی معمولی شان بهترین فرصت برای به دست آوردن یک الگو است.

**\* و شاید به خاطر همین است که بازی تان به دل مردم می نشیند و مردم به راحتی با نقش های شما ارتباط برقرار می کنند!**

من سعی می کنم در کارم صادق باشم، یعنی دوست ندارم کسی از جواد رضویان دروغ ببیند و برای همین هم طنز کلامی ام به شکلی است تا به کسی بی احترامی نشود و همین طور در بازی هایم؛ دوست دارم مردم خوششان بیاید و لذت ببرند.

**\* پس فکر می کنید تا به حال از این**



دوست داشتیم جای پینوکیو بودم. چون دست آخر آدم شد.

**توانایی تان توانسته اید استفاده کنید؟!**

اصلاً این جزئی از هنر بازیگر است که برای تناسب با یک نقش و در آوردن آن، میمیک صورتش را با آن هماهنگ کند. این به مهارت بازیگر بر می گردد که با یک صورت جدی و اخمو بتواند یک نقش طنز را از کار درآورد. خود من سعی می کنم همیشه با حساسیت و تأمل زیادی روی این موضوع کار کنم و شاید به همین دلیل مردم از شخصیت هایی که خلق و بازی می کنم، خوششان می آید.

در اصل یکی از دلایلی که فکر می کنم در یک نقش دچار تکرار نشده ام، همین تمرکز روی متفاوت بازی کردن است.

**\* البته خلق این چهره ها و تیپ های مختلف هم زمان می برد؟**

بله و ما چقدر در این باره دچار کمبود وقت می شویم. مثلاً در این داستان های نود قسمتی آن قدر زمان محدود است که نمی توان روی یک میمیک خیلی فکر کرد یا آن را تغییر داد و متنوع کرد.

**\* چقدر برای نقش شنبه زحمت کشیدید؟**

با اینکه زمان خیلی کمی در اختیار ما بود و از زمان پیشنهاد و قبول نقش تا روز فیلمبرداری تنها دو هفته زمان داشتیم، ولی در این فاصله من فیلم های زیادی با این لهجه می دیدم و با آدم های زیادی که به این لهجه صحبت می کردند، حرف می زدم و با آنها مراوده داشتیم تا بتوانم نقشم را خوب در بیآورم. حتی به جرأت می توانم بگویم که کار روی نقش شنبه خیلی سخت تر از داوود بره در پاورچین بود.

**\* لهجه و ترانه های آن، کار خودت بود یا سروش صحت به شما گفته بود؟**

هم لهجه و هم ترانه ها ابداع خودم بود و فکر می کردم یک جور نوآوری در کار است که مخاطب از آن لذت می برد.

**\* از نقاشی چه خبر؟**

کم و بیش دنبال می کنم. و جوجه کلاغ هایم را فراموش نکردم.

**\* انگار قصه ی این جوجه کلاغ ها خیلی جدی شده است؟!**

قصه ای ندارد فقط تنها دلیلش علاقه ی من به جوجه کلاغ ها است.

**\* نقاشی و تصویرسازی چقدر در طراحی صحنه و بازیگری ات تأثیر داشته است؟**

خیلی! مطمئناً به هر قاب تصویری می شود با یک دید ترکیب بندی صحیح هم، نگاه کرد. حالا این نگاه می خواهد به یک بوم نقاشی باشد یا یک پلان یا یک سکانس از فیلم یا سریال.

**\* و به عنوان آخرین سؤال الان چی کار می کنی؟**

در «حنابندان» به کارگردانی قدرت الله صلح میرزایی در کنار رضا عطاران بازی خواهم کرد و در فیلم تلویزیونی همایون اسعدیان به نام «تالار سوم» نیز در کنار بهنوش بختیاری، مهران رجبی، زهره مجابی و رضا فیض نوروزی بازی می کنم.



نوروز با طعم خنده و طنز

## نوروز امسال در تسخیر سریال‌های طنز

نیره رضایی مطلق

از دیگر چهره‌های طنز این سریال رضا شفیعی جم است که به غلام ورنی معروف است؛ کسی که قرار است پولی بگیرد و جای منصور توی قبر بخوابد، ولی در لحظه‌های آخر زیر همه چیز می‌زند و دست همه را توی حنا می‌گذارد. در ضمن، حمید لولایی هم با نقش بهرام، برادر بدری در این سریال حضور دارد.

این سریال که مثل بقیه‌ی کارهای مناسبی در لحظه‌ی آخر روی آنتن خواهد رفت به کارگردانی سیروس مقدم و تهیه‌کنندگی سیدامیر سیدزاده تا پنجم فروردین فیلمبرداریش ادامه خواهد داشت. محسن تنابنده هم نویسندگی آن را بر عهده داشته است.

به هر حال، باید دید اولین کار طنز سیروس مقدم، کارگردانی که هم در ژانرهای مذهبی و هم خانوادگی فیلم و سریال ساخته است و سریال‌هایی مانند «ترگس»، «ریحانه»، «مسافر» و «پلیس جوان» را در کارنامه‌اش دارد و چند ماه پیش هم با سریال اغما شب‌های ماه رمضان را از آن خود کرده بود، آیا این بار هم می‌تواند نظر مخاطبان را جلب کند یا نه؟!

اینکه خودش را به مردن بزند و بعد از مراسم خاکسپاری یک جوری خودش را به آن سوی آب برساند تا از دست طلبکارهایی که برای سرش جایزه گذاشته‌اند خلاص شود. اول کار همه چیز خوب پیش می‌رود، ولی بعد از مدتی در نقشه‌اش تغییراتی پیش می‌آید که او را توی دردرس می‌اندازد. نمونه‌ی کوچکی از این دردسرها این است که او مجبور می‌شود ۴۸ ساعت داخل قبری که خودش نقشه‌اش را برای خود چیده بماند و تنها راه ارتباطی‌اش هم در این مدت SMS یا پیامک‌هایی است که برای دیگران می‌فرستد اما، بعد از مدتی دیگر از دست تکنولوژی هم کاری ساخته نیست و اوضاع از این هم که هست، پیچیده‌تر می‌شود.

محمدرضا شریفی‌نیا بازیگری که بارها او را در نقش‌های طنز دیده‌ایم و آخرین بار در سریال «سفر سبز» تصویرش در سریال تلویزیونی ثبت شده است، در این سریال نقش منصور سیم‌خواه را بازی می‌کند. افسانه بایگان هم در نقش بدری، همسر اول منصور و شیلا خداداد در نقش شیرین، همسر دوم منصور در این سریال حضور دارند. سروش گودرزی و حامد کمیلی هم در نقش حمید و حامد پسران منصور بازی می‌کنند که اتفاقاً همه‌ی نقشه‌ها را هم حامد طراحی کرده است و همراه نادر سلیمانی سعی دارند تا اجرایش کنند.

وقتی اسم نوروز می‌آید اولین چیزی که همه به یاد می‌آورند سریال‌های نوروزی است؛ برنامه‌هایی که حداقل دلخوشی را برای خیلی از کسانی که چشم به تلویزیون می‌دوزند تا بلکه با دیدن چند سریال طنز سرخوش شوند و روزهای شادی را در سال جدید شروع کنند به همراه دارد.

البته تلویزیون در سالی که گذشت آن قدر بامرام بود و سریال‌های خوبی بخش کرد که همه را مطمئن باشند که سال نکو از بهارش پیداست.

به همین خاطر بحث ساخت سریال‌های نوروزی از چند ماه قبل در همه‌ی شبکه‌ها شروع شده است و رقابتی میان طنزسازان و حتی بازیگران طنز به وجود آمده است؛ رقابتی که امیدواریم کمترین فایده‌اش دیدن سریال‌های خوب از پنج شبکه‌ی تلویزیونی باشد.

به هر حال دیدن اسامی هنرمندانی مانند رامبد جوان، مهران مدیری، جواد رضویان، محمدحسین لطیفی و سیروس مقدم که همه برای خود اعتباری در تلویزیون دست و پا کرده‌اند بر سر در هر کدام از این سریال‌ها، بی‌ضرر نیست.

پیامک از دیار باقی

### وقتی از آن دنیا برایتان SMS می‌رسد

تا به حال همه گونه پیامک یا SMS شنیده و دیده بودیم جز از آن دنیا و از عالم ارواح و مردها، سیروس مقدم از اواسط بهمن سریالی را با نام «پیامک از دیار باقی» کلید زده است و می‌خواهد آن را در ۱۵ قسمت چهل و پنج دقیقه‌ای روی آنتن شبکه یک بفرستد.

داستان سریال درباره‌ی فردی به نام منصور سیم‌خواه است که برای گردآوری ثروت با توسل به کارهای مختلف از مردم پول می‌گیرد، اما پس از مدتی با دستیابی به سودی سرشار تصمیم می‌گیرد از تعهدات خود سرباز زند و با همدستی اعضای خانواده‌اش به خارج از کشور فرار کند. ولی یک‌دفعه به فکر نقشه‌ی جیبی می‌افتد و آن،



نشانی

## به دنبال نشانی از تهران تا دبی

وقتی قرار است یکی از بازیگران طنز و مطرح در چندمین تجربه‌ی تلویزیونی‌اش سریالی طنز برای نوروز بسازد حتما همه منتظر دیدن آن خواهند بود. رامبد جوان چه در سریال‌هایی مثل «خانه‌ی سبز»، «همسران» و «کت جادویی» بازی کند و چه سریال‌هایی مانند «گمشده» و «مسابقه‌ی «تان و نمک» را درباره‌ی آشپزی اجرا کند و چه در برنامه‌ی «مردم ایران سلام» در کنار فرهاد آئیش به عنوان کارشناس حضور داشته باشد یا در کنار اشکان خطیبی اجرای برنامه‌ی «خانه‌ای با طرح نو» را بر عهده بگیرد باز هم نمی‌تواند رگه‌هایی از طنز و شوخ‌طبعی را در رفتارش پنهان کند.

امسال رامبد جوان سریال «نشانی» را به تهیه‌کنندگی مجید اوجی روی آنتن شبکه دو می‌فرستد. سریال را فلورا سام همسر اوجی نوشته است و داستان آن درباره‌ی دختری به نام سعیده است که در پی ورشکستگی شرکت عمه‌اش مه‌لقا که زنی است متمول و صاحب چند شرکت بزرگ در خارج از کشور به ایران باز می‌گردد تا صندوقچه‌ی عمه‌اش را که پنهان کرده پیدا کند.

رامبد جوان که از همکاری با اوجی راضی است، هم از قابلیت‌های نمایشی فیلمنامه‌ای استفاده کرده و هم با به کار بردن خلاقیت، سعی کرده سریال جذابی را روی آنتن بفرستد.

او از انتخاب بازیگری‌اش راضی است و از اینکه آنها از فیلمنامه خوششان آمده است خوشحال است. در این سریال که داود رشیدی و پروانه معصومی به عنوان پدر و مادر خانواده‌ی حمیدی حضور دارند، فقیهه سلطانی، امیرحسین صدیق و کوروش تهمانی به عنوان اعضای دیگر این خانواده حضور دارند.

همه‌ی این بازیگرها در کنار پرویز پورحسینی، فلورا سام، بروز ارجمند، مرضیه برومند و آتیه فقیه نصیری تیمی منسجم و دوست‌داشتنی تشکیل داده‌اند. به هر حال، خود رامبد جوان هم که از کم‌دیدی بودن این مجموعه خوشش آمده است با استفاده از چهره‌های آشنا که در عالم طنز جایگاه خاصی دارند می‌خواهد نوروز را برای مخاطبان تلویزیون جذاب‌تر کند.

در این میان مجید اوجی تهیه‌کننده‌ی سریال که در کارنامه‌اش کارهای پر مخاطبی چون «همسایه‌ها»، «سفر سبز» و «مشق عشق» را دارد با انتخاب دو فضای متفاوت در تهران و دبی سعی کرده قصه را پیش ببرد. او درباره‌ی انتخاب دبی به عنوان لوکیشن سریال‌ش می‌گوید که طبق فیلمنامه بخشی از قصه در این شهر اتفاق می‌افتد و ما می‌بایست برای ادامه کار به امارات می‌رفتیم.

«نشانی» سریالی است که در شبکه‌ی دو برای نوروز باید منتظرش باشید.



مرد هزار چهره

## مهران مدیری مردی با هزاران چهره

مهران مدیری نه فقط در تلویزیون که حالا در سینما هم برای خودش شهرتی دست و پا کرده است. اگر تا دیروز مهران مدیری را با «قطعه‌چین»، «پاورچین» و «باغ مظفر» می‌شناختیم و سریال‌های طنز او ۹۰ شب همه را می‌خکوب می‌کرد، حالا باید رد او را در سینما با فیلم‌هایی مثل «همیشه پای یک زن در میان است» و «دایره زنگی» به کارگردانی کمال تبریزی و پریسا بخت‌آور دنبال کنیم.

او امسال هم بعد از مدت‌ها دوری از تلویزیون با یک سریال نوروزی به تلویزیون خواهد آمد. سریال «مرد هزار چهره» همان طور که اسمش پیداست درباره‌ی فردی است که بی‌گناه به کلاهبرداری متهم می‌شود و به دلیل این اتهام هر بار درگیر ماجرابی تازه می‌شود.

این سریال که این بار به شکل اپیزودیک ساخته شده و فضای آن آپارتمانی است، تقریباً هیچ شباهتی به کارهای قبلی مدیری ندارد و در ۱۵ قسمت به تهیه‌کنندگی برادران آقاگلپان روی آنتن شبکه سه خواهد رفت.

این شبکه که چند سال گذشته با سریال «جایزه‌ی بزرگ» از همین کارگردان میهمان نوروز خانه‌ها بود حالا قصد دارد با استفاده از چهره و نبوغ مدیری در رقابت و شبکه‌ها، گوی سبقت را بگیرد و از همه جلو بزند.

نویسندگی این سریال را برادران قاسم‌خانی، یعنی محراب و پیمان قاسم‌خانی به عهده گرفته‌اند.

مثل همیشه مهران مدیری نقش اول سریال‌هایش را بازی می‌کند و این انتخاب هم شاید به این دلیل است که مدیری فعلاً همتایی برای خودش پیدا نکرده است و مثل بقیه‌ی کارهای موفق‌اش به برادران آقاگلپان اتکا کرده است.

اگر از بازیگران این مجموعه بخواهید بدانید بازیگرانی چون سیامک انصاری، جواد رضویان، هادی کاظمی، شقایق دهقان و بهنوش بختیاری در آن حضور دارند. ضمن اینکه این بار علاوه بر این بازیگران که جزء تیم‌های قبلی مدیری هستند دو بازیگر سینمایی، پژمان بازغی و علیرضا خمسه هم در این کار متفاوت حضور دارند.

به هر حال هم اسم مهران مدیری و هم حضور بازیگرانی چون رضویان و انصاری اعتباری به این سریال خواهد بخشید.

قرارگاه مسکونی

## تعطیلات نوروز در سرباز خانه

اگر دوست دارید عید سربازی بروید و از حال و هوای سربازخانه‌ها سر در بیاورید شاید مجموعه‌ی «قرارگاه مسکونی» کمی به نظر جالب بیاید. جمع شدن یک عده سرباز و نقشه کشیدن برای رفتن به مرخصی در ایام عید، موضوع جالبی است که این بار به سر جواد رضویان بازبگر زده است. البته نه اینکه این اولین تجربه کارگردانی او باشد، چرا که او قبلاً سه مجموعه‌ی طنز دیگر را هم کار کرده است، ولی این مجموعه شاید از این جهت مهم باشد که سال گذشته ساخته شده است و اصلاً قرار بود، نوروز سال ۸۶ از شبکه یک پخش شود، ولی به خاطر یک سری مشکلات، پخش آن به نوروز امسال موکول شد و البته قرار شده است این سریال از شبکه‌ی تهران پخش شود.

به هر حال، اگر به قصه‌ی آن هم علاقه‌مند باشیم بد نیست نوروز با این سریال بگذرانیم. حضور بازیگرانی مثل مهران غفوریان، یوسف تیموری، یوسف صیادی، علی صادقی، مهران جیبی و خود جواد رضویان می‌تواند تضمین‌کننده‌ی این سریال باشد.

تحقیق و نگارش «قرارگاه مسکونی» را علیرضا محمودی انجام داده و موضوع آن درباره‌ی تعدادی سرباز در یک قرارگاه است که برای تعطیلات ایام نوروز تصمیم دارند به مرخصی بروند، ولی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند که این مشکلات محور ۱۴ قسمت این سریال است.

خود رضویان که انگار از پخش شدن سریال‌ش در نوروز خوشحال به نظر می‌رسد، امیدوار است این مجموعه بتواند مخاطبان بیشتری را جلب کند. اما نکته‌ی جالب این است که خود رضویان اصلاً سربازی نرفته است و معتقد است ساختن این سریال خودش یک جور سربازی رفتن بوده است.





نگاهی به هفتمین دو سالانه نقاشی در فرهنگستان هنر صبا

# گذر فرهنگ و هنر

مریم ناگهی

خیابان شهید برادران مظفر دیگر به شنیدن صدای پای آرام هرگاه سریع هنرمندان و پیچ‌پچه‌ها و بحث‌های هنری‌شان عادت کرده است. یکی‌یکی، چندتا چندتا، دسته‌ای و گاه گروهی. گویا که خود ما هم عادت کرده‌ایم به اینکه هر یکی دو ماه یک بار شاهد بزرگ‌ترین اتفاقات هنری در این خیابان باشیم و درباره‌اش بنویسیم. اصلاً مگر می‌شود درباره‌ی مهم‌ترین و معتبرترین جشنواره‌ها و دو سالانه‌های هنری کشورمان چیزی نوشت و چیزی نگفت؛ برنامه‌هایی سراسری که اغلب در فرهنگستان هنر صبا، واقع در خیابان مظفر رخ می‌دهد و هنرمندان بسیاری را درگیر خود می‌سازد. سری به این خیابان یا بهتر بگوییم گذر فرهنگ و هنر زدیم تا درباره‌ی یکی از دوسالانه‌های مهم و معتبر کشور بنویسیم؛ هفتمین دو سالانه‌ی ملی نقاشی معاصر ایران که با همکاری معاونت هنری وزارت فرهنگ و ارشاد، موزه‌ی هنرهای معاصر تهران، سازمان زیباسازی شهر تهران، انجمن نقاشان و فرهنگستان هنر در مؤسسه فرهنگی - هنری صبا برگزار شد.

## چیستی و چرایی دو سالانه‌ها

شاید بهتر باشد قبل از پرداختن به چند و چون هفتمین دو سالانه‌ی نقاشی و حواشی آن، چند جمله‌ای درباره‌ی ماهیت دو سالانه و حتی سه سالانه‌ها یا توضیح دهیم. دوسالانه‌ها و سه سالانه‌ها نخستین بار از کشور ایتالیا آغاز شد و بعد انگلستان و سایر کشورهای اروپایی و شهرهای بزرگ‌شان شایع شد و در عین حال، هدف همگی‌شان جز سر و سامان دادن به هنر معاصر چیز دیگری نبود. این برنامه‌ها در هر بار برگزاری با شعارهای ثابت و گاه متغیر برگزار می‌شوند و در مجموع هر کدام به ارائه‌ی کارنامه‌ای از هنرهای تجسمی دو سالانه‌ی یک کشور می‌پردازند. علاوه بر ساماندهی هنر معاصر، احترام به هنرمندان پیشکسوت و توجه به هنرمندان نوبا، همچنین تأکید بر حفظ هویت سنتی و عناصر ناب تصویری در اثر، از جمله اهداف دو سالانه‌ی هفتم است که مورد نظر برگزارکنندگان این دوسالانه قرار گرفت تا هنرمندان و مشتاقان هنر در مجالسی ۳۸ روزه به تماشای چشم انداز نقاشی معاصر کشورمان بنشینند و به بررسی و کنکاش و حتی آسیب‌شناسی این رویداد هنری بپردازند. فرصتی چشم‌گیر و معتتم برای علاقه‌مندان به وادی رنگ، بوم و تصویر...

## امر خطیر قضاوت

«ایران خانه ما» اندیشه روشنایی و تاریکی در فرهنگ ایرانی» و «آزاد» سه بخش هفتمین دو سالانه در گروه سنی زیر ۴۰ سال و بالای ۴۰ سال بود که بیش از ۶۰ اثر نقاشی را به رقابت با یکدیگر دعوت کرده بود.

ایران درودی، زهرا رهنورد، احمد وکیلی، جلال شباهنگی، عبدالحمید قدیریان، ابوالقاسم سعیدی و محمدعلی ترقی‌جاه داوران این دو سالانه بودند که مسئولیت دشوار قضاوت و داوری آثار بر عهده‌شان بود.

دکتر حبیب‌الله آیت‌اللهی، دبیر دو سالانه‌ی هفتم درباره‌ی کیفیت آثار شرکت‌کننده در این جشنواره‌ی سراسری گفت: «اعضای هیأت انتخاب و داوری، همگی بر این اعتقاد بودند که کیفیت آثار هنرمندان معاصر ایرانی در مقایسه با آثار هنرمندان دیگر کشورهای دنیا بالاتر بود و ما در این دوسالانه نقاشی‌هایی را مشاهده کردیم که در حد و اندازه‌ی آثار استادان نقاش اروپایی و غربی بود.»

در این دوسالانه نیز به خاطر محدودیت فضا، ناگزیر تعداد بسیاری از آثار هنرمندان شرکت‌کننده کنار گذاشته شد. آثاری که از بسیاری آثار هنرمندان کشورهای همسایه جلوتر بود. آیت‌اللهی با بی‌نظیر دانستن این نمایشگاه اضافه کرد: «به یقین اگر نقاشان ما این روند را ادامه دهند، افتخار گذشته‌ی هنر ایرانی دوباره به کشور ایران باز می‌گردد و آینده‌ای درخشان در راه خواهد بود.»

به تماشای سوگند و به آغاز...

نگارخانه ممیز مثل همیشه اولین گالری مؤسسه‌ی فرهنگی صباست که به چشم‌کنجاکو بازدیدکنندگان می‌آید. این نگارخانه که در مقایسه با دیگر نگارخانه‌های فرهنگستان صبا فضای

محدودتر و کوچک‌تری دارد، در این دوسالانه به نمایش آثار هنرمندان فقید اختصاص پیدا کرده است.

هنرمندان نام‌آشنایی چون ژازه طباطبایی که اتفاقاً شروع این بخش با آثار این هنرمند توانمند است که در سال ۸۶ به دیار باقی شتافت و جامعه‌ی هنری را در غم فقدانش به ماتم و سوگ نشانند.

در این بخش تماشای آثار حرفه‌ای در عین لذتی که به بازدیدکننده می‌دهد برای لحظاتی او را نیز متأثر می‌کند. نگاهی به شناسنامه خالق اثر و زمزمه‌ی نام هنرمندانی که دیگر در میان ما نیستند، بیش از هر چیز در این نگارخانه بر مخاطبان اثرگذار است و به نوعی سیر تاریخ معاصر هنر نقاشی ایران محسوب می‌شود که در بر گیرنده‌ی بهترین آثار هنرمندان بزرگ و برجسته کشورمان است. هنرمندانی چون ژازه طباطبایی، حسن اسماعیل‌زاده، فریدون مام‌بیگی، علیرضا اسپهبد، منوچهر یکتایی، جواد حمیدی، چنگیز شهبوق، جعفر روحبخش، منصور قندریز و بالاخره سهراب سپهری شاعر نقاش پیشه‌مان که تابلویی از آثارش در این گالری خودنمایی می‌کند و با تماشایش بی‌مقدمه قطعه‌ای از شعر زیبایش مدام در ذهن تکرار می‌شود:

«به تماشا سوگند و به آغاز کلام... واژه‌های در قفس است...»

آثار در این گالری به قدری مسحورکننده است که نمی‌توان به راحتی دل از خطوط و نقش و نگار تک‌تک‌شان بر گرفت تا به دیگر نگارخانه‌ها سری کشید ولی به هر حال کنجاکوی برای تماشای دیگر آثار شرکت‌کننده تو را به سمت نگارخانه خیال هدایت می‌کند...



گذرگاه فرهنگ و هنر، محلی است برای بحث، نقد و رفت و آمد دانشجویان و علاقه مندان.

## پایین ترین و بالاترین

بعد از سیر و سیاحت در لابه‌لای تابلوهایی که در نگارخانه‌ی خیال چشم‌نوازی می‌کنند، نگارخانه‌ی آینه با نمایش بخش آزاد به پیشواز از مخاطبان می‌آید. بازدیدکنندگان اغلب یا هنرمندان یا استاد یا دانشجوی رشته‌ی هنر که به صورت انفرادی یا گروهی به تماشای توان و بضاعت هنرمندان کشور خود آمده‌اند. در این تالار علاوه بر تابلوهای نقاشی، آثار چیدمان و چندرسانه‌ای یا «مولتی مدیا» نیز دیده می‌شود. نمونه‌اش اثر چند رسانه‌ای احمد نادعلیان که طنین موسیقی خاصی در آن استفاده شده است که مسافت بسیاری نیز شنیده می‌شود و نمی‌توان از آن تأثیر آن بر ذهن مخاطب به سادگی گذشت. نگارخانه‌ی خیال شرقی نیز به نمایش بخش آزاد اختصاص یافته است و بر سنگفرش این مکان هنری قدم‌های بازدیدکنندگان بسیاری در تکاپوی تماشای دیده می‌شوند. اما در پایین‌ترین فضای جذاب و چند طبقه‌ای نگارخانه‌های

## در جستجوی هویت

لذت تماشای آثار استادان و بزرگان نقاشی کشورمان انکارناپذیر است و به جرأت می‌توان گفت فراتر از یک تماشا و لذت صرف، سیر و سیاحت در تجارب چندین و چند ساله‌ی آنان چیزی نیست که به راحتی بتوان درباره‌اش نوشت و حق مطلب را ادا کرد. در عین حال، نمی‌توان به سادگی چشم بر دیگر آثار به نمایش گذاشته‌شده در دو سالانه‌ی هفتم که در همسایگی همین تابلوهای پر تکنیک جا گرفته‌اند بست و چیز نگفت. آثار متنوع دیگری که به جوانان نقاش کشورمان تعلق دارد و به خوبی گویای قدرت و توانایی آنها در به کار بردن تکنیک‌ها و آموخته‌هایشان دارد.

آثاری که به گفته‌ی داوران و استادان نقاشی پیشرفت‌های خیلی خوبی داشته و گاه با وجود جوان بودن خالقان آنها، در حد استادی به تصویر کشیده شده‌اند و به خوبی نشان‌دهنده‌ی تلاش آنها برای دست‌یابی به تکنیک‌های جدید دارد. با این وجود با تماشای این آثار می‌توان به آسیب‌شناسی نتیجه‌ی تلاش دو ساله‌ی این هنرمندان جوان نیز پرداخت که به اعتقاد اعضای هیئت انتخاب داورى عدم توجه به هویت ملی در این آثار مشهود است یا اگر به این مهم پرداخته شده به لحاظ هنری کارهای چندان پخته‌ای از آب در نیامده است. اما، با این همه کارهای خوب و تحسین برانگیز در میان این آثار نیز کم نیستند و در یک کنکاش نیز با تابلوهایی نیز روبه‌رو می‌شویم که چشمگیرند و حرفی برای گفتن دارند. گذشته از همه‌ی اینها در دو سالانه‌ی هفتم با تماشای آثار بزرگان و هنرمندان جوان که اغلب سن و سالی پایین‌تر از ۳۰ سال دارند، نمی‌توان از یک نکته به راحتی گذشت؛ موضوعی که اعتقاد منتقدان و داوران این دو سالانه نیز هست و آن ضعف سیستم آموزشی ما در مراکز و مؤسسات هنری است که به درستی و آن گونه که باید به هنرمند کنجکاو، عجول و جستجوگر جوان ارائه نشده است. این مقوله خود جای بحث بسیار دارد که شاید در مجال اندک ما ننگند؛ محث آسیب‌شناسی که با پرداختن به آن شاید بتوان به بازنگری و سر و سامان بخشیدن به سیستم آموزشی هنر در دانشگاه‌ها، هنرستان و مؤسسات و مراکز آموزشی رسید تا در دو سالانه‌های بعد که چشم انداز نقاشی معاصر کشورمان در یک مجال چند هفته‌ای به دنیا معرفی شود، شاهد تحولات و اتفاقات خوبی در نمایش یک هنر ناب ایرانی باشیم و نه تقلید صرف و چشم‌پسته از آسترها و آثار غربی و اروپایی.

## پرواز تخیل در فضای خیال

بخش مدعوان در تالارهای وسیع نگارخانه‌ی خیال به نمایش گذاشته شده است. آثار این بخش تلفیقی است از تابلوهای خلق شده استادان نقاشی و آثار هنرمندان جوان و کم‌سن و سال که در مقایسه با تجربه‌ی استادان در ابتدای راهند و به تجارب بیشتر بصری نیازمند. در یک نگاه کلی، حتی اگر بازدیدکننده، خود هنرمند و نقاش نباشد و تنها برای لذت بردن از تماشای آثار به چنین فضایی قدم گذارد به خوبی می‌تواند کارهای خوب و تکنیک بزرگان نقاشی را از دیگر کارها تمیز دهد. تابلوهایی که در پس تصاویر، تکنیک و رنگ‌هایشان اندیشه‌های نهفته است و حرفی برای گفتن دارند.

در این بخش آثار استادان هنرمند اعتبار دیگری به فضای نگارخانه‌ی خیال بخشیده است. شاید کمتر کسی باشد که وادی نقاشی سیر کند و با نام آثار این بزرگان آشنا نباشد؛ «مجموعه‌ی حافظ» فرح اصولی، آثار خاصی در قطع بسیار بزرگ «آنه محمد تاتاری»، تابلوهای اسرارآمیز و خیال‌انگیز «ایران درودی» و کارهای قوی و ناب «کاظم چلیپا»، «مینو اسعدی»، «ناصر آراسته»، «محمود جواد پور»، «احمد اسفندیاری»، «رضا بانگیز»، «منصوره حسینی»، «حسین محجوبی»، «همایون سلیمی»، «رضا درخشانی»، «محمدعلی ترقی‌جاه» که از بزرگان نقاش معاصر کشورمان محسوب می‌شوند و آثارشان خود به تنهایی همچون یک کلاس آموزش برای دانشجویان و هنرجویان رشته‌ی نقاشی مفید و تأثیرگذار است.

به راستی که نام با مسمایی دارد این نگارخانه‌ی خیال که با فضای خیال‌انگیز و ناب آثار، تخیل را به اوج، پرواز می‌دهد؛ در فضایی ک رنگ، نقش و بوم بی‌صدا با مخاطب سخن می‌گوید و او را برای لحظه‌ای در مقابل خود می‌خکوب می‌کند.



مؤسسه‌ی فرهنگی هنری صبا، می‌توان به تماشای آثار هنرمندان بخش بالای ۴۰ سال نشست که انصافاً تابلوهای گیرا و با تکنیکی در این گالری، مخاطبان را به تعمق وا می‌دارد و...

و بالاخره در آخرین و بالاترین فضای مجموعه‌ی صبا بخش مقاومت دو سالانه در نگارخانه ملی ایران رخ می‌نمایند و حسن ختامی است برای دیدگان تماشاگرانی که با وجود خستگی ناشی از جستجو در تالارهای وسیع و تماشای نتیجه‌ی دو ساله‌ی هنرمندان جوان و پیشکسوت، همچنان کنجکاوانه این بخش را نیز از نظر می‌گذرانند. در بخش موضوعی مقاومت هم در کنار آثاری که اغلب گویای مقاومت مردمان فلسطین است چند اثر چیدمان نیز دیده می‌شود که شاید به دلیل کم بودن تعدادشان چشم‌گیرند و باعث جلب نگاه مخاطبان به خود می‌شوند.

هفتمین دو سالانه‌ی نقاشی نیز با همه‌ی نقاط مثبت و منفی‌اش بعد از سپری کردن روزهای پر مخاطب به کار خود پایان داد و به خاطره و تاریخ هنر تجسمی کشورمان پیوست و تا دو سال دیگر این دفتر پر نقش و نگار به روی مخاطبانش بسته شد.



از راست به چپ: تمبرهایی که کشورهای شوروی سابق، تونس و لهستان در بزرگداشت ابوعلی سینا منتشر کردند و تمبری که الجزایر به مناسبت هزارمین سالگرد تولد این دانشمند بزرگ ایرانی منتشر کرده است.

# ابن سینا ایرانی است!

علی ظریف ابن کاظم

(شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا)، ابن سینا یا پور سینا (۹۸۰ تا ۱۰۳۷) دانشمند، فیلسوف و پزشکی ایرانی و مسلمان بود. وی ۴۵۰ کتاب در زمینه‌های گوناگون نوشته است که تعداد زیادی از آنها درباره‌ی پزشکی و فلسفه است. کتاب‌های معروف او کتاب قانون و منطق در پزشکی و شفا در فلسفه است. ابوعلی سینا را باید جانشین بزرگ فارابی و شاید بزرگ‌ترین نماینده‌ی حکمت در تمدن اسلامی برشمرد. اهمیت



وی در تاریخ فلسفه‌ی اسلامی بسیار است، زیرا تا عهد او هیچ یک از حکمای مسلمانان نتوانسته بودند تمامی اجزای فلسفه را که در آن روزگار حکم دانشنامه‌ای از هم‌هی علوم معقول را داشت در کتب متعدد و با سبکی روشن مورد بحث و تحقیق قرار دهند و ابوعلی سینا نخستین و بزرگ‌ترین کسی است که از عهده‌ی این کار بر آمد.

وی شاگردان دانشمند و کارآمدی مانند ابوعبید جوزجانی، ابوالحسن بهمنیار، ابومصور طاهر اصفهانی و ابوعبدا... محمدبن احمد المعصومی را که هر یک از ناموران روزگار شدند را تربیت کرد.

نام پدر او عبدا... و نام مادر ایشان ستاره بود. وی در ماه صفر سال ۳۷۵ هـ ق متولد شد. نام او را حسین گذاشتند. چندی بعد از تولد او پدرش به بخارا نقل مکان کرد و او را به آموزگاران سپرد تا قرآن و ادب بیاموزد. دهمین سال عمرش را به پایان می‌برد که در قرآن و ادب تبحر پیدا کرده بود؛ آنچنان که آموزگاران از دانسته‌های او شگفت زده می‌شدند.

بوعلی می‌گوید: «در آن هنگام مردی به نام ابوعبدا... به بخارا آمد. او از دانش‌های آموزگار خود چیزهایی می‌دانست. پدرم او را به خانه آورد تا شاید بتوانم از وی دانش بیشتری بیاموزم. وقتی که ناتلی به خانه‌ی ما آمد، من نزد آموزگاری به نام اسماعیل زاهد، فقه می‌آموختم و بهترین شاگرد او بودم و در بحث و جدل که شیوه‌ی دانشمندان آن زمان بود تخصص داشتم.

ناتلی به من منطق و هندسه آموخت و چون مرا در دانش‌اندوزی بسیار توانا دید به پدرم سفارش کرد به جز دانش‌آموزی و کسب علم، به کاری دیگر وادارم نسازد و به من تأکید کرد که جز دانش‌آموزی شغلی دیگر برنگزینم. من اندیشه‌ی خود را به آنچه ناتلی می‌گفت می‌گماشتم و در ذهن به بررسی آن می‌پرداختم و آن را روشن‌تر و بهتر از آنچه استادم بود، فرا می‌گرفتم تا آنکه منطق را نزد او به پایان رساندم و در این فن بر استادم برتری یافتم. بعد از رفتن استادم از بخارا، من به تحصیل در علم طب پرداختم و از آنجا که علم طب از علوم مشکل به شمار نمی‌رفت، در کوتاه‌ترین زمان در این رشته موفقیت‌های بزرگی به دست آوردم تا آنجا که دانشمندان بزرگ علم طب به من روی آوردند و در نزد من به تحصیل اشتغال ورزیدند. دوباره به مطالعه در باب فلسفه و منطق پرداختم. در این مدت کمتر شبی سپری شد که به بیداری نگذرانده باشم و کمتر روزی گذشت که جز به مطالعه به کار دیگری دست زده باشم. بعد به الهیات روی آوردم و به کتاب «مابعدالطبیعیه‌ی» ارسطو اشتغال ورزیدم. من این کتاب را تا چهار بار خواندم تا جایی که آن را حفظ شده بودم، ولی به حقیقت آن بی‌نبرده بودم. من از خویشتن ناامید می‌شدم و می‌گفتم مرا در این دانش راهی نیست... یک روز عصر از بازار کتاب‌فروشان

می‌گذشتم. کتابفروش دوره‌گردی کتابی را در دست داشت و به دنبال خریدار می‌گشت و به من الحاح کرد که آن را حتماً بخرم و من آن را خریدم؛ «اغراض مابعدالطبیعیه» نوشته‌ی «ابونصر فارابی». هنگامی که به خانه رسیدم بی‌درنگ به خواندن آن پرداختم و به حقیقت مابعدالطبیعیه که همه‌ی آن را از برداشتم بی‌بردم و دشواری‌های آن بر من آسان گشت. فردای آن روز برای سپاس خداوند که در حل این مشکل مرا یاری فرمود، صدقه‌ی فراوانی به درماندگان دادم. در این موقع ۱۷ سالگی را پشت سر گذاشته بودم.»

## آثار بوعلی سینا:

فلسفه: ۱- شفا ۲- نجات ۳- الاشارات و التنبیهات ریاضیات: ۱- زاویه، ۲- اقلیدس، ۳- الارتماتیکی ۴- علم هیئت ۵- المجسطی ۶- جامع البدایع طبیعی: ۱- ابطال احکام النجوم ۲- فضا ۳- النبات و الحيوان ۴- الاجرام العلویة و اسباب البراق و الرعد پزشکی: ۱- قانون ۲- الادویة القلبیه ۳- قولنج ۴- سیاسة البدن و فضائل الشرب ۵- تشریح الاعضاء ۶- الاغذیه و الادویة ۷- القصد ۸- دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیة کتاب قانون یک دایرةالمعارف پزشکی است که در آن تمامی مبانی اصلی طب سنتی مورد بحث قرار گرفته است. ایشان در زمینه‌ی موسیقی و شعر نیز کتاب‌هایی دارند.

شهید آیت... مرتضی مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» درباره‌ی بوعلی می‌گوید: «بوعلی حسین ابن عبدا... ابن سینا، اعجوبه‌ی دهر و نادره‌ی روزگار، شناختش یک عمر و شناساندنش کتابی بسیار قطور می‌خواهد.»

حال یک سؤال: اصلاً چرا باید بوعلی را بشناسیم؟ باید بشناسیم زیرا ما ایرانی هستیم و او هم یک ایرانی است و این باعث افتخار ما است. باید او را بشناسیم تا بعضی از کشورها که عمر برخی از آنها به ۲۰۰ سال هم نمی‌رسد، بوعلی یا هر دانشمند، شاعر و ... را از آن خود ندانند و فکر نکنند که تمدن و فرهنگ هم مثل جزیره‌های مصنوعی در چند ماه، قابل ساخت است.

عوض کردن ملیت مفاخر ایران هم بازی جدیدی است! یک بار می‌خواهند خلیج فارس را عربی کنند؛ حتماً بار دیگر با اعتماد به نفس می‌گویند هخامنشیان هم عرب بوده‌اند!

اینها همه به ما هشدار می‌دهند. پس مسئولان امر که در صدر مسائل فرهنگی ایران هستند و در پی مقابله با تهاجم فرهنگی هستند، باید به تمدن شکوهمند ایران اهمیت بیشتر بدهند و در شناساندن و معرفی دانشمندیانی چون بوعلی و... تلاشی بی‌وقفه نمایند تا الگوی فرهنگی جوانان ما به جای غرب، وطن عزیزمان، ایران باشد.



ابزار باقی مانده از پزشکی آن روزگار و همچنین مینیاتوری که شیوه‌ی پزشکی و معاینه‌ی بیماران را در آن زمان نشان می‌دهد.

ما هم مثل شما خیلی مشتاق بودیم تا نمونه ای از کارهای آقای اکبری را منتشر کنیم اما متأسفانه به دلیل مسائل امنیتی طرح، این کار مقدور نبود.



گفت و گو با یک مخترع

# خ مثل خلاقیت

سعیده موسوی



«همسر من دبیر ادبیات فارسی است. پسری ناز تپلی هم داریم به نام محمد. با آن که بازی‌ها و کودکی‌هایش را دارد اما بسیار خلاق و دارای قدرت انطباق مفاهیم است. در کتابخانه‌اش صد جلد کتاب دارد. اکنون هر دو مشغول حفظ قرآن هستیم. محمد به شنا و تیراندازی خیلی علاقه دارد و خیلی خوب این دو را یاد گرفته است.»

اکبری در مورد جانباز شدنش می‌گوید: «اولین بار سال ۶۱ به جبهه رفتم. آن موقع خیلی جوان بودم و مو توی صورت‌م نبود. بعد از آن هم ده بار اعزام شدم. سال ۶۶ در یک منطقه برون مرزی در عملیات «ماووت» که بعدها فتح ۵ نام گرفت با بمب خوشه‌ای مجروح شدم.»

از او در مورد برنامه‌های آینده‌اش سؤال می‌کنم. «آینده دست خداست ما وظیفه داریم به تعهدات خود در مقابل خانواده و جامعه عمل کنیم. البته به فکر یک اختراع جدید هستیم. جرقه‌هایی در ذهنم زده شده. در زمینه روان‌خوانی قرآن و موضوعات دیگر نوشته‌هایی دارم که دوست دارم به چاپ برسانم. می‌خواهم یک مؤسسه فرهنگی پژوهشی ویژه کودکان تأسیس کنم و در این راستا اقدام‌هایی نیز برداشته‌ام.»

از اکبری می‌خواهم با یک کلام زیبا گفت و گویمان را به پایان برساند. «هر کلامی به جز کلام خدا و معصومین دارای نقص یا قابل نقد است. دوست دارم از قول قرآن بگویم: لبس للانسان الا ما سعی.»

\*\*\*

شرکت‌ها و کارخانه‌های اسلحه‌سازی به ویژه در کشورهای پیشرفته هر ساله محصولات مدرنی را به تولید می‌رسانند. برخی از این سلاح‌ها در نمایشگاه‌ها به نمایش گذاشته می‌شوند و برخی هم که سری یا ویژه مأموریت‌های خاص هستند و حسابشان جداست.

برای نمونه به تعدادی از اسلحه‌های پیشرفته روز دنیا اشاره کرده‌ایم:

\* اسلحه M۷۲A۱ که بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین اسلحه دوربین‌دار جهان است. وزن آن ۱۵ کیلوگرم است. در هر خشاب ۱۰ فشنگ جای می‌گیرد. هم می‌تواند سربازان پیاده را شکار کند و هم سربازانی را که با خیال راحت داخل یک نفر بر زرهی شسته‌اند این اسلحه می‌تواند سربازان دشمن را از فاصله ۱۸۰۰ متری هدف قرار دهد.

\* VSSK اسلحه دوربین‌دار مخصوص کالیبر بزرگ ساخت کشور روسیه است و اولین بار سال ۲۰۰۵ در نمایشگاه سلاح مسکو به نمایش در آمد. فقط توسط نیروهای مخصوص FSB (سازمان امنیت فدرال روسیه یا همان KGB سابق) استفاده می‌شود و کاربرد آن هم در عملیات‌های ضد تروریستی و ضدجنایی مهم است. وزن آن ۷ کیلوگرم و دارای دوربین و صدا خفه‌کن می‌باشد.

پای تلویزیون می‌نشینی و می‌بینی که در اخبار و سایر گزارش‌ها سربازان آمریکایی چند سالی است همسایه بغلی را اشغال کرده‌اند. آنچه توجه مرا جلب کرده اسلحه‌های سبک و راحتی است که در دست دارند و لباس‌های مجهز که می‌گویند داخلش سیستم تنظیم‌کننده گرما و سرما دارد. آنها تر و فرز و چابک در خیابان‌ها قدم می‌زنند و می‌جنگند و امنیت برقرار می‌کنند!!

اما وقتی تلویزیون صحنه‌های دفاع مقدس ما را نشان می‌دهد بچه‌های ما اسلحه‌های سنگین در دست دارند و...

اما حالا یکی از همان بچه‌های دوران جنگ و جبهه خلاقیت به خرج داده و اسلحه‌ای اختراع کرده که در نوع خود بی‌نظیر است.

جانباز غلامرضا اکبری متولد سال ۱۳۴۹ در یکی از روزهای شلوغ آخر سال مهربانان می‌شود. عاشق ریاضی و علوم پایه است و یک عالمه اطلاعات در زمینه اسلحه دارد. به قول خودش به مقوله‌ی سلاح خیلی علاقه‌مند است.

خوب یکی ماشین دوست دارد یکی هواپیما و حالا به اسکالری دارد که یک نفر هم به اسلحه علاقه داشته باشد و روی آن کار و تحقیق کند؟! البته بیشتر وقتش صرف هزینه‌های فرهنگی و پژوهشی می‌شود مثلاً مقالاتی در زمینه‌ی هندسه به انجمن ریاضی نوشته و کتابی با عنوان «نگرش بر منابع طبیعی از دیدگاه ارزشی اسلام» که توسط وزارت جهاد و سازمان جنگل‌ها به چاپ رسیده، سال ۷۰ هم در سیمای لرستان برنامه تدریس قرآن ویژه کودکان از او پخش شده که کلی مخاطب داشته است.

در مورد اختراعاتش می‌گوید: «در رابطه با اسلحه سه نکته خیلی مهم است طراحی اسلحه، تکنیک ساخت و مقاومت لوله در برابر انفجار. این اسلحه طراحی زیبا و مکانیسمی منحصر به فرد دارد و عملکردش بسیار خوب و دقیق و کاربردش در بخش دفاعی است. البته کاربرد خصوصی در جامعه ندارد. حدود دو سال روی آن کار کرده‌ام و هم اکنون با مراجع ذیصلاح در ارتباط هستیم.»

هنگامی که از او می‌پرسم از کدامیک از مخترعان بیشتر تأثیر گرفته می‌گوید: «خلاقیت الگوبرداری نیست. هر کس تلاش کند و به خودباوری برسد حتماً خروجی محصول خواهد داشت. البته توفیق فقط از جانب خداست. اگر به باور توانستن دست پیدا کنیم هر کاری می‌توانیم انجام دهیم. ما فقط کار خدایی نمی‌توانیم انجام بدهیم کار بنده‌ای هر چه باشد حتی رفتن به ماه یا کرات دیگر می‌توانیم.»

اکبری علاقه خاصی به مطالعه دارد. روزانه حداقل دو ساعت مطالعه می‌کند. او می‌گوید که مطالعه در خانواده‌اش یک اصل نهادینه شده است و آنها اصلاً وقت تلف شده ندارند.

از او می‌خواهم ما را با خانواده‌اش آشنا کند:



## آزادی بدون سوت ایرانی

آخرین روز دی ماه ۱۳۷۳ هیچ مناسبت خاصی را به ذهن شما راه ندهد، شاید هم روزی بوده مثل همه‌ی روزهای دیگر، اما برای اهالی ورزش به خصوص فوتبالی‌ها، یک روز فراموش‌نشده بود. از چند روز و شاید چند هفته پیشتر حرف و حدیث‌ها شروع شد، رسانه‌ها خودشان را آماده‌ی روز بزرگ کردند. جوان‌ها در شهرستان‌ها بلیت‌های اتوبوس‌شان را رزرو کردند، شبشان را روی چمن‌ها به صبح رساندند تا برسند به روز مسابقه‌ی دو تیم پرسپولیس و استقلال؛ روز بزرگ فرا رسیده بود. احمد ابراهیم‌پور سوت آغاز بازی را به صدا در آورد، مثل همه‌ی مسابقات دو تیم تا پیش از آن، ده دقیقه اول همه و همه، حتی با تجربه‌ها و آنهایی که چندمین دربی‌شان را پشت سر می‌گذاشتند اسیر جو بازی بزرگ و ۱۰۰ هزار جفت چشمی بودند که به ریزترین حرکت‌هایشان چشم دوخته و صدهزار حنجره‌ای که فریاد می‌زدند. اولین جرقه‌های ناکوک بودن ساز بازی در دقیقه‌ی ۱۰ زده شد. مدافعان استقلال روی یکی

از بازیکنان حریف پشت محوطه‌ی جریمه مرتکب خطا شدند. احمد ابراهیم‌پور سوت زدن یک ضربه‌ی ایستگاهی داد. او به فرشاد پیوس که پشت ضربه ایستاده بود تذکر داد که منتظر سوت او باشد و بعد از به صدا در آمدن سوت ضربه را بزند در حالی که به گفته‌ی ابراهیم‌پور: «فرشاد بدون توجه به حرف من ضربه را زد و توپ هم گل شد؛ من هم دستور تکرار ضربه را دادم و این بار ضربه‌ی ایستگاهی پرسپولیس‌ها گل نشد.»

این جرقه‌ای بود در انبار باروت؛ پرسپولیس‌ها و هواداران‌شان احساس می‌کردند که در حقشان اجحاف شده است. هر چند فرشاد پیوس و داداش‌زاده برای پرسپولیس گل‌زنی کردند، ولی استقلال‌ها توانستند بازی را به تساوی بکشند. همه به خصوص طرفداران پرسپولیس از وضعیت ناراضی بودند و هنگامی که ابراهیم‌پور کارت قرمز رضا شاهرودی را از زمین اخراج کرد این نارضایتی به اوج خود رسید. جریان برتری پرسپولیس‌ها در این بازی ناگهان وارونه شد و درست در وقتی که

بازی به دقیقه‌ی پایانی خود نزدیک می‌شد ناگهان امیر قلعه‌نویی و مجتبی محرمی با هم درگیر شدند. این درگیری بازی را به تشنج کشاند و کنترل بازی از دست همه خارج شده بود. تماشاگران ناراضی، خودشان را به زمین چمن رساندند تا به این ترتیب احمد ابراهیم‌پور نتواند حتی سوت پایان بازی را هم به صدا در بیاورد.

بازی نیمه تمام به حال خود رها شد. دقیقه‌ی زیادی طول کشید تا غائله به پایان برسد. فدراسیون فوتبال چند روز بعد در حکمی نتیجه‌ی بازی را ۳ بر صفر به سود استقلال اعلام کرد.

جنگال و آشوب تنها عارضه‌ی مسابقه‌ی دی ماه ۷۳ نبود، بلکه این مسابقه و جنگال‌های ناشی از آن باعث شد تا آن مسابقه آخرین دربی تا امروز باشد که یک داور ایرانی مسابقه‌ی قرمز و آبی را سوت زده است و حالا ۱۳ سال از آخرین روزی که یک داور ایرانی مسابقه داخلی را سوت زده است

## تغییر جهت خیابان فدراسیون فوتبال

هتل استقلال لم بدهد و تیم ملی را چشم بسته ارنج کند. می‌شود با کمتر از ۱۰ درصد و با یکی از چند ده مربی وطنی همین کار را انجام داد.

\*\*\*

پنج گزینه مطرح شدند. بندگان خدا برنامه نوشتند، آمدند و رفتند. جلسه‌های سنگین برگزار کردند، به دلشان صابون زدند و منتظر اعلام رسمی که یک سور حسابی به فامیل، دوست و آشنا بدهند. همه چشم انتظار بودند؛ به خصوص افشین قطبی که چند خبرگزاری حتی اعلام سرمربی‌گری او را پیش از تأیید رسمی فدراسیون روی سایت گذاشتند. قطبی اما به گفته‌ی خودش تا عصر روز سرنوشت هم منتظر تماس تلفنی فدراسیون باقی مانده بود؛ هر چند چهار نفر دیگر هم در همین انتظار به سر می‌بردند اما، ناگهان...

\*\*\*

خبر مثل توپ ترکید! اس‌ام‌اس‌ها ارسال شد.

همه حساس شده بودیم؛ چه ورزشی و چه غیرورزشی نسبت به قضیه‌ای به اسم انتخاب سرمربی تیم ملی کلمنته که آن جور آمد و آن جور هم رفت. آمد و شدی که همه از زیر و بم آن باخبر هستند و آخر سر، تنها یک مشت عکس یادگاری مدیران ورزشی ما ماند با جناب کلمنته.

وقت تنگ بود و تنها راه، رضایت و بسنده کردن به مربی‌های وطنی. از همان روز اول گفته بودیم که قرعه‌ی آسانی داریم، گروه ما آن قدر راحت بود که در تهران توانستیم یک امتیاز از سوریه بگیریم. حالا با توجه به اینکه از گروه ما دو تیم به مرحله‌ی بعد صعود خواهند کرد و اینکه اگر بخواهیم از هر بازی یک امتیاز بگیریم سر جمع با ۶ امتیاز این احتمال قوی وجود دارد که ما به مرحله‌ی بعد صعود کنیم. پس چه کاری است که چند میلیون یورو به یک مربی مو بور و چشم آبی بدهیم که هر چند ماه یک بار بیاید، آب پرتقال بخورد و در لابی

همه‌ی ما هنگامی که در تاکسی می‌نشینیم و شروع به غرغر می‌کنیم، غرغرهایی از این دست که: «آقا! هیچ چیزی مشخص نیست. شب می‌خوابی، صبح بیدار می‌شوی و بعد می‌بینی یک تابلو زده‌اند و جهت خیابان محل سکونتتان تغییر کرده و...»

این عادت ماست که همه‌ی مسائل ریز و درشت زندگی‌مان را در تاکسی به بحث بنشینیم. حالا فکر کنید این بحث هم یک بحث تاکسی‌مدارانه از نوع ورزشی‌اش باشد.

\*\*\*





تمبر یادبود علی دایی که توسط شرکت پست جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است.

## رفتارشناسی یک دایی

یکدنگی در او دیده می‌شود. اما انتخاب جوان افتخار آفرین ۳۹ ساله - جوان در بُعد مربیگری - کشورمان می‌تواند نویدبخش راه جدیدی باشد برای فوتبال ما. در اروپا این مسیر طی شده است و حالا دیگر در ایران هم نباید تنها شاهد این باشیم که روی نیمکت تیم ملی کشورمان حتماً باید یک شخص بالای ۶۰ سال مربیگری کند. علم، تجربه و انرژی، فوتبال امروز دنیا را پیش می‌برد.

علی دایی در یک نگاه متولد اول فروردین ۱۳۴۸ در بيله‌سوار اردبیل لیسانس متالوژی از دانشگاه شریف و فوق لیسانس تربیت بدنی.

باشگاه‌ها: استقلال اردبیل - تاکسیرانی - بانک تجارت - پرسپولیس - السد قطر - آرمنیا بيله‌فلد آلمان - بایرن مونیخ آلمان - هرتابرلین آلمان - الشباب امارات - صبا باتری - سایپا.

افتخارات باشگاهی: دو دوره قهرمانی جام آزادگان با پرسپولیس در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵، قهرمانی بوندس لیگا با بایرن مونیخ ۷۸ - ۱۳۷۷، قهرمانی جام حذفی و سوپر جام ایران با صبا باتری ۸۴ - ۱۳۸۳ و قهرمانی لیگ برتر با سایپا ۸۶ - ۱۳۸۵.

افتخارات ملی: مقام سوم جام ملت‌های ۱۹۹۶، صعود به جام جهانی ۱۹۹۸، قهرمانی بازی‌های آسیایی بانکوک ۱۹۹۸، قهرمانی بازی‌های آسیایی پوسان ۱۳۸۱، مقام سوم جام ملت‌های آسیا ۲۰۰۴، مقام سوم جام جهانی ۲۰۰۶.

افتخارات فردی:  
برترین گلزن ملی دنیا با ۱۰۹ گل، ۱۴۹ بازی ملی، مرد سال آسیا ۱۹۹۹، آقای گل در مسابقات آسیایی ۱۹۹۸، جام ملت‌های آسیا ۱۹۹۶، مقاماتی جام جهانی ۱۹۹۸، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶، آقای گل سومین دوره لیگ برتر ایران.



هنگامی که جوان رشید اردبیلی با بهتی طبیعی اولین تمرینش را آغاز کرد، شاید کسی فکرش را نمی‌کرد که ماندگاری او در تیم ملی آن قدر باشد که خیلی‌ها را خسته کند؛ اما او در همه‌ی این سال‌ها و در طول بیش از ۱۴۰ بازی بارها و بارها قلب ملتی را شاد کرد. بارها دلهره‌های بسیاری را از بین برد. بارها غرور ملی را احیا کرد و شاید به دفعات هم، همه را حرص داد؛ البته یک حرص دوست‌داشتنی مثل کسی که دوستش داری، ولی کار اشتباهی کرده.

تلویزیون که تصاویر آن سال‌ها را نشان می‌داد، همان تصویر بالا رفتن علی دایی از جایگاه برای دریافت جایزه‌ی مرد سال آسیا در سال ۱۹۹۹ برایمان جالب بود، ولی ناگهان متوجه تغییرات زیادی شدیم. حالا خبری از سبیل‌های دایی نیست، موهای سیاه او در حال جوگندمی شدن هستند و افتخار فوتبال ایران و آسیا آن قدر تغییر کرده که شاید حضور همیشگی‌اش در کنارمان مانع شده تا این تغییرات را متوجه شویم؛ تغییری که فکر می‌کنم در جهت بهبود و پختگی است. هیچ وقت فراموش نمی‌کنیم هنگامی که سوت پایانی بازی با آنگولا به صدا در آمد، تیم ملی از هم پاشید و علی دایی با توجه به جو سنگینی که علیه او به وجود آمده بود مجبور شد چند روزی بازگشتش به تهران را به تأخیر بیندازد.

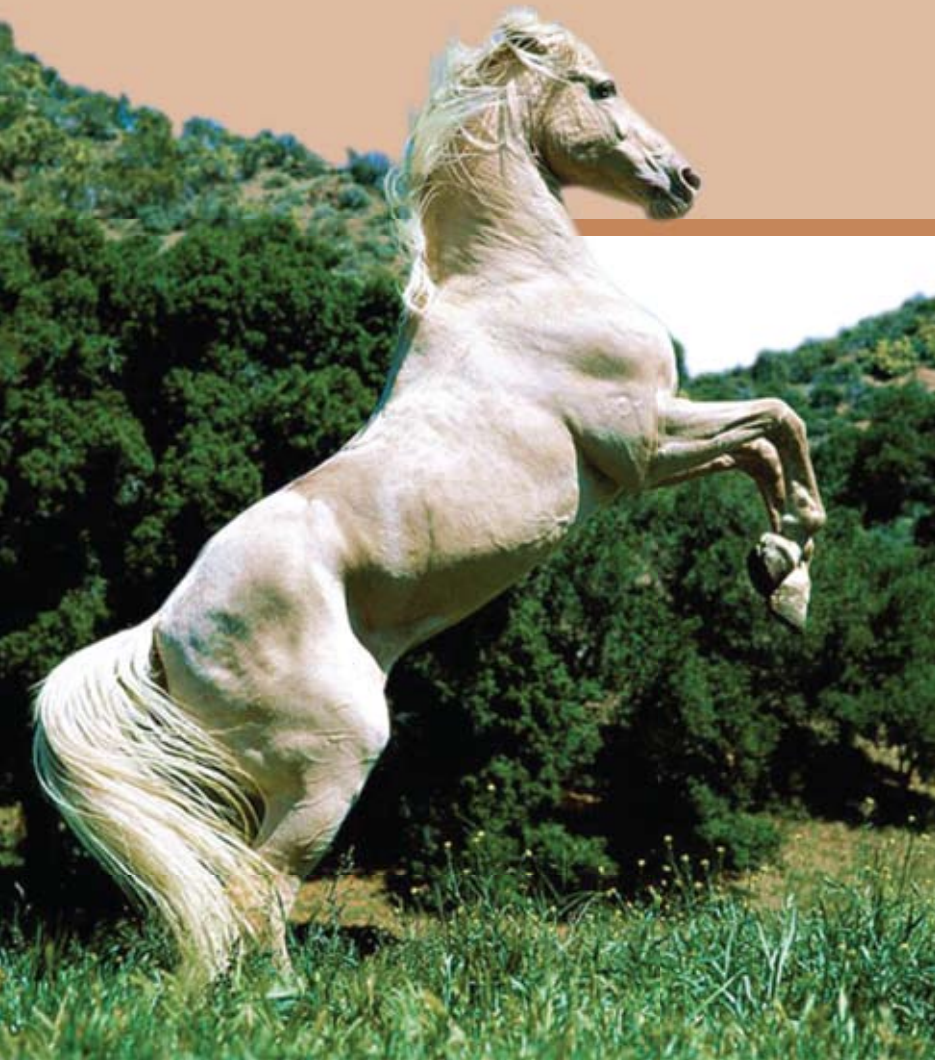
علی دایی آن سال‌ها - که خیلی هم دور نیست - این جور نشان می‌داد که آدم لجباز و یکدنده‌ای است. همه چیز و همه کس را متهم می‌کرد. او فقط اشتباه‌های دیگران را می‌دید و خودش را فراموش می‌کرد، با همه در می‌افتاد، قهرمانی سایپا هم شاید بر همه‌ی اینها دامن می‌زد اما، ناگهان... مرد قصه‌ی ما در مستطیل سبز فراز و نشیب زیادی را به چشم دیده بود، این فراز و نشیب را روی نیمکت هم که دید، ناگهان همه چیز وارونه شد.

او امروز راحت‌تر از گذشته، اشتباهاتش را می‌بیند و به آن اقرار می‌کند، هر چند هنوز رگه‌هایی از

می‌گذرد. در فاصله‌ی این ۱۳ سال داوران زیادی از ساندرلو پل گرفته تا مارکوس مرک به دعوت فدراسیون فوتبال کشورمان از گوشه و کنار دنیا به تهران آمده‌اند تا هواداران سرخ و آبی بهانه‌ای برای قضاوت یک طرفه‌ی داور این مسابقه‌ی حساس نداشته باشند و از سوی دیگر داوران ایرانی هر بار بیشتر اعتماد به نفس خودشان را از دست بدهند. باید چند سال دیگر طول بکشد تا صدای سوت یک ایرانی در ورزشگاه پیر آزادی بیچید، بی‌واهمه؛ واهمه‌ای که موجب شد احمد ابراهیم‌پور در آخرین روز دی ماه ۷۳ با کمک نیروهای انتظامی جان سالم به در ببرد و به رختکن پناه ببرد. ۱۳ سال از آن روز گذشته و این عدد ۱۳ ساله همچنان بر آن افزوده خواهد شد؟

هر رسانه‌ای که زودتر این خبر را منتشر می‌کرد انگار برنده‌ی این تلاش چند هفته‌ای برای حل معما و باز کردن گره‌ای بود که کم‌کم باز کردن آن داشت از دست بیرون می‌رفت و کم مانده بود برای بازکردنش به دندان متوسل شویم. فدراسیون آخرین شوک خود را به جامعه‌ی ورزش وارد کرد. هیچ حرف و حدیثی از دایی نبود. رسانه‌های ورزشی آن قدر قلمفرسایی کرده بودند، آن قدر کاغذ سیاه کرده بودند، آن قدر روی اسم‌های پنج‌گانه مانور داده بود. یک طرف سعی می‌کرد مربی دیگر را سرنگون کند. برنده‌ی بازی اما، ساکت آمد و رفت و بعد خبر انتخاب شدنش مثل بمب صدا کرد.

ما هنوز در بهت تغییر جهت خیابانی بودیم که به فدراسیون منتهی می‌شد.



حداقل اش این است که پدربزرگ‌های ما با اسب ارتباط روزمره‌ای داشتند، حالا یا با سوار شدن آن، یا بار بردن آن یا درشکه سوار شدن، بعد ناگهان چند دهه اسب از زندگی ما انگار ناپدید شد و این تبعات زندگی شهر نشینی است دیگر و کاریش نمی‌شود کرد.

اما اسب همراه همیشگی تاریخ ما بوده، موجودی که ۵۰ میلیون سال پیش به اندازه یک سگ با ۴ انگشت در دست و ۳ انگشت در پا بود و چند هزار سال طول کشید تا به شکل امروزی برسد.

در طول تاریخ همه قوم یارت را با چابک سواری و مهارت تیراندازی در حین سواری می‌شناسند. همزمان در دین اسلام و آموزه‌های باستانی ایران بر اسب‌سواری و تیراندازی و آموختن آن به کودکان تأکید شده است.

اگر در شهرستان یا روستا هستید اسب راحت‌تر در دسترس شماست ولی در شهرهای بزرگ پرداختن به سواری کمی سخت‌تر است، هر چند در سال‌های اخیر این رشته در حال رونق گرفتن است و باشگاه‌های زیادی تأسیس شده که ضمن آموزش سواری این امکان را هم دارند که اسب شما را نگهداری کنند و به همه امور آن برسند ولی هزینه‌های این کار همچنان مشکلی است که در توان بسیاری از افراد نیست.

هر چه درباره اسب و سواری می‌خواهید بدانید

## اسب حیوان نجیبی است



### هزینه‌ای معادل یک خانواده

یورو یعنی حدود ۸۵ - ۷۵ هزار تومان است ولی این رقم در ایران نهایتاً ۱۰ هزار تومان است.»

او معتقد است که تنها عشق باشگاه‌دارها به این رشته باعث شده تا این رشته آن هم عمدتاً توسط بخش خصوصی سر پا بماند. چرا که به زعم او برای یک باشگاه حداقل یک میلیارد تومان هزینه می‌شود و عایدی آن بسیار اندک و تنها در حد رتق و فتق امور است.

اما این که شما بخواهید یک اسب شخصی داشته باشید، قضیه فرق می‌کند و کمی باید هزینه کنید - کمی که نه خیلی - غیر از هزینه اولیه خرید اسب هزینه هر ماه نگهداری اسب یا به اصطلاح باشگاه‌ها «پانسین» آن حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار تومان است، اضافه کنید به آن هزینه‌های مانند خرید تجهیزات و... و این یعنی هزینه‌ای معادل هزینه زندگی یک خانواده یا معادل درآمد یک کارمند معمولی، شاید به همین خاطر است که هنوز اسب‌سواری آن طور که باید و شاید در میان عامه مردم جا باز نکرده. ورزشی که در دین اسلام آموختن آن توصیه شده ولی در این وانفاسی ماشینی شدن اگر روزی اسبی را ببینیم هم خودمان و هم بچه‌هایمان ذوق زده می‌شویم.

حسین فکری از قهرمانان سابق رشته اسب سواری کشورمان که در حال حاضر به کار مربی‌گری و باشگاه‌داری مشغول است در مورد گرانش به این ورزش در میان مردم ایران می‌گوید: «زمانی این ورزش تنها مختص قشر بسیار مرفه بود، یعنی هر کس این امکان را پیدا نمی‌کرد که به اسب‌سواری بپردازد. ولی در چند دهه اخیر شاهد هستیم که حتی طبقه متوسط به بالا هم توانایی این را پیدا کرده‌اند که هفته‌ای یا ماهی یک بار را ببینند و اسب‌سواری کنند.»

فکری در مورد هزینه‌های این رشته که عملاً یکی از دلایل عمده همگانی نشدن سواری است، می‌گوید: «ورزش اسب‌سواری یک ورزش خیلی گران نیست، هزینه یک جلسه تمرین عمومی ۸۰-۱۰ هزار تومان است که این رقم از یک جلسه استخر و سونا در استخرهای درجه یک کمتر است. در حالی که اگر نگاه کنید، برای تأسیس یک باشگاه سواری حداقل یک هکتار زمین نیاز است به علاوه تأسیسات و هزینه نگهداری و تغذیه و کارگر و دامپزشک و تجهیزات است و... در اروپا هزینه یک ساعت تمرین با مربی ۶۰ - ۵۵



تیمبولینا

کوتاه قدترین اسب دنیا با ۴۳ سانتی متر قد که تنها ۱۷ سال عمر خواهد کرد



رادار

اسبی از نژاد بلژیکی با ۲/۱۰ قد رکورد دار کتاب گینس

فاصله زیاد بین چشم ها، فک عمیق، پشت کوتاه، کپل افقی و دم پر پشت و در هنگام حرکت بالا، قلم ها کوتاه، استقامت زیاد در مسیرهای طولانی. اسب عرب از ارتفاع: ۱۵۲ سانتی متر. استفاده پرش و سرعت پراکندگی: خوزستان و تهران حدود ۱۰۰۰ - ۵۰۰ رأس

### اسب کرد:

در زمان قدیم این اسب با نام های چون آشوری، نسایی، پارتی، ساسانی و... معروف بوده است.

خصوصیات: گوش های اندکی عقب، پیشانی برجسته و گاهی مستقیم، سر سنگین، چشم ها عمیق و خشمگین، استخوان بینی دراز، منخرین تنگ و سستیغ گونه هویدا، فاصله دو استخوان فک در ناحیه حلق زیاد، اتصال سر و گردن خشن، گردن قوی، سینه از جلو عضلانی، دست و پا کوتاه و محکم با اندک مو در ناحیه شاخ مو، با هوش، مطیع، صبور در راه پیمایی کوهستانی، قانع و کم خوراک، سم سخت و محکم و دم در حین حرکت افراشته.



در این دسته از اسب ها هر چند نژاد خالص به ندرت یافت می شود اما نمونه های خوبی از این گونه در استان های کردستان، کرمانشاه و ایلام در جمعیت ۱۰۰۰ - ۵۰۰ رأس یافت می شود.

ارتفاع آن: کوچکتر از عرب و بین ۱۴۸ - ۱۴۵. مورد استفاده: چوگان.

### اسب دره شوری:

شبیبه به اسب عرب است که احتمالاً از اختلاط اسب عرب و سایر اسب های بومی مخصوصاً اسب های منطقه فارس به وجود آمده است.

خصوصیات: صورت صاف، سینه باز، سر و گردن عالی با دم افراشته، بدنی قوی با رنگ های کهر و کهر طلایی می باشد.



اسب دره شوری با توجه به اینکه اسب ایلات کوچ نشین قشقای بوده، نیازمند استقامت زیاد، نرمی لازم جهت سوارکار و استحکام اجزای بدنی بوده است و با توجه به این موارد اصلاح نژاد شده است. بنابراین یکی از بهترین اسب ها جهت سواری آزاد و مسابقات استقامت می باشد.

به طور کلی اسب دره شوری بسیار زیبا و خوش اندام می باشد اما به طور ویژه زیبایی این اسب ها برای خوانین اهمیت بیشتری داشته است و به همین دلیل اسبان خوانین، زیبایی منحصر به فردی نیز داشته اند و این نکته نیز در اصلاح نژاد آنها مورد توجه قرار می گرفته است.

نظر رنگ این نژاد به رنگ های سفید، سیاه، نیله یا خاکستری، کرنگ، کهر همانند رنگ کرنگ می باشد فقط یال، دم، دست و پاسباه می باشد. سمند که همانند رنگ طلایی است فقط مو های یال، دم و قسمت های پایینی دست و پا سیاه است. در این نژاد تا کنون اسب ابلق دیده نشده است.

قد ۱۱۷/۲۷ سانتی متر

از نظر رفتاری اسبی است بسیار باهوش و در عین حال مهربان و دوست داشتنی، بسیار راغب به کار بوده و دارای روحیه عالی، با نشاط و فرمانبردار می باشد. به طوری که حتی بچه ها هم می توانند نرپانها را سوار شده و به طور گروهی در یک میدان سوارکاری با هم باشند. توانایی پرش اسبها را تنها می توان با واژه بسیار عالی توصیف کرد. هم اکنون از این اسب در ارباب رانی، مسابقات چوگان، سواری بچه ها، پرش مانع و مسابقات زیبای اسب استفاده می کنند.

### اسب عرب:

نژادهای قدیمی اسب ایران اسب قدرتمند نسایی را تشکیل دادند.

اسب نسایی از غرب ایران به بین النهرین و سپس عربستان و دیگر ممالک عربی برده شد.

با توجه به نبود اسب در صحاری عربستان و مصر، اسب های برده شده اهمیت و قدر و منزلت خاصی داشتند و در نزد روسای قبایل به بهترین نحو نگهداری و پرورش یافتند.

در جریان جنگ های صلیبی، اروپاییان با این اسب توانا و زیبا آشنا شدند و شهرت آنان به قدری شد که حتی هر اسب شرقی را عربی خطاب می کردند. پس از این دوران اسب های عرب به اروپا راه یافتند.

در سال های پس از جنگ جهانی دوم اصلاحات فراوانی بر روی نژاد اسب عرب صورت گرفت و بیشتر به سمت گزینش اسب های زیباتر و ظریف تر حرکت نمود. در این مسیر بخش قابل توجهی از توان اسب عرب که شامل قدرت آن نیز می شد، کمرنگ شده و زیبایی مخصوصاً سر پر اهمیت تر گشت.



نقش قبایل عرب ساکن

ایران در بهبود این نژاد و اهتمام فراوانی که در نگهداری و پرورش این نژاد داشته اند بسیار ارزشمند بوده است.

اسبی که امروزه در دنیا به نام عرب ایرانی مطرح است، از سرشاخه های قدیمیترین اسب های خالص عرب می باشد که در نتیجه بهبود نژادی قبایل عرب، اسبان ارزشمندی به دست آمدند. این گروه، خصوصیات اسبان عرب باستانی را بیش حفظ کرده اند و دست نخورده تر باقی مانده اند.

خصوصیات: سر کوچک و سبک، گوش ها کوتاه، پیشانی صاف یا کمی برجسته، گردن بلند و کمانی،



### اسب ترکمن:

استخوان پیشانی باریک، جلوگاه معلوم، صورت کشیده، فاصله دو گوش زیاد، پوست ظریف و موی نرم، گوشها نسبتاً بلند، کاکل و

یال کم پشت، چشمها دو طرف استخوان صورت، فاصله دو فک مناسب با اندام اسب، رنگ قالب کهر و کرنگ، اتصال سر و گردن ظریف و متحرک، عضلات گردن ظریف و متناسب، گردن مستقیم، اتصال گردن و سینه ظریف، سینه در طول رشد کرده، منخرین بسته، لمبها آویزان، کمر بلند، کپل افتاده، دم کم پشت و اتصال دم بالا، عضلات شلوار و ران متناسب، قلم ها بلند و نسبتاً باریک، بخلق بلند نسبتاً باریک، شکم آهویی، اتصال شکم به کپل متحرک، قد ۱۵۵

مناطق: ترکمنستان و دریای خزر ترکمن صحرا، اصفهان، تهران، خراسان

خصوصیت اخلاقی: بد اخلاق و گاز گیر زیر نژاد ها، آخال تکه، یمود، گلکان

### اسب خزر:



این نژاد اسب برای اولین بار در سال ۴۴-۱۳۴۳ در اطراف شهرستان آمل به صورت تصادفی مورد شناسایی قرار گرفت. در سال ۱۳۴۴ اولین گله از این نژاد با گردآوری ۵ رأس از آنها در نزدیکی تهران تشکیل شد.

تا سال ۱۳۵۸ اطلاعات شجره ای و مشخصات ۱۰۹ رأس اسب کوچک کرانه های دریای خزر ثبت گردیده بود که از مجموع آن ها ۲۲ رأس به خارج صادر گردید و ۷ رأس آن از بین رفته بودند.

پراکندگی: از بهشهر در نزدیکی دشت ترکمن تا حدود بندر انزلی در غرب دریای مازندران می باشد.

آمار تعداد موجود به شرح زیر می باشد:

انگلستان ۴۳۲ رأس، استرالیای ۱۴۳ رأس، نیوزلند ۲۸ رأس، آمریکا ۲۷۰ رأس، ایران ۲۳۲ رأس

### خصوصیات و ویژگیهای ظاهری اسب خزر

پیشانی کمی محدب و گوشها کوچک است. پوزه آن ها معمولاً کوچک و دارای منخرین باز هستند. گردن آن ها معمولاً قوس دار، باریک و دارای تناسبی مطلوب می باشد. یال و دم پر پشت و زیبا، کمر تا حدودی کشیده و بدن آن ها تقریباً باریک است. اندام حرکتی در عین ظرافت دارای استخوان بندی بسیار قوی و محکمی می باشد. دارای سم بسیار سفت و بیضی شکل است که احتیاج به نعل بندی ندارد. از

مشخصات	از	تا
اسب معمولی	۶۰۰ هزار تومان	۳ میلیون
اسب ترکمن مسابقه	۲ میلیون	۱۰ میلیون و به بالا
عرب خالص	۵-۴ میلیون	۳۰ میلیون
کرد	۲ میلیون	۶ میلیون
دو خون (بو رگه)	متوسط	۳-۲ میلیون تومان



WWW...@...W...WW...

دانستنیهای جالب و کاربردی اینترنت

# اگه نخونی سرت بی کلاه میمونه

یوسف قدیانی

و Firefox سازگار است. می‌توانید این برنامه را با مراجعه به آدرس <http://www.aignes.com/deadlink.htm> دریافت کنید.

**\* مرور در اینترنت به صورت کاملاً تمام صفحه**

آیا می‌دانید که می‌توان به صورت تمام صفحه، بدون آنکه حتی یکی از نوارهای ابزار بالای مرورگر وجود داشته باشد، در اینترنت به مرور پرداخت؟ با انجام این ترفند، نه تنها نوار ابزار مرورگر، بلکه نوارهای وضعیت و وظیفه‌ی ویندوز نیز پنهان می‌شود و فقط نوارهای پیمایش عمودی باقی می‌مانند.

برای انجام این کار، به منوی Start بروید و گزینه‌ی Run را انتخاب کنید. سپس در کادر ظاهر شده عبارت `ieexplore-k` را وارد کنید و کلید Enter را بزنید. می‌توانید برای ورود به سایت مورد نظر، در ادامه‌ی این فرمان آدرس سایت را نیز به شکل زیر تایپ کنید:

`http://www.webeiran.com`

با انجام این کار مرورگر راه‌اندازی می‌شود و صفحه‌ی دلخواه را در حالت تمام صفحه نمایش می‌دهد.

برای باز کردن یک صفحه‌ی دیگر کلیدهای ترکیبی `Ctrl + O` را فشار دهید و سپس در کادر باز شده، آدرس صفحه‌ی مورد نظر را تایپ و روی دکمه‌ی OK کلیک کنید.

**\* تغییر سریع قالب عکس‌ها با استفاده از**

**برنامه Easy Graphic File Converter**  
با بهره‌گیری از برنامه‌ی Easy Graphic File Converter می‌توانید به آسانی قالب فایل تصویری مورد نظر خود را به قالب دلخواه

`HKEY_CURRENT_USER\Software\Microsoft\Windows\CurrentVersion\Explorer\Advanced`

در قباب سمت راست مقدار `Start_NotifyNewApps` را بیابید. (در صورت عدم وجود، یک متغیر `DWORD` با این نام بسازید) و مقدار آن را برابر با صفر قرار دهید. دقت داشته باشید! در صورتی که این مقدار برابر با صفر باشد این ویژگی غیرفعال و اگر یک باشد، فعال خواهد بود. توجه کنید که این ترفند در حالت `Classic` ویندوز XP تأثیری نخواهد داشت. در پایان، از رجیستری خارج شوید و کامپیوتر را دوباره راه‌اندازی کنید.

**\* بررسی اعتبار پیوندهای پوشه Favorites**

بسیاری از کاربران آدرس‌های مورد علاقه خود را در منوی Favorites مرورگر Internet Explorer ذخیره می‌کنند تا به راحتی بتوانند به آن آدرس مراجعه کنند اما، گاهی ممکن است زمانی که دوباره به آدرس مورد نظر مراجعه می‌کنند، آن صفحه یا سایت، دیگر وجود نداشته باشد. با بهره‌گیری از برنامه‌ی `DeadLink` می‌توانید دریابید که آیا پیوندهای موجود در پوشه‌ی Favorites معتبر هستند یا خیر. این برنامه، پیوندهای غیرمعتبر را می‌یابد و حذف می‌کند، پیوندهای تکراری را می‌یابد، محتوای پوشه Favorites را به فایل‌ی انتقال می‌دهد تا بتوانید آنها را چاپ کنید و نیز پوشه‌ی Favorites را در پوشه دیگری به عنوان نسخه‌ی پشتیبان ذخیره می‌کند.

`DeadLink` با انواع مرورگرهای `Opera`، `IE`

**\* پاکسازی و تعمیر رجستری با Registry Mechanic**

با این نرم‌افزار و فقط با چند کلیک ساده می‌توانید رجیستری ویندوز رو پاکسازی و تعمیر کنید. اشکالات رجیستری ویندوز، دلیل رایج قفل کردن سیستم و دادن پیام‌های خطاست. استفاده‌ی منظم از این نرم‌افزار، نه تنها باعث پایداری سیستم‌تون می‌شه، بلکه سبب افزایش سرعت اجرای ویندوز و نرم‌افزارهای نصب شده رو اون هم می‌شه. از امکانات دیگه‌ی این نرم‌افزار می‌شه اینا رو نام برد:

پاکسازی و تعمیر ورودی‌های غیرمجاز رجیستری، سرعت بخشیدن به اجرای سیستم، اسکن کردن هارد برای پیدا کردن شورت کات‌های غیرمجاز و اشتباه، نسخه‌ی پشتیبان (بک‌آپ) گرفتن از رجیستری قبل از هرگونه تغییری در آن، سازگار با تمامی سیستم‌های ویندوز به جز لانگهورن، قابلیت ارتقا دادن (آپ گرید کردن) برنامه هم وجود داره.

آدرس `www.ftp.download.com` با نام `rminastal.exe`

**\* های لایت نشدن برنامه‌های جدید نصب شده در منوی Start**

زمانی که برنامه‌ی جدیدی را نصب می‌کنید، نام آن برنامه در منوی Start، های لایت می‌شود تا بتوانید به سرعت آن را بیابید. با انجام مراحل ذکر شده در این ترفند می‌توانید این ویژگی را غیرفعال کنید.

بدین منظور از منوی Start گزینه‌ی `Run` را انتخاب کرده و عبارت `regedit` را تایپ کنید. سپس کلید Enter را فشار دهید. حالا در برنامه‌ی ویرایشگر رجیستری، به کلید زیر مراجعه کنید:

اینترنت واقعی از طریق موبایل

## شکستن مرزها

مشتریان می‌توانند کاری را که در خانه با کامپیوترهای شخصی خود انجام می‌دهند در حال حرکت انجام دهند.»

ال راشل، مدیر مطالب وودافن گفت: فشرده‌سازی حجم صفحات، سبب افزایش سرعت شده و آن را بسیار کارآمد کرده است. صفحات وب به شکلی درآمده‌اند که متناسب با صفحه‌ی موبایل باشند و فقط احتیاج به گرداندن به بالا و پایین داشته باشد، نه چپ و راست.

وودافن برای بالابردن سرویس‌دهی خود با وب‌سایت‌های معروف مانند مای اسپیس، ای بی یو تیوب، گوگل، یاهو، هات میل و ای او ال به عنوان بخشی از آخرین خدمات جدید خود همکاری کرده است تا میلیون‌ها نفر از مشتریان وودافن بتوانند با گوشی موبایل خود دقیقاً همان کاری را که با کامپیوتر می‌کنند، انجام دهند.

خدمات جدید وودافن با تعرفه‌های جدیدی ارائه می‌شود که شامل یک «بسته‌ی اطلاعاتی» است و به کاربران اجازه می‌دهد ۱۲۰ مگابایت اطلاعات را در مقابل ۷ پوند و پنجاه سنت در هر ماه، دانلود کنند که برابر است با یک پوند در ازای هر ۵۰۰ کیلو بایت در هر روز که هیچ مالیاتی به آن افزوده نمی‌شود، مگر اینکه مقدار استفاده‌ی روزانه، بالغ بر ۱۵ مگا بایت باشد.

شرکت وودافن گونه‌ای خدمات اینترنتی جدید که از طریق موبایل عرضه می‌شود را معرفی کرده است که کاربران از به کمک آن با موبایل خود به «اینترنت واقعی» دسترسی پیدا می‌کنند.

شرکت وودافن، متصدی تلفن موبایل چندملیتی، شکلی از تکنولوژی را ساخته است که صفحات وب را برای بیش از ۱۵۰ نوع گوشی متناسب می‌کند و دسترسی به تمامی صفحات وب را برای کاربران میسر می‌سازد. علاوه بر این، سرعت اینترنت آن بالاتر است؛ زیرا این تکنولوژی اندازه‌ی صفحات وب را تا ده برابر فشرده کرده است.

وودافن اعلام کرده که مشتریان به بهبود چشمگیری را در دستیابی به اینترنت از راه موبایل خود تجربه خواهند کرد که دلیل آن اطمینان و آزادی برای جستجو در هر زمان و هر مکان که می‌خواهند داشته باشند، است.

نیک رید، مدیر شرکت وودافن در انگلستان گفت: «اینترنت موبایلی وودافن راه دستیابی مشتریان اینترنت را متحول خواهد کرد. هم‌اکنون آنها می‌توانند دنیایی وسیع‌تر را با دامنه‌ی گسترده‌ای از انواع گوشی‌ها جستجو کنند و اینترنتی که قبلاً از راه کامپیوتر با آن آشنا بودند و از آن استفاده می‌کردند را تجربه نمایند. استفاده از این خدمات جدید، ساده و به طور شخصی است و به

میلیون‌ها مشتری امکان استفاده‌ی

بهینه از وقتشان را می‌دهد.»

تیم یاتس رییس بازاریابی

وودافن درباره‌ی این

تکنولوژی جدید گفت:

«ما نمی‌گوییم که

قصد داریم در بازار

اول باشیم، بلکه ما

می‌خواهیم

بهتر یـن

باشیم.

تغییر دهید. همچنین، می‌توانید تمامی محتویات پوشه‌ها را یکباره تغییر قالب دهید، بدون آنکه لازم باشد فایل‌های موجود در پوشه، قالبی یکسان داشته باشند. با استفاده از این برنامه می‌توانید نه تنها قالب تصویر، بلکه کیفیت و حجم آن را نیز تغییر دهید و یا آن را به حالت سیاه و سفید درآورید. این ابزار برای افرادی که از کار با تصاویر لذت می‌برند یا مدیریت یک وب‌سایت را برعهده دارند و نیز افرادی که مایلند عکس‌های خود را به صورت اسلاید به دیگران نشان دهند، بسیار مناسب است.

می‌توانید با مراجعه به آدرس زیر این برنامه را دریافت کنید:

<http://www.worldstart.com/downloads/graphic-converter.exe>

### \* تم‌های برنامه MS Word

اگر مایلید تم‌هایی برای اسناد Word خود ایجاد کنید، با استفاده از تکنیک ارائه شده در این ترند می‌توانید این کار را انجام دهید.

در برنامه‌ی Word از منوی Format گزینه‌ی Theme را انتخاب کنید (می‌توانید از کلیدهای میانبر Alt+O+H نیز استفاده کنید). با انجام این کار، پنجره‌ی Theme ظاهر خواهد شد.

در سمت چپ این پنجره، لیست تم‌های موجود ظاهر می‌شود که می‌توانید تم مورد نظر خود را از بین آنها انتخاب کنید. با انتخاب هر یک از تم‌ها، پیش‌نمایش آن در سمت راست ظاهر می‌شود.

این پیش‌نمایش‌ها حاوی نمونه‌ی نوع فونت به کار رفته در عنوان و متن سند و نیز نمونه‌ی نوع خطوط، بولت‌ها و پیوندها است.

در انتهای بخش سمت راست نیز سه گزینه وجود دارد که می‌توانید در صورت تمایل، آنها را انتخاب یا از حالت انتخاب خارج کنید.

گزینه‌ی Vivid Colors رنگ حاشیه‌ها و پس‌زمینه‌ی سند را روشن‌تر می‌کند.

گزینه‌ی Active Graphics در صورتی که تم مورد نظر تصاویر گرافیکی - انیمیشنی داشته باشد، آنها را نمایش می‌دهد. این تصاویر انیمیشنی زمانی قابل مشاهده خواهند بود که سند را در یک مرورگر وب مشاهده کنید.

در صورتی که گزینه‌ی Background Image نیز فعال باشد، تم انتخابی را در پس‌زمینه‌ی سند شما قرار می‌دهد. پس از اعمال تنظیمات مورد نظر، روی دکمه OK کلیک کنید.

می‌توانید بسته به میل خود، پیش از آغاز کار روی یک سند، برای آن تمی انتخاب کنید یا این کار را در پایان کار با سند انجام دهید.





لیوان آب حل کرده. دو لقمه همین با اکراه به لیوان آب نگاه می‌کند. بخور ماما، بخور.

دستش را می‌گیرم و راهی رختخوابش می‌کنم پتو را مرتب می‌کنم. دستم را می‌گیرد. صبرا نگفتی سمت چپ جمال چطور شده بود؟ نگفتی توی دست چپش چی بود.

چراغ خواب را روشن می‌کنم. نور قرمز می‌باشد توی صورت اتاق و مادر: استراحت کن مادر. بعدا همه چیز را تعریف می‌کنم.

نمی‌دانم شنید یا نه. خیلی زود پلک‌هایش روی هم افتاد. خیالم راحت مادر امروز به خیابان نرفت.

\*\*\*

جمیل دیر وقت به خانه می‌آید و کمی قبل از او پدر. حیفا به هر دو شام می‌دهد پدر دوباره می‌رود. از بعد حادثه شب را هم در مغازه‌اش می‌خوابد.

وقتی همه‌ی سروصداها می‌خوابند. حتی آدم‌ها. آن وقت تازه من تنها می‌شوم. تنها تنها و تازه به نوعی دیگر آن حادثه را به یاد می‌آورم: کشتند یا کشته شد؟

این را بارها از خودم پرسیده‌ام. به اتاقم می‌روم تا کتابی بخوانم شاید تمرکز گرفتم. صدای «مادر، مادر» گفتن مادر در خواب دلم را ریش می‌کند. چرا مادرش را صدا می‌زند. همان وقت حادثه هم مادر، مادرش را صدا می‌زد.

به اتاق مادر بر می‌گردم. مادر همان هیکلکی که توی تاریکی لبه‌ی پنجره نشسته سردم می‌شود. زل زده به ماه. وحشت می‌کنم از این سکوت تاریک و سنگین زیر بازویش را می‌گیرم، سنگین شده... اگر سال سال باغ‌های پرتقال بود به شوخی می‌گفتم. اما حالا حرف‌ها باید آب باشد روی آتش. آب روی آتش، آتشی که مادر را گر زده و او را به سمت جنون می‌برد. وقت گفتن هیچ چیز نیست. قرص‌ها بی‌اثر شده‌اند.

- صبرا هیچ دقت کرده‌ای ماشین‌هایشان چه بدقواره‌اند مثل.

- بله مادر. می‌دانم. بدقواره‌اند مثل قفس باغ وحش.

## باغ پرتقال

آمنه آدینه

هر سال می‌آمد باغ ما، پرتقال بخرد. آن سال اما با پسرش آمده بود. گفت عمو صالح از این به بعد پسرم عادل در خدمت شماست. گران حساب نکنی. قد بلند بود و چهارشانه، چشم‌های درشت و موهای فر فری پر کلاغی. سبزه‌ی با نمک. مثل خیلی از پسرهای دیگر بود اما نگاهش... مکث می‌کند. نفس عمیقی می‌کشد. تو نگاهش یک چیز دیگر بود. همان لحظه اول توی دلم نشست بد جوری هم نشست با آن همه سنگینی وقتی توی دلم نشست، نشست دیگر هم بلند نشد. جا خوش کرد. می‌خندد. می‌خندم. می‌خندیم.

- خوب، بعد؟! من می‌پرسم، دستش را روی میز زیر چانه ستون می‌کند و می‌رود به دور دست‌ها به باغ پرتقال.

- ابو عادل، دختر من سلیمه

عادل سلام می‌کند. سرخ می‌شود. زلزله‌ای همه‌ی وجودش را می‌لرزاند از ترس رسوایی عشق به ساختمان انتهایی باغ فرار می‌کند و عادل بی‌توجه به حضور دیگران با نگاه تا ساختمان بدرقه‌اش می‌کند. این قصه را سال‌هاست می‌دانم این عاشقانه‌ی لطیف که خیلی دوستش دارم.

صبرا، جمال هم خیلی پرتقال دوست داشت. یادت هست یواشکی می‌رفت سر وقت یخچال.

باز هم رفت سراغ جمال. هیچ چیز حتی خاطره‌ی شیرین هم او را از جمال جدا نمی‌کند.

از روی تأسف سر تکان می‌دهم. ماما... شام حاضر است. برویم شام نمی‌خواهد، نمی‌خورد. التماس می‌کنم. فقط چند لقمه حیفا قرص آرامبخش را در

چند ماه از آن حادثه گذشته است هنوز که هنوز است باید مادر را با تقلا زیاد به خانه بیاوریم. دکترش می‌گفت، خاطرات خوش گذشته را برایش تداعی کنید از روزهای قشنگ و آفتابی بگویید. اما همه خوب می‌دانیم دیروزهای قشنگی وجود ندارد اگر هم باشد آنقدر معدود و انگشت‌شمارند که زیر سایه‌ی حادثه‌های کوچک و بزرگ دفن شده‌اند. باید باشد یعنی حتما هست. یک خاطره شیرین که مادر با شنیدنش لبخند بزند. خاطره‌ای هست که سال‌های دربه‌دوری و حادثه نتوانسته کمرنگش کند. دست‌های بی‌رمقش را در دست می‌گیرم با فشاری ضعیف بر نوک انگشتانش: ماما... باغ پرتقال بابابزرگ یادت هست؟ بهت زده نگاهم می‌کند. می‌ترسم، باغ پرتقال... باغ پرتقال کی؟

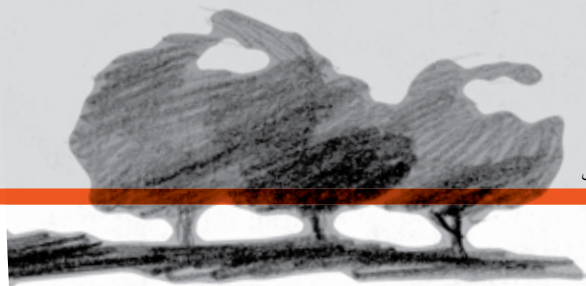
مادر می‌پرسد.

بغض شکسته‌ام را با آب دهان قورت می‌دهم، می‌خورم با طعم پرتقال. همان باغی که به زور و ضرب گلوله از بابا بزرگ گرفتند. اما شیرینی پرتقال‌هایش هنوز توی دهن همه مزه می‌دهد. ماما چطور یادت نیست. باغ پرتقال بابابزرگ، دورش دیوار سنگی چیده بودید.

چند بار پلک می‌زند. به دیوار روبه‌رو خیره می‌شود. لبخند می‌زند سر تکان می‌دهد. آها... باغ پرتقال.

می‌گوید، از خودش بچگی‌هایش و باغ پرتقال و آرامش. به ماجرای ازدواجش که می‌رسد با آب و تاب بیشتری تعریف می‌کند.

پدر بزرگت تاجر بود. کارش هم صادرات میوه.



- صبراً؟

- جان دلم!

آن روز تو اینجا بودی. جمال چطور شده بود؟ جمال اول شده بود. توی مسابقات ورزشی مدرسه. حتی پسر یکی از سران اسرائیلی را هم شکست داده بود. ما باید جشن می گرفتیم دو سه روزی مادر رفته بود دیدن مادر بزرگ. گفتیم وقتی بیاید ذوق کند. قرار بود برای ناهار خانه باشد. جمال رفت توپ بازی. مدالش را هم برد اگر مادر زودتر آمد همانجا غافلگیرش کند.

صدای برخورد توپ با دیوار می آمد. صدای رفت و برگشت توپ هنوز توی سرم زنگ می زند. صدای ترمز ماشین یک جیغ و یک صدای خفه‌ی دیگر و بعد سر و صدا. سر برهنه دویدم. حیفا با یک روسری پشت سرم. جمال وسط جمعیت خوابیده بود. یک طرفش سالم بود اما آن طرف... خون بود و گوشت و مدالی له شده. ماشین قفسی حرکت کرد. سربازان اسرائیلی بی تفاوت رفتند. روی چرخ‌ها زیر پوتین سربازها خون بود. جمال را زیر گرفتند و رفتند. ساموئل همسایه پهبودی سمت چپ گفت:

- صبراً نگفتی جمال چطور شده بود؟

سؤال مادر مرا به خود می آورد: مادر این چه سؤالی است.

ابرو در هم می کشد. معصومانه با التماس می گوید: ناراحت نمی شوم؟

- فقط یک لحظه - یک حادثه صدای ترمز و ناله و بعد هم همه چیز تمام شد.

- سربازها، سربازها چطور؟

لیم می لرزد. وحشی بی خیال. بی تفاوت.

طافقت نمی آورد. گریه می کند. سبک می شود.

سردم می شود. تمام تنم می لرزد. باید بروم زیر پتوی مادر. بروم بغلش و بخوابم.

\*\*\*

مادر را به زن برادرم حیفا می سپارم. باید به هر ترتیبی که شده فکرم را عملی کنم. می روم و مادر حتما خوشحال می شود. حالش خوب می شود سلام خوشگل خانم. از این طرف‌ها؟

میکائیل می گوید. صد بار خواستگاری کرده و جواب رد شنیده.

یک قرن دیگر خواستگاری کند باز هم پاسخ همان پاسخ است. لبخند می زوم و فقط خودم می دانم پس این لبخند چه معنایی خوابیده.

دلم برایت تنگ شده بود. کلاهش را بر می دارد. آه صبرای نازنین بابت مرگ برادرت متأسفم. چقدر خسته به نظر می رسی. واقعاً متأسفم.

- متشکرم.

جلوتر می آید: چقدر تو این لباس مشکی خوشگل تر شدی. هنوز هم سر حرف هستی. باز

لجبازی می کنی؟ برابرم مثل روز روشن است تو بالاخره زن من می شوی.

ته دلم می خندم و با خود می گویم: مگر در خواب.

چشم‌هایش گشاد می شوند. صاف می ایستد. صبراً خودت می پاور نمی کنم. آه صبرای من تو بالاخره رام شدی. حتماً تو این مدت خیلی غصه خوردی؟ بعد دستش را روی سینه گذاشت و گفت: قول می دهم ترا خوشبخت کنم.

می گویم: باید صبر کنی؛

جلوتر می آید. مرتیکه‌ی اسرائیلی به خودش اجازه می دهد زیر بازویم را بگیرد. چندشم می شود. موهای تنم سیخ می شود. با چشم‌هایی براق شده می گوید. صبر می کنم. باز هم صبر می کنم.

صورتش را جلو می آورد. صورتش را می دزددم. نه. تو اجازه نداری؟

- خیلی خب حالا چرا ناراحت می شوی. عقب می کشد و ادامه می دهد.

می فهمم باشه برای بعد. فعلاً که اجازه می دهی با هم باشیم.

می خندم. خیلی خوبه. می دانی من دوست دارم سوار یکی از آن ماشین‌های قفسی شوم. و ذوق زده به ماشین قفسی پر از سرباز اشاره می کنم.

میکائیل می خندد. تو جان بخواه. جلو رفت. سرباز راننده احترام نظامی گذاشت. و بعد میکائیل به من اشاره کرد جلو رفته ساکم سنگین بود. دستم درد گرفت. جابه‌جا کردم. سرباز راننده رفت پشت ماشین من جلو نشستیم. میکائیل استارت زد. سوت زد و گفت: می‌روند مأموریت تا یک جایی می‌توانیم ماشین سواری کنیم.

سکوت می کنم ماشین حرکت می کند آهی می کشد جنگ لعنتی؛ اما بالاخره تمام می شود صلح و صفا. راستی صبراً هیچ از خودتان پرسیده‌اید این همه مبارزه برای چی؟

چرا ما نمی‌توانیم کنار هم در آرامش زندگی کنیم. شما فلسطینی‌ها یک دنده، با لجبازی‌های بی‌دلیل، انگار برای جنگ به دنیا آمده‌اید.

حرف‌هایش ناراحتی می کند. ابرو در هم می کشم: شما چی؟ شما از خودتان پرسیده‌اید شما که سنگ را با گلوله جواب می‌دهید.

میکائیل دستانش را به علوت تسلیم بالا برد. بله، همه‌ی ما مقصریم ول کن از زندگی بگو از خودمان که بچه دور و برمان را می‌گیرد. من و تو باید برویم امریکا یا اروپا دور از این همه خرابی و جنگ.

دلم به حالش می‌سوزد. حیوانکی هیچ توجیهی برای کار خودش هم ندارد یک دفعه می‌بینم سر خیابان خودمان رسیده‌ایم. نمی‌دانم چه کار کنم.

مادر را می‌بینم. میکائیل واپساً. ترمز می‌کند. نرم مادر آنجا ایستاده آنجایی که با شستن زیاد هنوز لکه‌ی بزرگی روی آسفالت مانده. مادر کلافه است

من دست پاچه. انگار مرا به صندلی ماشین دوخته‌اند. نمی‌توانم حرکت کنم. همه چیز یادم رفته است. مادر به سمت زنی می‌رود که با پسر کوچولویی عرض خیابان را طی می‌کند.

خانم مواظب بچه باش.

بین خانم گفتم مواظب جمال باش. جمال مدال گرفته بود. توپ بازی می‌کرد اینجا بازی می‌کرد. حالا

دیگه بازی نمی‌کند. دیر رسیدم.

زن نگاهش کرد: بله؟

- گفتم مواظب بچه‌ها باش. یعنی مواظب جمال باش. به طرف زن رفت. زن این پا و آن پا می‌کرد. دست بچه را سفت چسبید. مادر بیشتر گم می‌شد؛ بین خانم. بچه را بگذار زیر دامن. اگر آن ماشین قفسی ببیند زیر می‌گیرد. بچه‌ها را می‌دزدند.

نمی‌توانستم حرکت کنم. میکائیل متعجب بود.

زن ترسید. دوید. فرار کرد.

مادر فریاد زد: کیف. بوگندو.

جمیل به طرف مادر دوید. مادر داد می‌زد. بیشرها و به طرف ماشین‌ها دوید. صدای گلوله آمد. و صدای سربازی از بالای سرم زنیکه‌ی دیوانه صدای گلوله - صدای جیغ. مادر روی لکه افتاد. حیفا می‌دود. از ماشین می‌پریم. با خشم به سرباز نگاه می‌کنم که پشت توری‌های قفس گارد گرفته. کثافت. میکائیل داد می‌زند: صبراً.

جلو می‌روم. می‌افتم از سمت چپ مادر لکه کم‌رنگ قبلی پر رنگ می‌شود یک گلوله دیگر شلیک می‌شود. آرام خوابیده. مثل وقتی که زیر درخت‌های باغ پرتقال بابابزرگ می‌خوابید. به عقب بر می‌گردم. زمان در حال گذر است بلند می‌شوم به طرف ماشین قفسی می‌روم با زحمت بالا می‌روم سساک را بر می‌دارم. زیبیش را می‌کشم به ثانیه‌های آخر نزدیک است دکمه‌ی استپ را فشار می‌دهم با سساک از ماشین پایین می‌پریم همه چیز تمام شده است میکائیل با تعجب نگاهم می‌کند با زحمت می‌گویم می‌توانی مرا به جرم سوء قصد به جان خودت و دوستان دستگیر کنی. لال شده‌ام دیگر نمی‌توانم چیزی بگویم درد دارم به طرف مادر می‌روم. هنوز نفس می‌کشد بغلش می‌کنم با زحمت چشم باز می‌کند لبخند می‌زند باید چیزی بگویم سبک شوم: مادر مادر حالا می‌فهمم مادر چرا همیشه مادرش را صدا می‌زند. صدای ماشین قفسی توی سرم می‌پیچد سر بر می‌گردانم میکائیل و دوستانش رفته‌اند.

### ما دار بر دوشیم

هر چند همچون سایه آرامیم، هر چند همچون سایه خاموشیم  
 ما از نژاد سربدارانیم، ما مردمان دار بر دوشیم  
 ما عاقبت‌ها را نمی‌فهمیم، آری همیشه رسم ما این است  
 با پوششی از زخم‌های سرخ، در اعتلای عشق می‌کوشیم  
 با ترکش و خون آشنا هستند، این جسم‌های زخم‌دار ما  
 از هر طرف شمشیر گر باره، حتی زره بر تن نمی‌پوشیم  
 ما را بمیرانید حرفی نیست؛ ما را بسوزانید طوری نیست  
 خاکستر ما هم اگر باشد، چون چشمه‌ها از خاک می‌جوشیم  
 اینجا کسی بیگانه با دل نیست، اینجا کسی بیپوده مجنون نیست  
 از کرپلا جامی به ما دادند کاین گونه چون می‌خورده مدھوشیم  
 یک دل نه، صد دل عاشق مرگیم، ما را مترسانید از مردن  
 ما از نژاد سربدارانیم، ما مردمان دار بر دوشیم

مهرشاد شیخ محمدی



### پرستار

سر می‌رسد غزل که هواداری‌ات کند  
 بر گونه‌های تشنه‌ی من جاری‌ات کند  
 یک عمر در تو غوطه زد و غرق شد  
 تا کشف راز مشکل معماری‌ات کند  
 می‌خواهد از تو پُر بکند ناگهان مرا  
 ای زخم جاودانه، شبی کاری‌ات کند

آب از سرش گذشته ولی باز دل خوش است  
 تا آخرین دقیقه پرستاری‌ات کند

شقایق سلیمان نژاد

### یادگار

تو بودی یادگار  
 مهربانی  
 تو مثل زلف‌های رودی، پریشانی  
 و چون حنجره‌ی تفتنگت خروشان  
 تومهنابی،  
 مهنابی که تابیده بر ویرانی  
 وامدار نگاه تو اند  
 ستاره‌های آسمانی  
 و چشم‌های خسته و دست‌های زخمی‌ات  
 غمگین‌ترین ترانه‌ی دل‌تنگی است

اسحاق نوری

### زخمی

از من و نیلی نگاه من، مانده تنها کبوتری زخمی  
 می‌نویسم تمامی خود را بر ورق‌های دفتری زخمی  
 خاطرات بلند پروازی از کسالت به خاک افتاده است  
 آسمان را کجا توان پیمود با زمین گیری پری زخمی  
 سایه‌ام در گریز تنبکاش خنجری را به پشت افشده  
 است  
 تا بریزم عصاره‌ی دل را روی تندیس باوری زخمی  
 خاطراتی که باز می‌گردند سینهم را به داغ می‌شویند  
 تا در آیینی دلم بینند یادگاری ز مادری زخمی  
 عشق یعنی کبوتری بی‌پر، مرد یعنی دل‌آوری زخمی

عبدالحمید یعقوبیان

در شلوغی پیاده‌رو

گریستن‌رامی توانست

نگریستن‌رانه!

پیشتر، دنبال نگاه روشنی،

چشم‌هایش را بدرقه کرده بود

ایستاده‌تر از درخت

نشسته بود

بر صندلی چرخداری

که زمین بر مدار غرورش می‌چرخید

پاهایش را به نشانی بهشت

پُست کرده بود

تا پیش از تولد دوباره‌اش،

باغ‌های لب‌خند خدا را قدم زند

و دست‌هایش،

امتداد رودخانه‌های جهان بوده‌اند

تا ناآرام‌ترین اقیانوس

«تا خواب سبز باغچه‌ای»

که رویش دوباره را مزده می‌داد

نشست و گریست و آرام

آرام

در شلوغی پیاده‌رو فراموش می‌شد

مهرداد محمدی

### نامت را که می‌برم

نامت را که می‌برم  
 بریده می‌شود این صدا بر رگ‌های حنجره‌ام  
 تبارتر از ناله‌ی شکسته‌ی دستی  
 که از تقدس شانه‌هایی مردانه جدا افتاد  
 و درست  
 کنار نفس‌هایی خیس  
 دریا را به دندان گرفته بود  
 و در نگاه مضطربش  
 تصویری از غریبی آب‌های جهان جریان داشت  
 با تکه‌ای از کودکان آفتاب و  
 نیزه‌های وحشی باد  
 که پر گیسوان خون گرفته‌اش می‌تاختند  
 اصلا  
 آسمان بر لب‌های گر گرفته‌ات سیراب می‌شود  
 نامت را که می‌برم.

فاطمه علی‌باری



طراح: مجید کاظمی

بارانکی نرم در خزانی دور دست  
 بارانکی نرم، در خزانی دور دست  
 و گنجشک‌ها کی بود کبود  
 و زمین سراسر جشن.  
 مگو که ابری هستم، در فرودگاه  
 چرا که من از سرزمین خویش  
 - که از پنجره‌ی قطار سقوط کرده است -  
 خواهان چیزی نیستم  
 جز دستمال مادرم  
 و ابزارهای مرگی جدید.

\*

بارانکی نرم در خزانی غریب  
 و پنجره‌ها سپید سپید  
 و خورشید در آستان غروب  
 و من پرتقالی پوست کنده.  
 پس از چیست که از جسد من می‌گریزی  
 و من از سرزمین دشنه‌ها و هزارستان‌ها خواهان چیزی  
 نیستم  
 جز دستمال مادرم  
 و ابزارهای مرگی جدید.

\*

بارانکی نرم، در خزانی محزون  
 و میعادها سبز سبز  
 و خورشیدی از گل  
 مگو که تو را دیدم در قتلگاه یاسمین  
 آه ای فروشنده‌ی مرگ و اسپرین!  
 رخساره‌ی من شبی بود  
 و مرگم جنین.

و من خواهان چیزی نیستم  
 از سرزمینی که لهجه‌ی غایبان را فراموش کرده است  
 جز دستمال مادرم  
 و ابزارهای مرگی جدید.

\*

بارانکی نرم در خزانی دور دست  
 و گنجشک‌ها کی بود کبود  
 و زمین سراسر جشن  
 گنجشک‌ها در پرواز به سوی روزگارانی بی‌بازگشت.  
 می‌خواهی وطنم را بشناسی؟  
 - وطن من لذتی است در زنجیر  
 - بوسه‌ام با پوست فرستاده شده است  
 و من از سرزمینم - که مرا ذبح کرده است -  
 خواهان چیزی نیستم  
 جز دستمال مادرم  
 و ابزارهای مرگی جدید.

محمد درویش (شاعر فلسطینی) ترجمه‌ی  
 محمدرضا شفیعی کدکنی



آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار  
 آن نه زلف است و بناگوش که روز است و شب است  
 آن نه بالای صنوبر که درخت رُطب است  
 نه دهان است که در وهم سخندان آید  
 مگر اندر سخن آبی و بداند که لب است  
 آتش روی تو زین گونه که در خلق گرفت  
 عجب از سوختگی نیست که خامی عجب است  
 آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار،  
 هر گیاهی که به نوروز نجنبد، حَظب است  
 جنبش سرو میندار که از باد صباست  
 نه، که از ناله‌ی مرغان چمن در طرب است  
 همه کس را به تو آن میل نباشد که مراسم  
 کافتابی تو و کوتاه نظر، مرغ شب است  
 خواهم اندر طلبت عمر به پایان آورد  
 گر چه راهم نه به اندازه‌ی پای طلب است  
 هر قضایی سببی دارد و من در غم دوست  
 اجلم می‌کشد و درد فراقش سبب است  
 سخن خویش به بیگانه نمی‌بارم گفت  
 گله از دوست به دشمن نه طریق ادب است  
 لیکن این حال، محال است که پنهان ماند  
 تو زره می‌دروی و پرده‌ی سعدی قصب است.





## پابرهنه تا ماه

تو آمده‌ای  
کسی خانه نیست.  
باران آورده‌ای  
ومشتی گندم، اما  
ما تشنه‌گی مان را  
میان کویر پوک‌ها و استخوان‌ها  
می‌گیریم!  
باز می‌گردی.  
تو آمده‌ای،  
کسی خانه نیست.  
باران آورده‌ای  
و شکوفه‌های سیب، اما  
ما هنوز  
بر سجاده نشسته  
دعای باران  
زمزمه می‌کنیم!  
باز می‌گردی.  
تو آمده‌ای  
کسی خانه نیست.  
بهار آورده‌ای  
و عطر خوش نسیم، اما  
ما هنوز  
پاییز را  
شماره می‌کنیم!  
باز می‌گردی.  
تو آمده‌ای،  
کسی خانه نیست.  
بهار آورده‌ای  
و چه قدر گل، اما  
ما هنوز  
به رویش گلی نمی‌گیریم  
که در کویر کاشته‌ایم!  
باز می‌گردی.

پابرهنه تا ماه «تازه‌ترین مجموعه شعر رضا کاظمی است که تا به حال مجموعه شعرهای قابل قبولی روانه بازار کتاب شعر و ادب کرده است. شعرهایی با زبانی نرم و صمیمی. پابرهنه تا ماه، تو را به آسمان می‌برد آنقدر که دلت می‌خواهد همیشه از آن بالا به زمین نگاه کنی. باور نداری، کتاب پابرهنه تا ماه را بخوان. کتاب توسط نشر شاهد به چاپ رسیده است.



## چلچراغ تیپ خط‌شکن

«چلچراغ تیپ خط‌شکن» کتابی است که به زیبایی زندگی سردار شهید اکبر حاجی‌پور را روایت کرده است.

از همان ابتدای داستان می‌توان درخشش چلچراغ را در شخصیت اصلی داستان دید. آنجا که اکبر در سن ده سالگی عهده‌دار سرپرستی یک خانواده پنج نفره می‌شود:

در این روز گرم تابستان، وجود او سرشار از شادی بود. کارنامه را از دست راست به دست چپ داد، زیر چشمی نگاه دیگری به معدل ۲۰ انداخت و زیر لب گفت: «خدایا شکر.»

با سرعتی که پسرک داشت، خیابان خیلی زود به آخر رسید. داخل کوچه پیچید. روی پلاک چوبی رنگ و رو رفته‌ای، کلمه‌ی «الفتاح» قابل رویت بود. چند خانه را پشت سر گذاشت تا به در چوبی رسید. بالای چارچوب در با خطی نه چندان درشت، نوشته شده بود: پلاک ۸

دستش را جلو برد تا کوبه‌ی در را بگیرد. اما بر خلاف همیشه، در باز بود. با تعجب نگاهی به داخل حیاط انداخت؛ کسی نبود. وارد حیاط شد. حالا می‌توانست کفش‌های نامرتب و روی هم ریخته شده‌ی جلوی در اتاق را ببیند. صدای همه‌مهای مبهم از داخل خانه به گوش می‌رسید. از خودش پرسید:

«یعنی کی آمده؟»

بند کفش‌های کتانی‌اش را باز کرد. حالا صداهای داخل اتاق را واضح‌تر از پیش می‌شنید. در همه‌ی صدای اطرافیان، صدای ناله‌ای به گوش می‌رسید، و پس از آن، صدای مردانه‌ای که پشت سر هم سؤال می‌کرد.

تشویش و اضطراب جای خوشحالی دقایق پیش

را گرفت. دستگیره‌ی در را چرخاند. هنوز در کاملاً باز نشده بود که مادر سراسیمه بیرون دوید:

«اومدی پسرم؟!»

در نگاه مهربان مادر، نگرانی موج می‌زد. فقط گریه می‌توانست چشمان او را این گونه سرخ و ملتهب کرده باشد. اما با تمام غصه‌هایش، سعی داشت مثل سیلان، استوار و پا برجا باشد. این را اکبر از لبخند بی‌رنگ مادر و سؤال او فهمید:

«کارنامه‌ات را گرفتی؟»

ابره‌های تشویش، لحظاتی پس نشستند. اکبر می‌توانست سینه سپر کند و با افتخار بگوید که با بهترین نمرات قبول شده است؛ اما او کسی نبود که از درد خانواده غافل شود.

آنچه در خانه می‌گذشت برایش از نتیجه‌ی امتحان بود.

«چی شده مادر؟»

مادر، علیرغم میل باطنی، لب به سخن گشود:

«بابات ناخوش احواله. طیبب آوردیم بالای سرش.»

ناخوشی پدر از مدتی پیش شروع شده بود، اما هیچ وقت مثل امروز حاد و دردناک نبود. این را اکبر از ناله‌های پدر تشخیص می‌داد. دردهای عظیم‌تر از کوه می‌خواست تا زبان شمس‌علی را به ناله باز کند. بی‌شک این درد، پدر را برای همیشه زمین‌گیر می‌کرد و این می‌توانست آزمایش بزرگ برای پسر بزرگ خانواده باشد.

هوشنگ ناجی زندگی سردار حاجی‌پور را با بیانی روان و سلیس از زمان کودکی تا شهادت با بهره‌گیری از خاطرات روایاتی که اسامی آنها را در ابتدای کتاب

سید جعفر شهیدی پژوهشگر و محقق فرهنگ اسلامی در بیمارستان پارس تهران



نگاهی به کارنامه استاد جعفر شهیدی

## فرزانه‌ای در کنج آرامش خود!

این روزها، خیلی‌ها هستند که دوست دارند مشهور بشوند و شهرت را، زیر زبان شان مزمزه کنند. این خیلی‌ها، ممکن است من هم باشم، ممکن است تو هم باشی، ممکن است ما هم باشیم. نمی‌شود کاریش هم کرد. بالاخره دنیای امروز، دنیای اطلاعات و قدرت‌نمایی است و رسانه‌ها هم که شهرت و آدم‌های مشهور را، خیلی دوست دارند و تحویل می‌گیرند و دور و برشان می‌چرخند.

این‌چنین است که بیشتر وقت‌ها، آدم‌هایی را می‌بینیم که مشهورند و یک پای رسانه‌هایند و کارشناسی می‌کنند، اما مقبول و مشروع و عالم و شایسته‌ترین نیستند. این‌چنین است که بعضی وقت‌ها می‌بینیم که خیلی‌ها، می‌آیند و درباره دین و خدا و پیغمبر حرف می‌زنند و مشهور هم می‌شوند؛ در حالی که در حوزه خودشان، بهترین نیستند و کامل‌ترین نیستند یا دست‌کم، جزو بهترین‌ها و مطلع‌ترین‌ها نیستند. شهرت است دیگر، دامن خیلی‌ها را می‌گیرد. وقتی هم که دامن یکی را گرفت، دیگر سخت است که بشود از صدر، به ذیل آوردش.

اما هستند بعضی‌ها که عطای شهرت و رسانه‌ای شدن را، به لقایش بخشیده‌اند و به کنجی آرامش خودشان خزیده‌اند و دور از جار و جنجال و شهرت، دارند کار خودشان را انجام می‌دهند. یاد هست که جایی می‌خواندم که یکی از شاگردان شیعی کدکنی، از او درخواست مصاحبه‌ای کرده بود برای یکی از رسانه‌ها. استاد هم به عتاب گفته بود این وقتی را که می‌خواهی بگذاری برای مصاحبه و نوشتن‌اش، برو و یک مقاله تحقیقی بنویس. آری، این است سلوک و شخصیت این انسان‌های به کنج آرامش خود خزیده. خیلی حرف است‌ها! خیلی وارستگی می‌خواهد!

استاد جعفر شهیدی هم این‌چنین بود. استادی که همگان، استادی‌اش را قبول داشتند، اما خودش هیچ‌گاه نخواست که از این مقبولیت و مشروعیتش، استفاده کند و رسانه‌ای بشود و ... ترجیح داد به کنج آرامش خودش بخزد و وظیفه‌اش را تمام و کمال انجام بدهد؛ که داد.

خدایش بیامرزاد؛ یک تنه، بار سنگینی را یک نهاد و موسسه و ... باید به دوش بکشد، به دوش کشید و به سر منزل مقصود رساند. یاد تیتتر نوشته یکی از دوستان روزنامه‌نگاران می‌افتم که بابت مطلبی که درباره استاد شهیدی نوشته بود، این‌چنین تیتتر زده بود: و مردگان امسال، زنده‌ترین زندگان بودند.

خدایش بیامرزاد، که زنده‌ترین زندگان بود، در کنج آرامش خودش.



## بهروز

محسن مطلق از آن دسته نویسندگانی است که خیلی آرام و بی‌حاشیه به کار خود مشغول است. کارهایش نیز خیلی زود به دل می‌نشیند. چرا که برای دلش می‌نویسد. بسیاری از نویسندگان دفاع مقدس در ارائه کار مشکل تکنیک دارند اما محسن مطلق توانسته است از این آسیب دور بماند. و در اغلب نوشته‌هایش ما ضعف تکنیک را نمی‌بینیم. وجه تمایز دیگر محسن مطلق این است که کاری به سفارش نویسی ندارد و می‌خواهد به هر کاری به عنوان کار دل نگاه کند. بهروز یکی از کتاب‌های محسن مطلق است که توسط نشر شاهد به چاپ رسیده است کتابی که بخشی از تاریخ جنگ ماست که به زندگی شهید بهروز مرادی، کوچک‌ترین شهید جنگ می‌پردازد. کتاب آنقدر خوب و خواندنی است که تیا آن را تا آخر نخوانی نمی‌تونی از آن جدا شوی. حتماً «بهروز» محسن مطلق را بخوانید.

موسوی این را می‌گوید به دنبال جهان‌آرا به داخل مسجد می‌رود.

بهروز کنار تانکر آب سر و صورتش را می‌شوید و برای نماز ظهر و عصر وضو می‌گیرد و به داخل مسجد می‌رود. شبستان مسجد مثل بازار شام است و هر کسی مشغول کار خود است. نگاهی به آربی‌جی بی‌گول‌هاش می‌اندازد و به سمت قسمت زنانه می‌رود. برای گرفتن مهمات نباید کار زیادی انجام دهد. کافی است یاالله بگوید و پرده‌ی زنانه مسجد را کنار بزند و از خانم امجدی تقاضای گلوله کند.

«بفرمائید... آقا بهروز شما هستید؟»

«یا الله...!»

داخل قسمت خواران می‌شود و همان‌جا پای جعبه‌های مهمات می‌نشیند.

«اگر مهمات رسیده و دیگر کم و کسری ندارید، چند گلوله‌ی آربی‌جری بدهید برویم بی‌کارمان.» خانم امجدی که انگار ساعت‌ها منتظر آمدن بهروز بوده، لیوانی پر از شربت را می‌آورد و جلوی بهروز می‌گذارد.

«بفرمائید... خنک است! آقا بهروز، از صبح تا حالا که این پیرزن بیچاره را آورده‌اید اینجا یک کلام هم حرف زده.»

بهروز، دور و بر را نگاه می‌کند و در تاریکی قسمت زنانه به دنبال پیرزنی که خانم امجدی می‌گوید می‌گردد.

«کدام پیرزن؟»

«آنجا کنار گونی‌های نان خشک نشسته و هنوز مثل بید می‌لرزد.» با دیدن پیرزن همه چیز به یادش می‌آید و می‌فهمد او همان پیرزنی است که صبح گروه کوچک آنها را مشغول خودش کرده بود. می‌خواهد دهان باز کند

نیز آورده است و به نوعی نوآوری هم محسوب می‌شود، در ۱۵۷ صفحه گردآوری تدوین کرده است. این کتاب را نشر شاهد منتشر کرده است.

به دوستانی که علاقمند به خواندن داستان‌های شیرین و مدرن و البته پرحادثه هستند، خواندن این کتاب را پیشنهاد می‌کنیم.

کتاب پلوخورش هوشنگ کرمانی را که ببینید دل ضعه می‌گیرید، به خصوص اگر گرسنه هم باشید. هر چند تصویر پیتزای قطعه شده با آن پنیر کشدار با عنوان کتاب، یک پارادوکس تشکیل داده است؛ به نوعی که این پارادوکس را در متن کتاب هم می‌توان دید. به عبارتی گویاتر تضادی که در جامعه وجود دارد.

هوشنگ مردای کرمانی از آن دست نویسندگانی است که ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با قشرهای مختلف جامعه دارد. این را می‌شود از زبان شیوا و آشنایی او که گاه به زبان روستایی سخن می‌گوید فهمید.

این نویسندگان را اکثر ما با سریال قصه‌های مجید می‌شناسیم، همان پسر بچه‌ی اصفهانی که با لجه‌ی شیرینش و با داستان‌هی بامزه‌اش نه تنها بچه‌ها را بلکه بزرگ‌ترها را جلوی تلویزیون می‌خکوب می‌کرد.

از دیگر آثار این نویسنده می‌توان به کتاب‌های بچه‌های قالیخاف‌خانه، مهمان مامان، مرای شیرین، نه تر و نه خشک و... اشاره کرد. کتاب‌هایی که خیلی زود به چاپ‌های بعدی می‌رسند.

کتاب پلوخورش نیز در ۱۶۰ صفحه با استقبال خوبی روبه‌رو شد، به طوری که خیلی زود به چاپ دوم رسید.

این کتاب توسط انتشارات مبین به چاپ رسیده است.

برای تهیه ی کتاب های نشر شاهد می توانید با مرکز بخش و توزیع تماس بگیرید.

مرکز بخش تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱

مرکز بخش قم: ۰۲۵۱-۷۸۲۰۳۴۰ / توزیع: ۸۸۸۲۹۵۲۳



## زندگی در سایت‌های مجموعه

چسباند و قاطی کرد. هر روز داد و بیداد داشتیم و آه و ناله و شکایتی به پدر و مادر و خاله و دایی. در کنار این‌ها هم روزی یک اتفاق برای کامپیوتر بیچاره می‌افتاد. یک روز سیمش گم می‌شد روز دیگر کارت گرافیکش بهم می‌ریخت و...

اما من بیدای نبودم که از این بادهای بلرزندگی مجازی ارزشش را داشت که به خاطر ورود به آن هر سختی را تحمل کرد حالا دیگر پروانه هم به این وضعیت عادت کرده بود تا اینکه یک شب که من گمان می‌کردم پروانه خوابیده است وارد «چتروم» عاشقانه‌ای شده بودم. سربزنگاه پیدایش شد و مچم را گرفت.

وقتی پروانه رسید حرف‌های من و آن‌هایتا - که با او در یکی از تالارهای گفت‌وگو آشنا شده بودم گل انداخته بود. آن‌هایتا از عشق می‌گفت و دوست داشتن و من هم فقط به خاطر دوست شدن با او از ازدواج‌های اجباری می‌گفتم و از تلخی زندگی بدون عشق. در تمام مدت رد و بدل شدن این حرف‌ها پروانه پشت سرم ایستاده بود و من نفهمیده بودم وقتی حضور او را دریافتم که بغضش ترکیده بود و زارزار گریه می‌کرد.

\*\*\*

صبح خروس‌خون، پروانه شال و کلاه کرد و چمدان بست و بی‌خداحافظی رفت. فقط با بغض گفت: امیدوارم عشق توی زندگی‌ات بیاید و زندگی تازه و خوبی را شروع کنی

دیشب هر چه با او حرف زده بودم، معذرت خواسته بودم افاقه نکرده بود. منت کشی و عذرخواهی و این چیزها نتوانست کوچکترین تغییری در رأی پروانه بوجود آورد.

\*\*\*

حالا سه هفته از رفتن پروانه می‌گذرد و من حسابی کلافه‌ام. پروانه گفته است که آن خانه یا جای من است و یا اینترنت. گفته است که نباید اثری از وسایل الکترونیکی و کامپیوتر در آن خانه باشد. محکم هم روی حرفش ایستاده است و حالا من مانده‌ام که چطور می‌توانم به خاطر پروانه، خانه‌ام را از حضور علم خالی کنم!

همیشه با یک معذرت‌خواهی سر و ته، ماجرا را هم بیاورم اما باز هم، این اینترنت لاگردار نگذاشت.

ممکن بود، چند دقیقه دیگر خوابم ببرد و گشت‌وگذار اینترنت‌ام ناقص بماند پس نباید وقت را از دست می‌دادم. این بود که اصلا حتی برنگشتم و به موس و مونیور و دنیای مجازی پناه بردم.

اتفاقا حالا که دیگر پروانه خوابیده بود دیگر فرصت طلایی بدست آورده بودم که بروم سراغ سایت‌هایی که با پروانه نمی‌شد دید و رفتم. چشم که باز کردم و به خودم آمدم دیدم از بلندگوی مسجد پشت خانه صدای اذان بلند شد. باید بلند می‌شدم اما...

صبح وقتی پروانه چشمش را باز کرد و مرا پای دستگاه دید یکباره منفجر شد و داد و بیداد و هوار که «این چه وضعیه... مگه من آدم نیستم... آگه یکبار دیگه اینکارو بکنی... و من دیگه طلاق این زندگی رو ندارم...»

من هم مثل همیشه سرم را پایین انداختم و اولش قیافهٔ مظلوم و حق به جانبی گرفتم و لام‌تا کام حرف نزدم اما وقتی دیدم جناب پروانه زیادی لوج می‌گیرد آهی از اعماق وجود کشیدم و در آمدم که: «بی‌سوادیم دیگه... مشکل ما اصلا همینه... من بدبخت بیچاره تا دم صبح باید برای بی‌لقمه نون پای کامپیوتر بشینم و چشم‌امو در بیارم دست آخر هم این وضعونه ای خدا... لعنت به این زندگی...»

پشت‌بندش پروانه آرام گرفت و لحنش محبت‌آمیز شد که: «عزیز من برای خودت می‌گم... این جورری مریض می‌شی...»

من هم سری تکان دادم که: «تو چقدر مهربونی...» اما کلاش فقط همان یک شب بود.

خلاصه، این شده بود کار و بار هر روزه ما. من، آن قدر با اینترنت ور رفتم بودم، آن قدر کتاب‌های آموزش اینترنت خوانده بودم و آن قدر از اینترنت‌ها باز پرسیده بودم که حالا با اینترنت می‌توانستم همه کاری بکنم، چت و دانلود فیلم و آهنگ و تجارت الکترونیکی و...

هر شب وارد یک سالن گفت‌وگو یا به تعبیری «چتروم» می‌شدم و با زن‌ها و مردهایی که هر کدامشان در گوشه‌ای از دنیا زندگی می‌کردند، هم‌صحبت می‌شدم و بنای دوستی می‌گذاشتم (البته دور از چشم پروانه).

پروانه هم هر روز بدخلق تر و عصبانی تر می‌شد. یعنی آن اوایل یکبار عصبانی نشد، بلکه سعی کرد با اینترنت رقابتی کند و رقیبی جدی برای آن باشد.

خوشمزه‌ترین غذاها را می‌پخت، بهترین لباس‌ها را می‌پوشید، لبخند از گوشه لبش پاک نمی‌شد. اما برای دیدن تمام این‌ها چشم من مجالی چندثانیه‌ای می‌خواست و برای صفحه مونیور زمانی چند سلعت.

پروانه هم که حالا دیگر رقیب شکست‌خورده‌ای بیش نبود، سیم

طراح: مجید کاظمی

علم و تکنولوژی اگر چه برای همه راحتی و آسایش را به ارمغان می‌آورد و باعث انبساط خاطر خلق الله می‌شود اما برای ما چیز در دسر و مصیبت هیچ پیامد دیگری نداشت.

اصلا خدا پروانه را خیر ندهد که بدبختی از «خرده‌فرومایشات» آن جناب شروع شد. پروانه خانم لوس نیز از همان اول که چشمش به جمال کامپیوترمان روشن شد و حضور او را در خانه حس کرد فیلش به یاد هندوستان افتاد که باید اینترنتش را هم وصل کنید می‌خواهم مدل‌های جدید لباس را ببینم.

من هم هر چه این دست و آن دست کردم و حرف‌هایش را با یک «باشه» پشت گوش انداختم نشد که نشد دست آخر هم توی یک روز آفتابی جناب مودم نشست پشت کامپیوتر ما و تق تق تق... جیز... تق... و اتصال به دنیای بزرگ الکترونیکی.

آن اوایل فقط پروانه سایت‌های مربوط به مد لباس را می‌آورد و نگاه می‌کرد و من هم زیرچشمی دیدی می‌زدم و همین. اما بعد که کم‌کم کار با اینترنت را یاد گرفتم، کاملاً معتادش شدم.

شب اولی که تازه یاد گرفته بودم با اینترنت کار کنم با آدرس سایت از دوستانم جمع‌آوری کرده بودم تا ساعت دو بعد از نیمه‌شب پای اینترنت بودیم.

از شیر مرغ تا جان آدمیزاد توی آن صفحات لاگردار پیدا می‌شد هر چه می‌دیدیم تمام نمی‌شد. این صفحه را می‌بستی یک صفحه دیگر باز می‌شد. دنبال فلان موضوع می‌گشتی، پنجاه موضوع دیگر سر و کلشان پیدا میشد و خلاصه غرق در دنیای اینترنت شده بودیم. ساعت دو بود که پروانه به چرت افتاد و پشت سرش هم که دید خیلی دارد ضایع میشوید روی شانهم زد که: «بسه دیگه... داره صبح میشه»

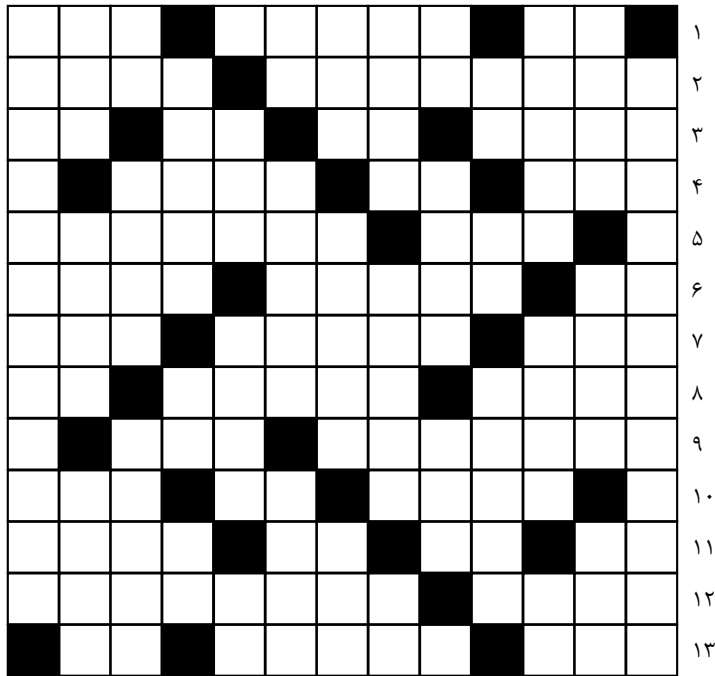
اما مگر می‌شد؟ مگر می‌شد دنیایی به این بزرگی را رها کرد و رختخواب را به جایش انتخاب کرد. این بود که با اعتماد به نفس مثال‌زدنی گفتم: «پروانه جان! ما تا حالا سی سال خوابیده بودیم و لالا کرده بودیم. حالا، تازه بیدار شده‌ایم. سی سال بی‌سواد بوده‌ایم و حالا نباید حتی یک لحظه را برای ورود به دنیای مدرن امروز از دست بدهیم. پروانه هم نگاه تمسخرآمیزی به من انداخت و گفت: «بله جناب مدرن! دید زدن هنر پیشه‌ها و عکس پیدا کردن، کلید ورود به دنیای مدرن است احتمالاً نه؟»

من که حسابی ضایع شده بودم اول دست‌پاچه شدم و به تهنه‌پته افتادم. اما مدت بسیار کوتاهی دوباره به خودم مسلط شدم و با لحنی تند جواب دادم که: «همین است دیگر! می‌گویم بی‌سواد، بگو چشم! خوب، خانم محترم، من اول باید اصول ابتدایی اینترنت را یاد بگیرم که بعداً بتوانم کارهای دیگر انجام دهم. نکند انتظار داری که از همین حالا وارد دنیای تجارت اینترنتی بشوم و چهار دست لباس مجلسی هم برایت سفارش بدهم.»

پروانه که تا آن وقت تندی مرا ندیده بود بغض کرد و پتورا تا بالای سرش کشید. پروانه که بغض کرد، غصه برم داشت. خواستم بروم و از او عذرخواهی کنم. خواستم مثل



۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



### افقی

- ۱- زوبین - یک منطقه‌ی عملیاتی که عملیات محمدرسول‌الله (ص) در غرب این منطقه در تاریخ ۶۰/۱۰/۱۲ به وقوع پیوست - نام سوره‌های نازل شده به پیامبر اکرم (ص) در مکه.
- ۲- سردار شهیدی که نام اصلی وی غلامحسین افشردی بود و با سمت جانشین فرماندهی نیروی زمینی سپاه در تاریخ ۶۱/۱۱/۹ به فیض شهادت نایل شد - فریاد شادی
- ۳- در پیش گرفتن راهی - مهریه‌ی حضرت زهرا (ص) - مادر عرب - ضمیر جمع
- ۴- کشوری آسیایی و مسلمان - تازه - شهر قوم لوط
- ۵- درخت تسبیح - طولانی‌ترین رشته کوه جهان
- ۶- عموی عرب - کشوری مسلمان با نشان ملی زیتون - از ارکان نماز
- ۷- مهریانی - توده‌ای از نسج غیرعادی در بدن - از جزایر جنوب ایران
- ۸- یقین - حقیقت - آب‌بند
- ۹- دانش قوانین و قواعد کلی برای استنباط احکام دین - شانس و اقبال
- ۱۰- نور چشم پیامبر (ص) و معراج مؤمن - ابر نزدیک به زمین - آرزو
- ۱۱- فلز سرخ - عنصر نمکی - صدمتر مربع - دعای شب جمعه

۱۲- روح - عملیاتی از دوران دفاع مقدس که در تاریخ ۶۵/۶/۱۱ در منطقه‌ی شمال غربی خلیج فارس به وقوع پیوست.

۱۳- شهر بادگیرها - منطقه‌ای عملیاتی که عملیات مسلم بن عقیل در غرب این شهر و در تاریخ ۶۱/۷/۹ انجام شد - جنس خشن

### عمودی

- ۱- فرماندهی شهید گردان سیدالشهدا (ع) از لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) که در تاریخ ۲۱ بهمن ۶۴ شربت شهادت نوشید.
- ۲- سفیر امام حسین (ع) به کوفه - غیرممکن - همراه همیشگی گداز
- ۳- فعلی - نام دیگر سوره‌ی مبارکه غافر - نام آذری
- ۴- مدافع فوتبال - بیماری ریوی - نام یکی از

طراح جدول: ابراهیم زارعی

- شخصیت‌های اصلی کتاب فخرالدین اسعد گرگانی
- ۵- آخرین رمق - خاک - سی و هشتمین سوره‌ی قرآن کریم
  - ۶- سنگینی - روز اول بهار - کجاست؟
  - ۷- عنصر هشتاد و دوم جدول تناوبی عناصر - همتا - بهشت شداد ستمگر
  - ۸- جانشین اوا! - هر یک از دو حفره‌ی واقع در استخوان پیشانی - میوه‌ی پخته
  - ۹- نخستین پیامبر الهی (ع) - درجه - از اقوام ایرانی
  - ۱۰- مسطح - آب جامد - ویتامین انعقاد خون
  - ۱۱- پوشاندن بر خانم‌ها واجب است - پادشاهی - برقرار کردن
  - ۱۲- بخشش - پیامبری با لقب ذوالنون (ع) - ممکن
  - ۱۳- رمز عملیات بیت‌المقدس پنج که در تاریخ ۶۷/۱/۲۲ در پنجویں روی داد.

با عرض پوزش از خوانندگان محترم، جدول شماره قبل اشتباه چاپی داشته است. به همین دلیل در این شماره حل جدول و برنده نداریم.

۵۵

شاهد جوان / شماره ۳۳

اشتراک ششماهه: ۲۱۰۰ تومان یکساله: ۴۲۰۰ تومان

اینجانب .....  
 متقاضی نشریه شاهد جوان می‌باشم که حق اشتراک آن‌را:  
 طی رسید بانکی پیوست به حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر تهران (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت) به نام موسسه فرهنگی شاهد واريز نمودم.  
 نشانی دقیق: .....

تلفن و کد شهرستان: .....

امضا: ..... تاریخ: .....

فروم انسترواک  
 جوان

نشانی مجله: تهران صندوق پستی  
 ۱۵۷۱۵/۱۹۴  
 تلفن: ۸۸۲۳۵۸۴



قرار شده در سال جدید، بیشتر از پیش با شما در ارتباط باشیم. برای همین یکی از برنامه‌های ما این است که به طور اتفاقی شماره‌ی یکی از مخاطبان مجله را می‌گیریم و با او گپ و گفت می‌کنیم. تجربه‌ی اول، تجربه‌ی جالبی بود. بخوانید:

#### سفر به مریخ با شاهد جوان

الهام مرادی کرمانشاه ۱۵ ساله  
 - الو سلام، الهام خانم هستن، الهام مرادی  
 - بله خودم هستم. سلام  
 - از مجله‌ی محبوبت! شاهد جوان تماس می‌گیرم. کجا بودی که این طور نفس نفس می‌زنی؟  
 - تازه از مدرسه رسیدم.  
 - یک سؤال: تو خانه و زندگی نداری که همین طور چپ و راست برایمان نامه می‌نویسی؟  
 - ...خب هر ماه جدول مجله را حل می‌کنم و باید برایتان بفرستم، دیگر.  
 - فقط صفحه‌ی جدول را می‌خوانی؟!  
 - نه صفحه‌ی ورزشی، به خصوص علمی را خیلی دوست دارم.  
 - به نظرت جای چه مطالبی در مجله خالی است؟



- مطالب علمی. مطالبی درباره‌ی تحقیقات انجام شده به خصوص درباره‌ی فضا. من به جز مجله‌ی شما مجله‌هایی که درباره‌ی فضا هستند را هم می‌خواهم.  
 - پس تو اساساً یک آدم فضایی هستی!



من ... سواد ندارم. می‌خواستم با خانم ... مخاطب مجله ماست صحبت کنم.

من ... سواد... ندارم. و مادر بزرگ گوشی را قطع می‌کند.

#### احوال پرسری در موعده خانه تکانی

شماره‌ی بعدی فرانک ابراهیمی از تهران سلام من می‌توانم با خانم فرانک ابراهیمی صحبت کنم.  
 \* خودم هستم.  
 من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم.  
 \* برنده‌ی جدول شدم.  
 ان شاءالله که می‌شوی. می‌خواستم حالتان را بپرسم.  
 \* چه جالب!  
 چی جالب!  
 \* عجیب است. راستش... یعنی راستش جالب است. از یک مجله زنگ بزنند که حالت را بپرسند. خب اشکالی دارد؟  
 \* نه ... یعنی... آخه چرا؟  
 این یک طرح تازه است ما تصمیم داریم از این شماره به بعد با مخاطبان مجله تماس بگیریم حال واحوالی کنیم و...  
 \* چه جالب. کار قشنگی است.



- بله!  
 - این روزها چه کار می‌کنی؟  
 - بیشتر مشغول درس خواندن هستم.  
 - پس معلوم میشه که بچه‌ی درس خوانی هستی.  
 - بله. امسال در المپیاد علمی هم شرکت کردم و در کرمانشاه سوم شدم.  
 - آفرین بر شما.  
 - و می‌خواهی در آینده چه کاره شوی؟  
 - مهندس هوا - فضا.  
 - حالا خانم مهندس هوا - فضا، سفر به کدام نقطه از فضا را دوست داری؟  
 - مریخ.  
 - پس به زودی در مریخ می‌بینمتان!



#### مزاحم

الو منزل آقای...  
 \* بفرمایید  
 من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم.  
 \* خب.  
 می‌خواستم بپرسم چند وقت مخاطب مجله‌ای.  
 \* برو بابا، مزاحم.  
 من مزاحم نیستم.  
 \* پس بیکاری.  
 چرا فکر می‌کنی ما مزاحم شما هستیم؟  
 برای اینکه غیر ممکن است.  
 هیچ غیر ممکنی وجود ندارد.  
 خانم مزاحم نشو...  
 و تلفن قطع می‌شود.

#### امان از بی سواد

شماره‌ی دیگر می‌گیرم  
 خانم... اقلید  
 سلام من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم



### الو آقای خانی

بفرمایید.  
من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم.  
بفرمایید؟

می‌خواستیم حالتان را بپرسیم و ببینیم  
چرا مجله‌ی ما را انتخاب کرده‌ای؟

مجله‌ی خوبی است. به هر حال هر کس علاقمند  
به مطالعه باشد می‌تواند بفهمد که برای تهیه‌ی این  
مطالب زحمت کشیده شده.

انتقاد، پیشنهاد؟

اول این کارتان خیلی قشنگ است. دوم اینکه  
الان حضور ذهن ندارم.

شما اهل طنز هم هستید؟

تا دلتان بخواهد.

یک لطیفه می‌گویید؟

آن وقت مجله‌ی شما را می‌بندند.

یک لطیفه‌ی پاکیزه؟

تو این مایه‌ها ندارم.

حالا یک کمی فکر کن.

...

خیلی سخت است

یک کمی بیشتر فکر کن.

اجازه بدهید یک وقت دیگر؟

شاید وقت دیگر اصلا قرعه به اسم شما

نیفتند. همین حالا.

شرمند.

ممنون. امری نیست؟

من هم از شما متشکرم. خداحافظ

### سلام نی نی!

الو

یک عدد نی نی گوشی را برداشته... الو...

سلام خوبی.

نه.

چرا؟

امیرحسین اذیتم

می‌کند.

امیرحسین کیه؟

داداشی!

چرا؟

صدای مادر - ای وای

مینا باز کجا را گرفتی؟ با

کی حرف می‌زنی؟

و قطع می‌شود.

شما هم منتظر

تماس‌های ما باشید.

شاید روزی با شما تماس

گرفتیم.



ما که دانشگاه‌های تهران را تجربه نکرده‌ایم.  
یک کمی از حال و هوای این دانشگاه‌ها بنویسید.  
توصیف هم کنید. غنیمت است.  
حتما و دیگر.  
تشکر می‌کنم. کارتان خیلی جالب است.

### شاگردی که اوستا شد



این بار به شرق کشور می‌رویم و شماره‌ی یکی از  
هم وطنان سیستانی را می‌گیرم.  
الو سلام من از مجله‌ی شاهد جوان تماس  
می‌گیرم.  
بفرمایید.

می‌خواستم حالتان را بپرسم؟

با کی کار دارید؟

با آقای کریمی.

اینجا مغازه است. آقای کریمی هم شاگرد ما بود.  
یک چند وقتی هست خودش صاحب کار شده.  
مغازه زده. جوان خوبی است.  
شماره‌ای از ایشان دارید.  
شرمند، حالا اگر کار مهمی دارید بروم  
سراغش.  
نه خیلی ممنون. خدانگهدار.

### مرگ پایان کبوتر نیست

و شماره بعدی...

الو منزل علیزاده

بفرمایید

من می‌توانم با راضیه خانم صحبت کنم.

سکوت... سکوت...

الو... الو...

بغض... گریه

الو...

خانم راضیه دوماه است به رحمت...

### باشد برای بعد

خب شما الان چه کار می‌کردید؟

\* ...دعا به جان شما.

نه جدی می‌پرسم؟

\* خانه تکانی.

شما خانه‌دار هستید؟

\* نه من دانشجوی سال دوم هستم به مادرم  
کمک می‌کنم.

پس خیلی مزاحم نشویم؟

\* اختیار دارید.

برای اینکه زیاد وقت شما را نگیرم. می‌توانی  
یک لطیفه برای بچه‌های مجله بگویی.

\* سکوت... آخه... راستش من گیج شده‌ام.  
یعنی باورم نمی‌شود.

حرفی، حدیثی.

موفق باشید.

### در حال و هوای دانشگاه

نفر بعدی آقای بهمن حسینی از روستای  
بردراست

سلام آقای حسینی.

سلام بفرمایید.

من از مجله‌ی شاهد جوان تماس می‌گیرم.  
امرتون!

می‌خواستم حالتان را بپرسم و بگویم چرا  
مخاطب مجله‌ی ما هستی؟

جدی. همین. فکر کردم می‌خواهید جایزه



بدهید.

چرا همه فکر می‌کنند می‌خواهیم جایزه  
بدهیم.

برای اینکه همه جا همین طور است وقتی برنده  
می‌شوی زنگ می‌زنند.

خب حالا ما گفتیم برای چه زنگ می‌زنیم.

دستتان درد نکند. مجله‌ی خوبی دارید.

تعارف می‌کنید؟

نه به خدا.

یک توصیه؟



Martyr Ali Sayyad-e Shirazi was born in Kaboud Gonabad in ۱۳۲۳(۱۹۴۴).His father was in army and persuaded his son to join army.he was admitted as a cadet in ۱۹۶۴ and then was promoted to second lieutenant for his ability .In ۱۹۷۴ was sent to U.S.A to drill and educate. After returning,he began to protest Shah's regime and supporting Revolution and was in jail for a while.

After Revolution's Victory,he served in at many fronts and succeeded in many sweeping operations in Iran and Iraq.In ۱۹۸۱, he was appointed as commander of ground forces.His greatest victory was Mersad Operation in ۱۹۸۸,when west borders were invaded by MOK. This organization gunned down him on ۱۰th April ۱۹۹۹ and issued a statement that this terrorist operation was revenge for Mersad Operation.

#### لغات جدید:

Commander فرمانده	Cadet دانشجوی دانشکده افسری
Gunned down با گلوله زدن	Persuade تشویق کردن
Statement بیانیه	Admitted پذیرفته شده
Revenge انتقام	Lieutanat ستوان
MOK سازمان مجاهدین خلق	Sweeping operations عملیات پاکسازی

---

از شما خوانندگان عزیز مجله می خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه کرده و به آدرس ما ارسال کنید . به بهترین ترجمه جایزه داده می شود.

#### برندگان ترجمه ی شماره گذشته:

- ۱ - فاطمه حمیدی، اراک
  - ۲ - مطهره مرادیان سرخی، قم
-



**محمد امین آقایی**  
کاریکاتوریست و تصویرگر  
همکاری با مطبوعات

شرکت در فستیوال های مختلف داخلی و بین المللی و کسب بیش از ۴۰ جایزه در آنها که مهمترین آنها عبارتند از:  
جایزه بزرگ سی و دومین فستیوال طنز پراسینکاها برزیل ۲۰۰۵  
مقام دوم بیست و سومین فستیوال آیدین دوگان ترکیه ۲۰۰۵  
جایزه عالی بیست و ششمین دوره یومیوری ژاپن ۲۰۰۵  
راهپایی و چاپ آثار در کشورهای ایران برزیل سوریه چین تایوان لهستان مقدونیه رومانی ترکیه یوگوسلاوس کلمبیا آرژانتین کره جنوبی ایتالیا بلژیک پرتغال جمهوری آذربایجان ژاپن آلمان هند اسپانیا فرانسه و....

**کاریکاتور بیست: علی مردمی**

خوانندگان عزیز مجله‌ی شاهد جوان می‌توانند برداشت خود را از کاریکاتور نوشته و به دفتر مجله‌ی ارسال کنند. مجله‌ی شاهد جوان ضمن اعلام برندگان به بهترین نوشته جایزه می‌دهد. حتما روی پاکت قید شود: مربوط به شاهد جوان.

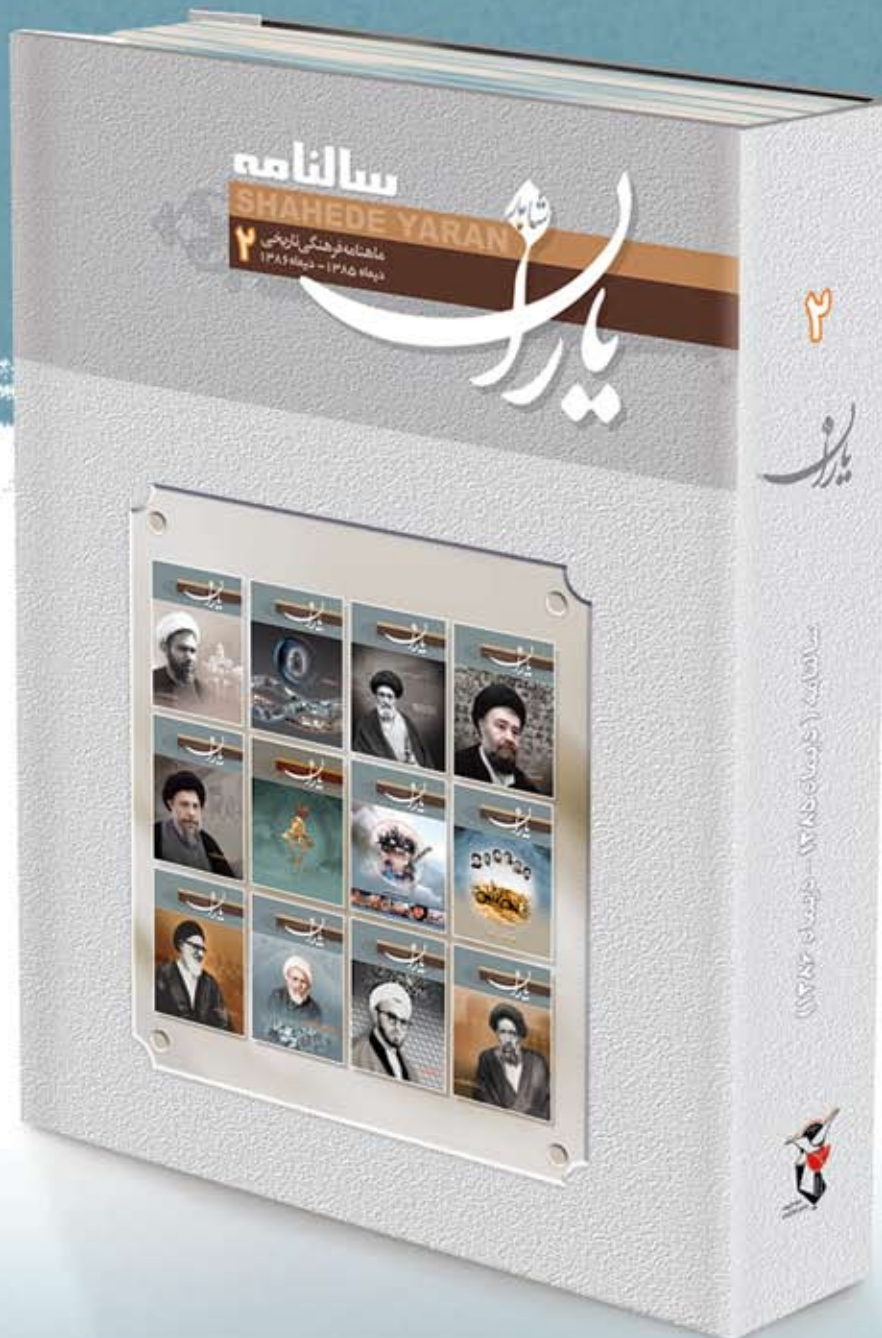


می‌توان به جنگ با نگاهی آرمانی و بزرگ نگر بست. آنگاه که دفاع از آزادی و شرف یک ملت برای نکوداشت انسانیت انجام می‌گیرد.

**برنده شماره گذشته:**  
۱- سمیه رضایی، تبریز

# دومین سالنامه نفیس شاهد یاران عرضه شد

برای تهیه و پیش خرید به فروشگاه های نشر شاهد مراجعه کنید



شاهد یاران  
دو ساله شد

Email: [yanan@shahedmag.com](mailto:yanan@shahedmag.com)

نشانی: تهران / خیابان آیت الله طالقانی / خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی) / شماره ۳ / انتشارات شاهد

صندوق پستی ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵ تلفن ۸۸۸۲۵۸۲ - ۸۸۸۲۵۸۱-۸۸۸۲۵۸۰ دورنگار ۸۸۲-۹۲۴۹